

سپا ووت

شماره ۱۲ ماه حوت ۱۳۶۷ مطابق شعبان المعظم
۴۰۹ مطابق ماه ۱۸۹۱ سال در نظام شمسی ۸

Ketabton.com

سر نوشت «مکرون» پیکر
فریده انوری

دیگما توری مانند ۱۴

لکی فایف رستوران
LUCKY FIVE RESTAURANT

PROPERTY OF
PACKU
S 803

لکی فایف

555

دموتھای رسمی و شخصی ، محافل عروسی و شیرینی خوری شهریان را
 به حسن صورت برگزار می نماید . سالون لکی فایف
 همیشه برای شما پر خاطره خواهد بود .
 به استثنای روز های تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ در خدمت شما قرار دارد .
 آدرس : شهر نرس و مقابل مسجد جامع شیراز . تلفون : ۳۰۳۱۰

فروشگاه فرید

وارد کننده بهترین
 اجناس از کپنی های
 معروف جهان .
 آدرس : زرقونه میدان
 شهر نرس



لباس های مناسب برای
 هر فصل سال
 از وبایی که جدیداً
 وارد گردیده دیدن
 نمایند .

قرطاسیه فروشی شمیریز

نشریات کلودلگوشما : سپاهوشما ، جوانان امروز ، اخبار مهفته ، قرطاسیه و کارهای تبریکه همه را به قیمت مناسب ازین قرطاسیه فردشی
 آدرس : متصل بازار امید
 خریدار نمایید

فروشگاه

هارون

وسایل واجناس منورد
ضرورت خانواد ه ها
باتازه وارد نمود ه
است .

آدرس: چهارراهی
انصاری متمم
نماینده می پشتی
تجارتی بانک

فروشگاه

حبیب زاده

تمثل مسجد جامع شیرپور

بیمار آمین ویدئو کست

بما رامین ویدئو کست
نلم های مورد علاقه ویدئویی شما را عرضه میدارد از جمله
خوشی و سرور شما فلیمبر داری می نمایند . لحظه های
ثانرا برای همیشه جاودان می سازد .

آدرس: منزل اول بزرگه بزرگه
تلفون: ۳۵۷۰۴ ، ۲۶۷۷۶

شریفی ویدئو کست

محافل خوشی و
سرور شما را در
کست های با کیفیت
ویدئویی فلمبرداری
مینمایند .

آدرس: شهرنو
تمثل رستوران
لکسی نایف .

خوراکی فروشی

عبدالخالق

تمثل رستوران لکسی نایف

بفازیک

بفازیک شما و خانواده های
شماست

رهنمای معاملات روح الله فقیری

خرید و فروش خانه وموتومر
آدرس: شهرنو چهارراهی شهرنو
تلفونهای دفتر ومنزل: ۲۲۰۲۹-۲۰۲۸۲

گروه هنری شام

طرب افزای محافل خوشی وسرور شما
آدرس: قوه سید قوشی شیرپور لودنویسی سعید جاده اندرابی

قرطاسیه فروشی اخباری

کتابه قرطاسیه ، مجلات و کارت های
تبریکی ارزان و خوب .
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگه افغانان

علی گلریز

قرطاسیه ومجلات
سرور شما
راه نمایی
مستند
مستند
مستند

مخندیان

قرطاسیه ومجلات منورد
نظرتانرا عرضه
میدارد .
آدرس: مقابل دروازه
جنوبی روضه مبارک شهر
مزار شریف ومقابل
هوتل بلا زادر
کابل

رهنمای معاملات بسیم الله یادگار

خرید و فروش خانه واپارتمان
آدرس: بین چهارراهی
شیرپور وجهاراهی
انصاری
تلفون: ۲۴۶۸۵

فردین

موزیک

انواع مختلف کسب های
موسیقی افغانی ، هندي وفرسی را
به علاقمندان موسیقی پیشکش مینمایند
آدرس: مارکیست جمشید

فروشگاه

فقیرزی

وسایل آرایش راجدید
وارد نموده است . همچنان
فلمبرداری محافل خوشی در کست های ویدئویی
بذیرفته میشود .
آدرس: شهرنو مقابل سینما بارک

شماره ۱۲ ماه حوت سال ۱۳۶۲ شماره
مجله ۱۸ سال دوم

سپاس و وقت



ستاره ده ملیونی
مفحه ۵۴



تعماد است که من مانده
مفحه ۱۴

دخوردن و خوردن

آیا میتون از سرطان نجات یابیم؟
درد بول

وقتی کودک آب می خورد
می شود

حیران و نگی حافظه

۲۸ خ

چرا و چگونه

مفحه ۵۱

مواجهه با قاري بركت اللہ عليه
صفحہ ۳۲



بياكوي بايزي ۱۶ مخ



ازوجي خند مابوزخند هفته
صفحہ ۲۴

پندرہویں گزشتہ روز

مدیرمسؤول : د. وکورتلا هرطنين
تيلفون : ۶۱۹۵۲
معاون : محمد اصف معروف
تيلفون : ۶۲۲۵۲
سوجبورڈ : ۶۱۸۷۸
ارتباطو : ۴۸ - ۵۴ - ۳۹

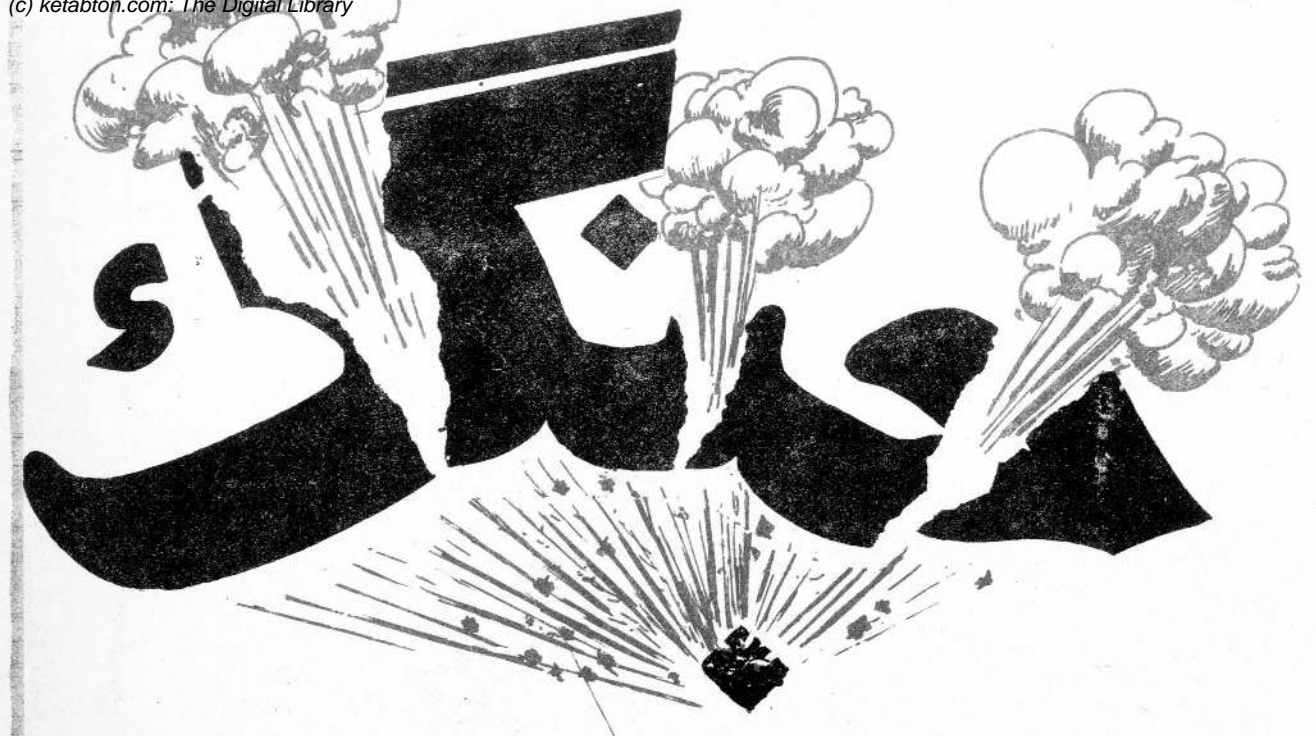


نشریہ اتحادیہ زورنالستان
جمہوری افغانستان

زیر نظر هیات تحریر :
ساروق شفیعی
محمود حبیبی
عبدالله شان
لطیف ناظمی
رهنورد زریاب
شفیق وحدان

ارت وگرائیک : حمید حلیمی و
وحمید مسعود
خطاطی : کیبیر امیر
عمی قانمی
مہتمم : محمد گل
عکاس : شریف لطیفی
عماد مسعود

اداره مجله در تصدیق و تدقیق مطالب دست آزاد دارد . مناسبتاً
واردہ در صورت نشریہ اندم نشر مسترد نمیگردد . نظریات آرایہ شدہ صرف
نظر نویسندہ مناسبتاً



وحشت

نوشته: کامله حبیب



انان همد یگر را کت میکردند . انکه آخر همه میرفت صرف یکبار و یک دست داشت و آنچه تنبان او کشال بسود و با همان یک باخیز بر میداشت .

مادری که در هلیز منزل چار آمد به همه اتاق ها سر کشید . در یکی از اتاقها به چپرکی نزد یک شد . جوانی شبیه پسرش بود . مادر نزد یک او ایستاد . چشمان جوان بدون آنکه پلک بزند به سقف اتاق درخت شده بود . همه وجود او بند از بیچ بود . با آنکه خیلی درد میکشید هیچ نمی نالید . موهای سیاهش حلقه حلقه بروی بالشت افتاد بود

وقتی یک مادر حاصل بینوایی

هایش را در خاک و خون می بیند

اما میشنیدم ، گوش میدادم و می نوشتم درباره انانی که مردند و اناس که زنده بودند و رنج میبردند و دره دره وجودشان زیر شلاق وحشت از جنگ فریاد بر میداشت . ولی آنچه را که جنگ نتوانست سوزانها بگیرد ایمان ، با یمردی و عشق به وطن است و مانپونه های کوچکی را بروی کاغذ می آورم :

او بخاطر همه زخمی ها و بخاطر همه معیوبین گریه میکرد . بعد به همه اتاقها سر کشید ، برایش گفتند : بسرت شهید شد . آتش ماین او را سوختانده بود . هیچ نقطه بی در وجودش سالم نبود . زن در طول راه با خود میگفت : کاش میبودم زخم او را میبوسیدم از قدر که از لبانم خون می آمد . و آنوقت چنان گریه کرد که گویی چشمه قلبش در هسن کشوده باشد .

من چهره جنگ را در سیما ی جنگ زده های دیدم . چهره عریان وحشت را در آینه چشمان جوانانسی مشاهده کردم که دست یخما گس جنگ گلبرگ های امید و آرزوی شان را تاراج کرده بود .

مفهمم جنگ ویرانی جنگ را در چشمان اضطراب الود کودکان و قلوب مادران داغ دیده زنان بیوه و عروسان خناب دست دیدم . آنها برام از وحشت جنگ قصه میکردند من میشنیدم و می نوشتم . ستون پشتم تیر میکشید ، قلمم می لرزید ، اشکها م را در پشت دیوار سنگین پلکها زنده ای کرده بودم ، شعله های آتش در سینه ام زبانه میکشید رنگ های تن مانند شاخه های خشک درخت در هم می پیچید و مثل آن بود که نیش هزاران سوزن سرد در گوشت تن فرو میپند .



ترجمه و تصحیح: عبد اللہ بن مشیری لاجپوری

سینہ تاریخ

آرشیف ملی و تعمیر تاریخی آن

- ۳- مدیریت کارت و کتلاک این شعبه در صدد تهیه نمودن - کارتهای علمی اسناد و کتب خطی میباشد .
- ۴- مدیریت اسناد تاریخی : این شعبه نیز مانند مدیریت نسخ خطی مطابق پلان وظیفه خوشرا پیش میرود .
- در پهلوی شعبات فوق یک مورد مسلکی نیز وجود دارد که در تمام امور مسلکی با آنها همکاری داشته و در راه رفع پرالیم های شان مشوره میدهد . برای تنظیم امور عمومی موسسه شعبه یسی بنام انسجام اداری وظیفه ارتباطی را بعهده داشته ، در اجرای امور غیر مسلکی بذل مساعی مینماید .

تعمیر تاریخی آرشیف ملی :

تعمیر آرشیف ملی در کنار سالنگ وات فعلی و باغ چرمگری سابق مقیمت دارد ، تعمیر آرشیف ملی بایک دیوار سنگی کتاره دار احاطه شده است ، اگرچه تاریخ دقیق اعمار این تعمیر معلوم نیست ولی نظر به روایاتی پس از اعمار پستانسرای ساخته شده که در سالهای اخیر زمامداری امیر عبدالرحمن خان (۱۲۷۱-۱۲۸۰ هـ.ش) اهداف میباشد .

این تعمیر دارای تهدایی به عرض دو متر و عمق سه متر بوده ، مواد آن از سنگ (مخلوط خاکستر ، چونه و بنگ میباشد) دیوارهای آن از خشت پخته ساخته شده ، عرض دیوارهای خارجی (۴۵-۵۰) و - عرض دیوارهای داخلی (۸۰-۹۰) سانتی متر است . مدخل عمومی آن در سابق روه شمال قرار داشت . تعمیر از یک حال ورودی ، یک سالون پذیرایی خصوصی شاه یک سالون وسطی مشکی است . در سالون اولی دوالعاری متناظر یکی بشکل محراب و منبر با آئینه قد نما که در حصه پیشانی آن گل ترکی رسم گردیده و بالاتر از شیشه محراب و منبر قرار دارد ، در دو جناح آن گل برگ و سبزه دولتی که از چوب ساخته شده ، جلنظ نظر میکند . العاری دیگری در همین سالون به شکل مستطیل دو منزله ، حاوی یک آئینه بزرگ قد نما و خوش تنگه مافوقی ماشی است ، چنین فکر میشود که این العاری برای آرایش بکار میرفته است .

این سردوالعاری را استاد مردانقل به هدایت کرتیل محمد سرور خان از چوب جافور و به سبک بخارا ساخته است .

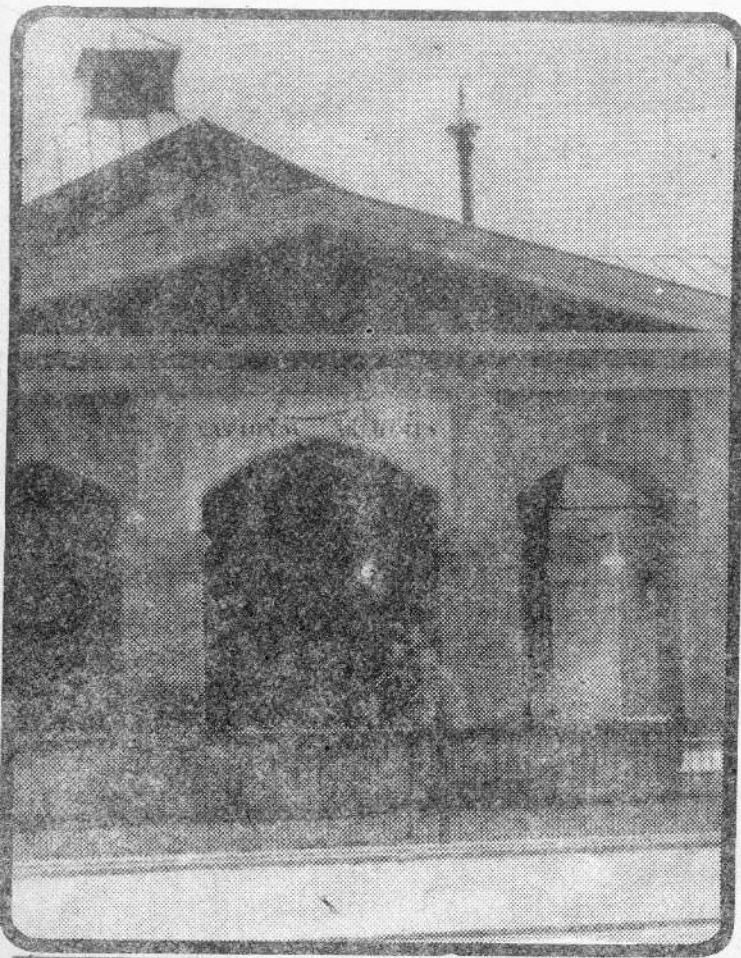
سالون وسطی یا حال هشت متر ارتفاع دارد ، گل و برگهای منقش و الوان مختلف بروی فلز در سقف آن میناسا توری شده است . در قسمت وسط حال یک میز سنگی که پایه های آن به گونه مارپیچ از چوب ساخته شده است ، قرار دارد . بالای آن میز ، یک پارچه سنگ مرمر به هخامت پنج سانتی متر و ابعاد (۸۰ در ۷۰) سانتی متر جلنظ نظر میکند ، در دو جناح این حال دو سالون بزرگ نمایی قرار دارد که در یکی اسناد تاریخی و در دیگری کتب خطی لطفاً ورق برگردانید

تاریخ کشور باستانی ماضی و معین عظمت و جلال مفاخر مدنی اعمار و قرون گذشته است ، جنبشهای انسانی زیادی درین موزیم پدید آمده ، ارزشها و نفایس مادی و معنوی فراوانی در پرتو تالشهای پیگیر انسانهای زحمتکش این سرزمین شکل گرفته است ، از سوی دیگر آنچه را که تاریخ پرورشی بیان مینماید ، یک سلسله مدارک و اسنادیست که مواد خام این وثیقه ملی را میسازد .

بدیهیست کسانی که دلچسپی مزید به روشن شدن زوایای تاریخ و مجهول تاریخ کشور خود دارند و در صدد تکمیل نهادن در این عرصه میباشدند ، از استناد به اسناد موثق و معتبر ناگزیراند ، زیرا برای یک پژوهشگر و محقق دشوار خواهد بود که بتواند به نیازهای تحقیقات و اقمیت گرایانه خود بدون فراهم نمودن اسناد ، پاسخی رضایت بخش بدهد .

در رابطه با این موضوع یعنی گنجینه اسناد معتبر ، میتوان از - آرشیف ملی یاد کرد . البته یک دهه قبل تمام داشته های آرشیف ملی ام از آثار خطی (دهاسه هزار نسخه) و اسناد تاریخی - (بیش از دوصد) نبود ، از جانب دیگر عدم وجود جای مناسب برای نگهداری علمی این آثار گرانبها ، شوش مسئولین این موسسه را در چند ان ساخته بود . اما در سالهای اخیر دستیا بی به جای مناسب حفظ موارث ارزشمند فرهنگی ما از یکسو و گرد آمدن سیل اسای آثار از سوی دیگر ، قلب مردم ما خاصتاً مؤظفین این موسسه را مملو از صرت ساخت . آرشیف ملی از نگاه شکل دارای این چهار شعبه مسلکی است :

- ۱- مدیریت مکروفلم فوتوکاپی : این شعبه ابهراتوار مجهز به غرض تهیه فوتوکاپی و مکروفلم آثار و اسناد تاریخی در اختیار دارد .
- ۲- مدیریت نسخ خطی : این شعبه وظیفه دارد تا آثار مربوط را بشیوه های علمی حفظ و حراست نموده ، در تهیه فیش های قدماتی برای فهرست های کتب خطی مبادرت ورزد و بجهت همکار دایی - مراجعان داخلی و خارجی در شعبه ریسرچ و مطالعه و سالون نمایی باشد .



مقابل انفجارها انهدام قسمت فوقانی را دارا میباشد. بخاطر ثابت نگهداری درجه حرارت هوای داخل تهکوی بین تعداد اصلی تعمیر و دیوارهای تهکوی که در حدود (۲۰ تا ۵۰) سانتی متر از هم فاصله دارند، از مواد عایق یا سوخته ذغال پرکاری شده است. این تهکوی که از دو طرف توسط زینه ها به منزل اول راه دارد، از سه قسمت تشکیل گردیده است. دو سالون بزرگ جناحی و یک سالون وسطی که ارتباط این سالونها از بین تعدادی تعمیر صورت گرفته، البته جهت حفظ مقاومت تعداد ارتباطات با دروازه های ارتباطی تهکوی فرمهای آهنی کانکرتی به ضخامت ۴۰ سانتی X ۲ متر در نظر گرفته شده است، برای جلوگیری از وقوع حریق نیز تعدادی بیرونی به گونه زیر اتخاذ شده است:

- ۱- در رنگالی تمام قسمتهای چوبی و دیگر حصص ساختمانی منزل - فوقانی، از رنگ ضد حریق استفاده شده است.
- ۲- پلاستکاری تمام دیوارها و سقف تهکوی از مواد (ازبست سمنت) به ضخامت دو نیم سانتی متر استفاده شده.
- ۳- پوشش منزل اول، که بالای تهکوی قرار دارد، از (ازبست) به ضخامت سی سانتی متر میباشد.
- ۴- چون حین وقوع حریق در تهکوی برای اطفای آن نمیتوان از آب

اسناد تاریخی که شده است

کار گرفت، از این رو از گاز کربن دای اکساید (CO₂)، که از یک مجرا بداخل تهکوی پمپ میگردد، استفاده میشود.

در این صورت باید تمام مجراهایی بسته شوند که امکان خروج گاز از آن ها بیخارج متداول نباشد. لذا به دروازه ها و مجراهای تهکوی، رابری مخصوص تعبیه شد. است تا با بلند رفتن درجه حرارت منبسط گردیده، باعث سدود شدن مجرا گردد.

۵- حریق احتمالی منزل اول (بالای تهکوی) بشکل عادی توسط آب خاموش شده میتواند، هرگاه آب به تهکوی سرانبر شود، از طریق مجراهای موجود در دود هلیز و نیز زینه، به چاه قبلا یاد آوری شده، انتقال می یابد.

۶- اگر چه علامه های اتوماتیک خطر حریق در نظر گرفته شده ولی تاکنون توریید و نصب نگردیده اند.

این تعمیر در سال ۱۳۵۶ ه. ش. ترمیم گردیده، در اختیار آرشیف ملی گذاشته شد که با (دویاسه هزار) نسخه قلعی و (دو صد سند) تاریخی اش خود از تعمیر وزارت اطلاعات و کلتور به این جا نقل مکان نمود.

در حال حاضر آرشیف ملی (دوازده هزار) نسخه خطی و بیش از (یکصد هزار) اسناد تاریخی دارد که همه روزه در خدمت مراجعین دانش پژوه خود قرار دارد.

ترمیم آن تصمیم اتخاذ نمود، بعد از مطالعات زیادی که در باره این تعمیر صورت گرفت، قرار شد تا از آن بحث خزینه آرشیف ملی یا تاریخی کار گرفته شود، بنابراین وزارت اطلاعات و کلتور وقت از وزارت نوایید عامه خواست تا ترمیم این تعمیر رابه سبک قدیم بمعهد گیرد. انجنیر عبدالله خان (نجد) به تهیه نقشه ترمیم تعمیر مذکور توظیف گردید.

پس از منظوری ۲۶ میلیون انغانی بودجه، به ترمیم آن اقدام کرد.

نظر به عدم موجودیت جای مناسب، قسمت پایین سه سالون وسطی به عمق سه متر کندن کاری شد. زیرا در نظر بود تا از مناسیل اول مشیحت نمایشگاه کتب خطی و اسناد تاریخی که فوتوکاپی و عکسهای آن در آن گذاشته میشود استفاده شود، از طرف دیگر بعضی ملسقات آرشیف ملی، از قبیل اهراتوره های تهیه میکروفلم، ترمیم و تعقیب از خطر فرسوده شدن آثار و اسناد خطی و برای نگهداری خوبتر به شرایط مخصوص مانند رطوبت ۵۵ تا ۶۰ فیصد و درجه حرارت در حدود ۱۵ تا ۲۴ درجه سانتی گراد، همچنان محفوظ نگهداشتن آثار از خطر انفجار و انهدام و غیره، ضرورت بود. لذا تهکوی تعمیر در نظر گرفته شد، البته برای ایجاد این تهکوی مطالعات سطح آبهای

۱۲ هزار نسخه از یکصد هزار ازگزند حوادث حفظ

تحت الارضی و نوعیت تعداد و استحکام تعمیر از نگاه بارهای اضافی عمودی و بارهای افقی زلزلی صورت گرفت. چون سطح آبهای تحت الارضی نظریه تجارب چندین ساله اهالی جوار تعمیر پایین تر از ۴ متر از سطح زمین بود، لذا امکان بوجود آوردن تهکوی را - میسر ساخت. از جانب دیگر پس از کندن کاری قسمتی از تعدادی تعمیر معلوم شد که تعداد تعمیر با عمق تقریبا سه متر عرض نهایی دو متر قابلیت برداشت وزن اضافی تعمیر را دارا میباشد. اینم برای کاستن از اوزان اضافی بالای تعدادها و بوجود آوردن یک سیستم - مقاوم زلزلی از سیستم پایه ها و گادریهای کانکرتی کار گرفته شد. چو خطر احتمالی آب خیزی در موسم بارندگی موجود بود، برای اینکسه تهکوی از خطر بلند شدن رطوبت در امان باشد، از یک سیستم زاگی در تهکوی، که به چاهی منتهی میشود، کار گرفته شد. در این چاه و ترمیم اتومات نصب شده که در صورت بلند رفتن آب تحت الارضی از ارتفاع معینه آب اضافی را بصورت اتومات از تهکوی خارج می نماید. (سند بیک سند تاریخی موجود در آرشیف ملی) از طرف دیگر تهکوی دارای مواد (مخصوص) که مشتمل از زرات و قیر است در زیر فرش و تعدادی پایه ها استفاده شده و این مواد در دیوارهای جناحی با چنانج تعدادی اصلی تکرار گردیده است. پوشش تهکوی که بشکل آهنی کانکرتی میباشد دارای ضخامت (۳۰) سانتی متر بوده، سطح بندی دوگانه طوری سنجش گردیده که مقاومت کافی در

هنری و تاریخی به نمایش گذاشته شده است که هر روز مردم فرهنگ دوست ما از آنها دیدن مینمایند. درین دو سالون بزرگ دوالمساری کلان سه منزله به ابعاد (۲ متر در ۵۲ سانتی و ۲ X ۲ متر)، ساخت شیرمحمد نجار (در سال ۱۳۱۷ ه. ق) توجه بیننده را - بخود جلب میسازد. در قسمت فوقانی یکی از این انباری هاسرلوجه بی که معروف گل و برگ است چله نظرمیکند، در وسط سرلوجه، که از چوب ساخته شده است، امثال امیر عبدالرحمن خان بشکل طغرا کنده کاری شده است. سطح انباری با گل ها و برگ های برجسته تزیین یافته است. در اعرف این سالونها چهار برنده بازویستسه و چهار اتاق کوچک گوشواره مانند، موقعت دارند. اتاقها و برنده ها شبیه هم اند، به همین گونه، بدو جناح داخل تعمیر شنایهای - صبری و مجهز غرض استفاده ساکنان عمارت ساخته شده است. در تاج التواخج، چاپ سنگی جلد دوم، آمده که تعمیر آرشیف ملی محصول کار اشخاص ذیل میباشد:

- ۱- عبدالرحمن خان مهندس.
- ۲- عبدالسبحان خان مهندس.
- ۳- میر عمران رئیس اداره دولتی (گمان میرود که خود میر عمران سرپرست امور تعمیراتی بوده).
- ۴- منشی نظیر برآوردی و ازینای کننده (نضربه تحریری سند - تاریخی محفوظ در آرشیف ملی) این شخص در سال ۱۳۱۳ ه. ق

وظیفه ازینای و برآوردی یک کاروانسرا را نیز برعهده داشت.)

۵- منشی محمد بخش نقشه نویس (قبل از آنکه از طرف امیر عبدالرحمن خان به این کار استخدام شود، نقشه نویس باشی ایالت پنجاب بود، زمانی که در کابل مقیم شد، به دستور امیر عبدالرحمن خان به چند تن از نقشه نوسان کابل قواعد نقشه نویس را تعلیم داده است، (سند تاریخی محفوظ در آرشیف ملی)

۶- از نجاران و نقاشان معروف آن وقت میتوان از استاد شیرمحمد نجار، محمد عزیز ایکم و میر سیف الدین عزیز نام برد، (تاج التواخج جلد دوم چاپ سنگی و نسخه خطی محفوظ در آرشیف ملی)

پیرامون هدف اعمار تعمیر آرشیف ملی، گویند که وقتی عبدالرحمن خان از سفر بخارا برگشت به کمک مهندسین که با خود آورده بود، این تعمیر رابه منظور استفاده دفتر رسمی حبیب الله خان ولیعهد و جانشین اعمار کرد، بعضی ها میگویند که این تعمیر مدتی مهمانتخا دولتی بوده و مهمانان خارجی در آن اقامت میکردند، بعد در زمان امیر حبیب الله، مکتب حربیه در همین تعمیر تاسیس گردید (امان الله خان هم از همین مکتب فارغ شده است) و تا زمان محمد نادرخان در همین جا قرار داشت.

زمانی هم دیپوهای لوژیستیک وزارت دفاع وقت در این تعمیر جایجا شده بود، بعد ها از خاطره ها فراموش گردید، تا آنکه قدرت سیاسی در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ تا اخیر ۱۳۵۶ به محمد داود تعلق گرفت، چون داود از نزدیک به تعمیر آشنایی داشت به



برای یک مرد تر کتر عالی و اخلاق نیک لازم است

عفت اراحصاری کارمند شرکت افغان کارت؛
- خوشترین مرد به نظر شما کدام مرد خواهد بود؟
به نظر من بهترین و عالی ترین مرد کسیست که
در آرای کرکتر عالی بوده و با نظافت، با نزاکت،
اخلاق خوب و نیک باشد زیاد سخت گیری مسا
نیاشد. و هدفش در زندگی خدمت به مردم و
خانواده اش بوده هیچگاهی فکر ضرر به هموطنان
ندرسد داشته باشد. چنین مردی را به یقین
اجتماع انسانی می بندد من هم با چنین مردی
در آینده ازدواج خواهم کرد.

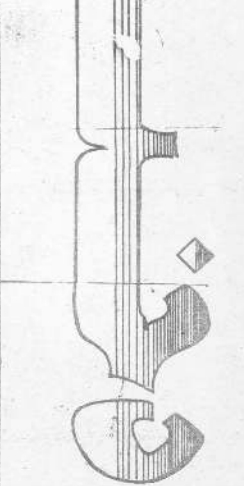
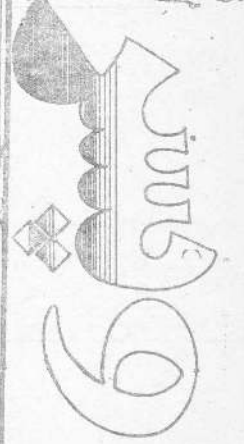
دختران از پسران و پسران از دختران چه توقع دارند؟

مجموعه مقالات و گفتگوها

مرد باید شجاع و دلیر باشد



عابد و کهکشان فارغ التحصیل لیسه سلطان
رضیه کابل:
- خوشترین مرد به عقیده شما کیست؟
به عقیده من خوشترین مرد کسیست که از سندن
برافتخار میهن بیرونی نموده و به مثابه یک جوان
روشنفکر و آرای یک روحیه عالی و وطنپرستی، مرد -
انگی و شجاعت باشد، عنعنات و رسوم پسند پسند
مردم خویش را پیوسته رشد دهند. نه اینکه طوریکه
متأسفانه بعضاً مشاهده میگردد بعضی از جوانان
حتی تحصیل کرده ها به عنوان بیرونی از مد و لوکس
بودن یا بولد اراخاج دیده، عنعنات اصیل افغانی
شان را فراموش کرده اند. همچنان به عقیده من از
همه اولتر مرد اعتماد به نفس داشته باشد. در آن
صورت آنچنان مرد را همه اجتماع خواهند پذیرفت



به تمام معنی یک زن

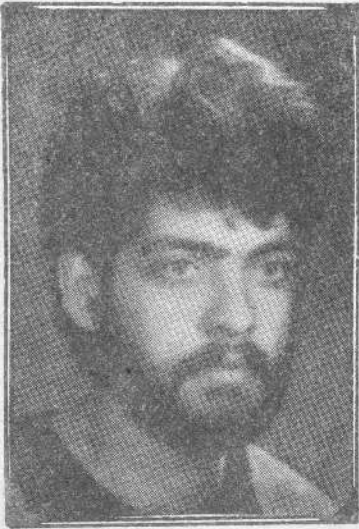
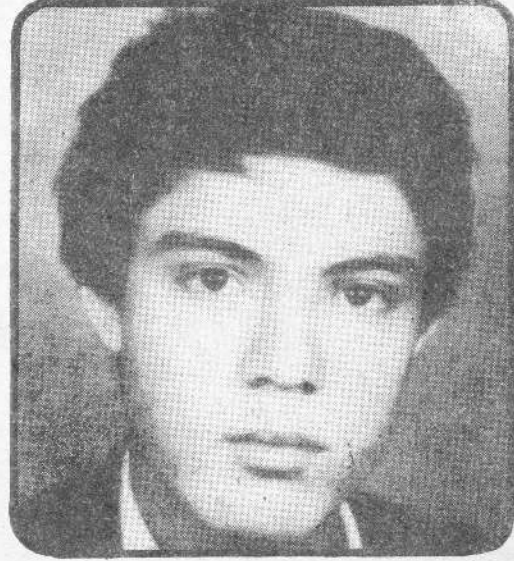
دختران نباید تقلید بیجا کنند

همکار خوب خانواده گی

سید یوسف محصل سال دوم انستیتوت طب کابل :
 - عالی ترین دخترانظر شما کیست ؟
 - عالی ترین دختر به عقیده من دختر است که از صفات عالی انسانی برخوردار بوده و به تمام معنی یک زن باشد ، همچنان باغوروز یا معاشرت بوده در فامیل همیمی باشد و میتواند در آینده مادرخوب برای فامیل واجتماع خود باشد . فراموش نکنم که تحصیل و ناسوادنی در تکمیل شخصیت مرد و زن حتمی است . من زیبایی باختر را ترجیح میدهم بر زیبا پرستی ظاهری

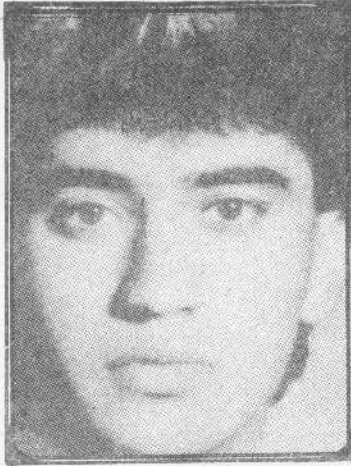
دوران محصل بوهنخی طب کابل :
 - عالی ترین دخترانظر شما کیست ؟
 - به نظر من دختری که دارای طبیعت خالصی افغانی بوده و از تقلید های بی جا از دختران غربی خودداری نماید و دارای کویکتر عالی واحساس و عاطفه که شایسته یک دختر نمبور افغانی بسود و در اجتماع دارای رویه و روش خوب با اطرافیان باشد ، یک دختر دارای صفات عالیست ، خصوصاً دخترانی که در ساجه تحصیلی قرار دارند بهتر خواهد بود که متوجه درس و تحصیل خود باشند تا در مورد مد و فیشن بیندیشند و دختری که بتواند بعد از ازدواج یک همسر خوب برای شوهر و یک ادر خوب برای اطفال خود باشد .

صا بره محصل بوهنخی علم :
 - خویترین مردانظر شما دارای کدام صفات میتواند باشد تا شما اورا بپندیرید .
 جوان مورد علاقه من باید باغوروز ، دارای شخصیت عالی وممتاز وسویه تحصیلی خوب باشد .
 و در رهلوی داشتن این صفات همایش نبوده در امور خانوادگی همکار خوب باشد وفراموش نشود که مرد مورد علاقه من باید از اخلاق و کویکتر خوب در اجتماع برخوردار باشد تا همه مردم اورا بپندیرد .



راستگویی زیور زن

شاه ولی حکیمی کارمند سازمان جوانان شهر کابل :
 - خویترین دختر به عقیده شما از چگونه صفات برخوردار باشد .
 - من از زود دام یاد دختری از دواج کنم که دارای تحصیلات عالی بوده و مانند زیورنالیستان راستگو واقع بین وسخت گیر باشد و در حق و مص مسایلی زنده گی از منوره نار بگیسزد .

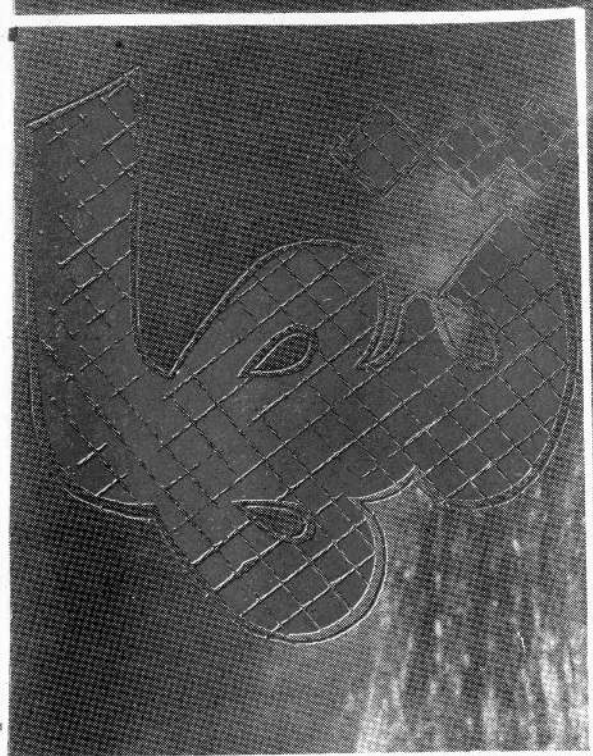


تحصیل یافته نه دستاو

علاو الدین سیفی فارغ لیسه مولانا جلال الدین بلخی :
 - میخوام با دختری عروسی کنم که عنعنات افغانی را رعایت نموده و مطابق شرایط خانوادگی ام زنده گی خود را عیار بسازد . از دخترهایی ((دیسکو)) مجاز خوشم نمی آید . البته باید دختمورد نظرس حتماً تحصیل یافته باشد .

کلمه نوری

که می ماند



فریده انوری
یک کلمه نوری ماند هزاران
پارچه شعر را در برنامه های
مختلف رادیو تلویزیون
دکلمه نموده است

وقتی گپ میزد صدای زهری داشت و هرگز فکر نمی شد که آن صدای لطیف زنانه که شعر مولوی سعدی و حافظ و دیگران را یک کلمه میکند از آن او باشد. او در بیست و هفت سالگی در تهران متولد شد. او در سال ۱۳۴۵ در بوئنوس آیرس آرژانتین به دنیا آمد. او در سال ۱۳۵۲ به ایران مهاجرت کرد و در تهران به تحصیل پرداخت. او در سال ۱۳۵۹ به سمت مدیر عمومی هنر و ادبیات رادیو ملی منصوب شد. او در سال ۱۳۶۲ به سمت مدیر عمومی هنر و ادبیات رادیو ملی منصوب شد. او در سال ۱۳۶۲ به سمت مدیر عمومی هنر و ادبیات رادیو ملی منصوب شد.

فریده انوری اکنون در ایالت کالیفرنیا ایالات متحده آمریکا با تاروق شوهرش مسیح پسرش و ساره دخترش زندگی میکند. در سال ۱۳۴۵ در بوئنوس آیرس کابل به تحصیل در رشته هنر و ادبیات پرداخت و سالی بعد به ایالات متحده آمریکا رفت و در آنجا به تحصیل ادامه داد. در اواخر سالهای چهل به وطن بازگشت و به گوینده کسب در رادیو آغاز کرد. بعد از آن در رادیو عمومی هنر و ادبیات رادیو ملی به سرپرستی رسید. او در سال ۱۳۵۲ به سمت مدیر عمومی هنر و ادبیات رادیو ملی منصوب شد. او در سال ۱۳۵۹ به سمت مدیر عمومی هنر و ادبیات رادیو ملی منصوب شد. او در سال ۱۳۶۲ به سمت مدیر عمومی هنر و ادبیات رادیو ملی منصوب شد.

زهری از برنامه های فوق العاده راد یو بی و تلویزیونی را فریده نه تنها به یک کلمه شعری و گوینده گی برنامه های ادبی می برد اخت بلکه گاهی نقی های راد در استانهای دنباله دار راد یو بی درامه ها و قصه های تخیلی اینها میگرد فریده در تخیلی، استعداد فراوانی داشت. او نقش زنده اراک راد در استان دنباله دار راد یو بی به همین نظم با موفقیت بسیار ایفا کرد. همچنان او در سلسله ای از استانهای که در اواخر سالهای چهل توسط (مراد) نوشته و تهیه میگرد به آنچنان با مهارت و توانایی نقی هایش را اینها میگرد که مورد توجه فراوان تلم نشود. نده گان و خصوصی نسل جوان آن زمان قرار میگرد. فریده انوری در بوئنوس آیرس و کودکی و پیوسته سرپرست و انکشی نشان میداد و با گستاخی و سرکشی و فرود در برابر سلفه گان و نابخوردن برخورد میگرد. بوکس در بوئنوس آیرس صاحبان، ادبیان و هنرمندان محبوب و مهربان بود و آثار او فریده های هنری راد یو بی شانرا آنچنان ستایش میگرد که گوئی آن ادیب و آن هنرمند شکاری آفریده ماست.

غزل های سعدی را بسیار دوست داشت و گاه گاه بیت های را تکرار میکرد. ای که از کلمه هنرنقش دل انگیز خدا بی حرف باشده من کاین همه از مهر جدایی به ویژه این بیت راد و مست داشت. شمع را باید از این خانه برون بردن و کشتن تا که همسایه نداند که تود در خانه مایی. و آنگاه سرش را بطور میزوسی که آنگده از شور و هیجان بسود شور میداد. وقتی گپ از خیم و بیاضیات او بود چنان واکنش نشان میداد که گوئی خیم همزاد او بود ماست و آنگاهی کاین ریشیات را زنده میگرد چنان حالی داشت که گفنی سروده های پنهانی دلش را باز میگرد. از شاهان معاصر ری زبان کشوره اشعار خلیلی پیروز ک دهان لایق و ناطق شناسی و علاقمندی بسیار داشت و از شاهان معاصر ایران نادریور شاملوه ۱۰۰ سایه نصرت بقیه در صفحه ۲۴



مرکه کورنکی : د لجرم

له اسماعیل پیروز
او عزیزې افغان
سره
مرکه

پیلیدې پیروزې



سره اشنا شوي نه واي نوستا سې
هنري فعاليت به ترکومه خنده بړمخ
تلنی واي .
- داچې زه نن ورځ په پراخه
توگه خپل هنرخلکوته د راد پيو
تلویزون له لارې وړاندې کولی شم
ياد اچي د هيواد نه بهر په نورو
هيوادونو کې د خپل هنرخلکوته
وړاندې کړي د اټول د پيروز برکت
دې که نه زما هنر او استعداد به
همافسې بې تر ايرولاندې پاتې
وای لکه چې د اټلونه کلونه و .
پيروز نه يواځې له ما څخه رښتیني
هنرمند و چې د بلکې زما
کورنۍ یې هم د هنر په ارزښت
پوهوله او د دغه د هنرخلکو نتیجه
کې وروسته د کلونو کلونو زه د خپلې
کورنۍ سره بېخلا شوم .
- اوس پوه شوم چې تاسې ولسي
حتی د خواب را کولو اجازه هم د

سيمو څخه هنرمند ان راټولول به
دې ترڅ کې زه هم د محمد د پښ
زاخيل به مرسته راد يوته راغلم او
وروسته مې د گلزمان په مرسته
بړمخ تک وکړ .
- عين بوښته له عزيزي افغان
څخه کوم . خو هغه چې د دغه
سترگولاندې پيروز ته کورې داسې
معلومات ي چې کواکې د خپرو کولو
اجازه د هغه څخه اخلې . هغه
ورته واي : ورکه خواب ماته ولسي
گوري . نو ياداسې په خپرو کولو
کوي .
- کله چې په مامان زما پيکس
اواز اوريد . زه به مې په تونو
شواوډ اهيله په راتنه پيدا شوه چې
کاڅېزه هم کله داسې سند رغاړې
شم . مگر کورنۍ مې سخت مخالفت
کاوه او دې ارتباط مامان پيري
کې رهي او ټول وليدل به

له ودي سره سم عزيزه افغان
او اسماعيل پيروز د محلي دفتر
ته د مرکې د پاره راخي . عزيزه -
افغان ښکلې تورنگې جامې به
تن کړې . پداسې حال کې چې
موسکاي پرتوونو ونځيز ي په خورا
صميميت راسره روښ کوي او د وار
مرکې ته خپل تيارې حرکتوي .
تر هرحده د مځه غواړم بوښته
وکړم کله چې له تاسې سره د مرکې
په خاطر موخوخلې ستاسې کورته
تيلفون وکړ عزيزه خان وويل چې
تاسې په کورکې نه ياست او په وې
غم خوړي . نو ما فکر وکړ چې البته
کورته د تړوې يا هم تړو ونه و .
بست کوي . مگر تصادفاً تاسې مې
د شورخون وپه څوږ لويوخت وليدي
انه چې تاسې د غرمې تړوې به
لخاي شورخونونو تر جان کوي به
داسې حال کې چې په لور غسړ

عزيزه افغان:

د خلکو د ملنډوله لاسه چا درې په سر کوم... اسماعيل پيروز: يوه دوی سندرې لانه وويل شو چې جيمي جيمي فرمايشي را ورسيزي...



پيروز څخه اخلې .
- کوره ته مو غلط رک نه کړې .
د يولاس څخه غزنه څيزې . کله
دې د ويره زما خيال ساتي زه هم
د دغه د زما وې کوم . او دغه ته د کور
رڼې د رئيس په سترگه گوښم
پدې کې پيروز هغې خبره پرې
کوي واي : اصل خبره دا ده چې
په کور کې تر ټولو مينه او باور
شور دې . له نيکه مرغه زموږ وگډ
ژوند بنسټ همدا مسایل تشکيلوي
شته ځنې هنرمندان چې يو بل
باندي باور نه لري . د وړې خبرې
په اوريدوسه شخړه پيل کوي چې
اکثراً د يو بل د لاس او پښې به
ماتيدوسه سره ختميزي . ولی موږ
د چا خبرووسې غوښته ورو . مثلاً
يوه ورځ ماته يوځوان په تيلفون کې
وييل : (عزيزه جان جيري ده .
بقيه در صفحه (۸۸)

همدې وخت کې مامان زما اميندو
او ارامون د بخلاند له مريمه څخه
را حرکت شو . هغه زما بلوي و . زما
په خاطر مې هرات ته کډه وکړه .
او هلته ماته هنري فعاليت پيل
وکړ . اولکله چې کابل ته راغلو
د موسيقۍ په رياست کې د نرگس
د اسماعيل سندرغاړې شوم .
- د اسماعيل پيروز سره څه وخت
اشنا شوي .
- زه د نرگس د اسماعيل سندر
غاړې او دې د ارکستر مسوول و . به
دې ټول سره اشنا شول چې اشناي
په مينه او مينه به واده ختمه شوه .
د واده څخه وروسته په شپيتم کال کې
د پيروز په مرسته راد يوته راغلم .
او په هغه کال مې د هغه سره
غبرگه سندر ((بياگې ي باريزي))
تيت کړه .
- که فرض کړو چې تاسې د پيروز

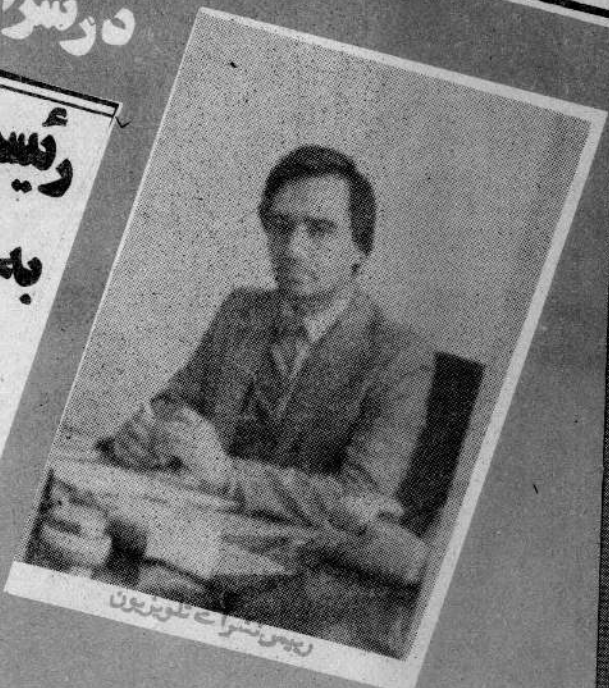
ځاندي وايي :
- ماغوښتل چې هلته مو پسر
ومينم چې په شورخونو کې سترگې
ولکيدې نو څرنگه چې هم غرمه وه او
هم بياگه ته ميله مې نو کورې وکړ .
چې راځه په شورخون وکيدو و غولوه .
- يعنی دا چې د ((نيم او))
په لځاي مو شورخون و خوړل . په
هر صورت اوس به راشو ستاسې د هنر
لومړنيو څو ټوټو ته که پدې باب
وغيږيزي .
- زموږ به د پروا و حجر وکې ته
ټکور د رباب سره تړو وده و چې ما
ورسره ليوڼي مينه د لرود . د پلار مې
مولوي واو د هغه موسيقۍ نښه
خوښيد . خو ما د هغه څخه بستد
منگې او رباب سره سندرې بللې . په
کرار کرار مې ارمونيه هم زده کړه .
هغه وخت راد يو افغانستان د
د بري مجلس پروگرام ته د بيلابيل

آیا نشرات تلویزیونی میتوانند بهتر شود؟

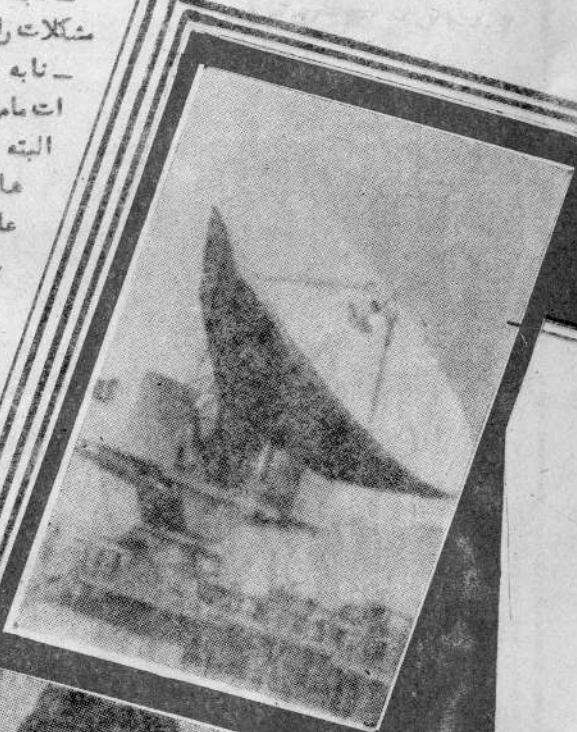
مباحثه از محمد اصف

در شرایط فعلی چه نشراتی میتواند قابل قبول برای مردم باشد
رئیس نشرات تلویزیون تازه درین پست مقرر شده است
به نظر میرسد که پلانهایی برای بهبود کار دارد

تلویزیون امروز بخشی از زنده گی ما را فراگرفته است. در خانواده ها چیزهایی را که نگرفته است بسیار سالها پیش در خانواده ها مباحثات، مطالعه، افسانه گوئی ها، شهنامه خوانسی ها و مجالس بلند و اندرزگرم بود. اما اینک تنها رادیو تلویزیون است که همه را به سکوت دعوت میکند و معلومی میشود وی آنکه امر ونهسی کند، قلب و روان بیننده را تسخیر می کند.
دقیقا تلویزیون باید سطح معرفت جامعه را بالا ببرد، زیرا که میزان زیبای مرجعه بی به سطح معرفت و آگاهی آن بستگی دارد. از اینجاست که این پرسشها مطرح میشود:
- آیا تلویزیون برنامه های سرگرم کننده دارد؟
- آیا تلویزیون نشرات آموزنده را تنظیم مینماید؟
- آیا برنامه تلویزیون صرف وظیفه لذت یابی را برای بیننده ها دارد؟



رئیس نشرات تلویزیون



براستی زنده گی بر بهای امروز جهان بوسعیت را که با بالهائی تلویزیون در یک چشم زدن تماشای میشود، چگونه باید منعکس ساخت؟
میرزم به سندیوهای تلویزیون - وضع کار درین سندیوها چگونه است؟ تلویزیونی با عمر کوتاه و امکانات محدود در برابر ما قرار دارد. وضع خاص که بر جامعه مسلط است زمینه یک رنگارنگی و متنوع برنامه های تلویزیون را محدود می سازد ولی برغم این همه آیا تلویزیون ما برنامه های مورد علاقه مردم را داراست؟
نشرات هفته های اخیر نشان داد که استعداد برای این کار وجود دارد اما باید پیگیری نیز با آن همراه باشد.
من بارتیس نشرات تلویزیون که تازه درین پست تعیین شده صحبت داشتم. وی در رشته ادبیات تحصیلات عالی ماستری دارد و عموماً مصروف کار در بخش های فرهنگی و سایر اطلاعات جمعی بوده است. بعد از تقرر در پست جدیدش توانست یک حلقه کاری را بوجود آورد و استعداد های بنام و خاموش را به فعالیت دعوت نماید. هارون یوسفی رئیس تلویزیون کتوف ویدئو گوست وقتی در تیلیفون می پرسم که در دفتر هستید؟ پاسخ میدهد بلی، ۱۲ نیمه هستم. بسیار هستم تشریف بیاورید.
پرسشهایم را مطرح میکنم.
- نامه سامانی های در نشرات تلویزیون وجود داشته، چه فکری کنید چگونه این همه مشکلات را مرفوع خواهید نمود؟
- نامه سامانی های بود، و اینک آرام آرام نظم بوجود می آید که شما نشانه های آنرا در نشرات امی ببینید، میتوانم بگویم تا دو ماه آینده چهره تلویزیون بکلی عوض خواهد گردید.
البته بیننده گان تلویزیون این مساله را درک مینمایند که در شرایط موجود که در برخی از گوشه های کشور جنگ بر مردم ماحتمیل میشود و خون انسان هلی وطن ریخته میشود، نظم عادی نشرات تلویزیون مراعات نمیشود و ناگزیر باید بمسائل نظامی و وطنپرستانه نیز پیوند آمیز.
- در شرایطی که وضع اضطرار نافذ است و نیز جنگ در برخی از ولایات تشدید گردیده فکر میکنم انتظار نشرات و وطنپرستانه نیز وجود دارد، آیا آهنگهای حماسی جدیدی در نامه خاص درین مورد تدارک دیده آید؟
- درین مورد برنامه بانی تهیه شده اما طوری که میدانید وضع اضطرار حالت نوریل نیست ولی باید برنامه های اطلاعاتی غرض درک این حالت وجود داشته باشد.
آواز خوانان ما بعد از حمله دشمن بر جلال آباد محدود ۱۵ آهنگ تازه حماسی ثبت نموده البته که احساسات و وطنپرستانه آنان قابل تدارک است ولی باید گفت توجه داریم بسیاری از برنامه های معمولی ما به شکل عادی نشرات داشته باشد.
- تفسیراتی که جسته و گریخته در برنامه های تلویزیون به چشم میخورد برنامه های جدید است، اما چرا بدون نظم، چه تضمینی وجود دارد که این برنامه ها مؤثر خواهند بود؟
- طوری که گفتید چند برنامه جدید مثل ساعتی باشما، هزار و یک گپ، شعرستان سخن زیر آسمان کبود، در جهان ما، سفر تلویزیونی، گلچین موسیقی در نشرات جایز کرده که مورد توجه نیز قرار گرفتند و درین زمینه به ابتکار کار دایرکتور و ژورنالیستان چشم داریم از همه آنها دعوت نموده تا هر چیز خوبی که در ذهن دارند بروی برونه بیاورند.
- چگونه؟
- هیچ پیش شرطی وجود ندارد، فقط باید برنامه های بسیار با معیار های لازم نشراتی و مطالبات بینندگان سازگار باشد.
- چگونه این مساله را عملی می نمایید؟
- من از همه همکاران دعوت نموده ام و خوشبختانه که آنسان پاسخ گفتند، فکر میکنم ایجاد محیط همبسته کار، بهبود کار را تضمین می کند.
بقیه در صفحه ۸۶

صاحبه : از حسينا خالد

مدال طلا برای

گل‌ساز افغانی در جاپان

عباسی بینا گل‌ساز افغانی در باره کارهایش سخن میگوید

یک مجله جاپانی نوشته است :

انگستانی که جادو میکند و سحر می‌آفریند .

اتحاد شوروی چندین مرتبه به نمایش گذاشته شده و مورد استقبال قرار گرفته است . آثار وی افتخارات بزرگی را به کشور به ارمغان آورده است ، چنانچه در فستیوال گل های آسیایی منعقد شده جاپان برای بار نخست افغانستان به نمایش گل های ساخته شده مستر مینا به دهافت مدال طلا افتخر گردید و در مقام های عالی قرار گرفت .

مسترمینا را بشناسیم :

سید عباس مینا فارغ التحصیل شعبه ژورنالیزم پوهنتون کابل است و فعلاً مسوول دبیرتیم اطلاعات از انس اطلاعاتی باختر میباشد .

از وی پرسیم :

- از وی زمان به صنعت گل‌سازی آغاز نموده اید ؟
 - از آوان کودکی به هنر گل‌سازی شوق و علاقه فراوان داشتید یا نه ؟
 - در سال ۱۳۵۲ بعد از آنکه اولین اثرم را تهیه نمودم سخت مورد علاقه مند دوستان و خواهشاندان قرار گرفت .
 - پس شوق اصلی تان دوستان هنرمندان بوده اند ؟
 - خبر قبول اینک دوستانم مراد دین را بشوق نمایند مدیون زحمات مادرم خواهم بود نه روی که خودش به هنر سوزن دوزی و مخصوصاً گل‌دوزی دوزی دستم می‌کامل داشت مراد دین راه یاری رسانید نه همه افتخاراتی که من بدست می آورم از زحمات مادرم بوده است .
- بقیه در صفحه (۸۶)



هنر گل‌سازی امروز در سطح جهانی دارای ارزش‌های نهاد است که فراتر از بهترین گل‌سازی هادرنمایش گاه های جهانی نیز نمونه های کارگسازان به نمایش قرار می‌گیرند .

ما مسترمینا یکی از گل‌سازان که تازه کارهایش در نمایش جاپان مورد توجه قرار گرفته حرف و سخن داشتیم . کارهای مینا در نمایشگاه های کبک ، چکسلواکیا ، بلغاریا و

کسیکه میتواند

بخواند، بر قصد، تمثیل کند

تقلید نماید، به نقاشی پردازد و...



مصاحبه‌ی با مثل

خوب نصرالدین شاه

کمیدینی به سبک

خاصی

مباحثه : از منیر

آمد • همان بود که من در این را
گام برداشتم •
استاد شما در این زمینه

کمیست ؟
- من هیچ استادی ندارم بخودم
شعرا و آهنگ را درست میکنم و میخوانم
منظور من این است تا مردم را سرگرم
سازم مثلاً من میخوانم :
یا تو گویم عزیزم من استم بی خانه
آواره و سرگردان میگردد بهشت خانه
و حرکاتم را نیز خود تنظیم مینمایم و
پارچه های جالب و کمیگام را می
آفرینم •

- پس شما زیاد بالای خود حساب
می کنید •
- بله • زیرا هیچکس مثل من بهک
آهنگ را با تمثیل آن اجرا و هیچکس
مانند من از همه این کار برآمده
نمی تواند •

از حرف زد نشا استنباط میشود که
زی تپ کار خود را مستقل میدانند و
کمیدینی است که سبک به خصوص

بقیة صفحه (۸۶)

خود تقلید کنم ، آوازهای طلبه را
با دهنم بکنم و امثال اینها •

- شما چه وقت به هنر آواز خوانی و
تمثیل روی آوردید و کمیدین شدید ؟
- من سه سال شده است که آواز
کمیگام می خوانم و تمثیل کمیگام میکنم
- آیا این مدت بسیار ناچیز است
نیست اگر شما علاقتند به هنر بودید
پس چرا زود تر شروع نکردید ؟

- در روزهای کودکی و جوانی
را دیوکت و تلویزیون وجود
نداشت در این وقت ها من تلویزیون
یون را می بینم و کست میشنم و علاقه
گرفتم و با خود گفتم که من از دیگرها
چه کسی دارم و وقتی که دیگران
میخوانند و تمثیل میکنند پس من هم
میتوانم کمیگام ، دوخواندن و پارچه
های کمیگام را در حضور دوستانم
اجرا کردم ، آنها مرا تشویق کردند و
هم چنان آواز خوش خودم هم

تقلید در کارش بیشتر از خلاقیت
است حرف دیگری است که بتوان
با فراهم سازی زمینه روی را کمک
نمود تا خود نوآوری کند او
از کمبود امکانات گله ضا
است مخصوصاً از پیدا نشدن
مجال هنر نمایان اش در تلویزیون
او نصرالدین نام دارد و مردم هم
آزاد به همین نام می شناسند •
او در دفتر مجله به منظور مصاحبه
در مقابل من نشیند ، کلاه شیویش
را از سر بر میدارد و بالای میز میگذارد
به نظرم پنجاه و چهار و یا پنجاه و پنج
ساله می آید •

- هنر شما چیست؟ یعنی شما
کدام کارها را انجام دادید و می
توانید ؟

- من میتوانم بخوانم ، برقصم ،
تمثیل کنم ، از حرکات مختلف
تقلید کنم ، صدای ماشین موتور را

الهی من ناخواند ، اما من نیز
بمجال خوشی هموطنان ما است •
وقتی در هروسس یا محفلی در
هوتل استی ، می بینی که اوستی
آید ، همه به او توجه می کنند •
به همه احترام میکنند ، اما با هر
حرکت خود مردم را به خند و وا
میدارد ، با احترام صحت مردم را
می پرسد و با احترام اجازه میخواهد ،
لحظه بی هنر خویش را با همه
خدمت میکند ، صداهای آواز
های مختلفی را تقلید میکند ، گاهی
موتراست ، گاهی گادی ران ، -
زمانی هم هنرمندی از هر کجای
دنیا ، حرکات خاصش با آهنگ ها
جان پاس است •

شاید به شکل بتوان او را -
هنرمند گنت ، اما او یک هنرمند است
استعداد کافی دارد ولی اینکه

لن و داس تان

زموږ کوربه ښاربه منځ کې و. اړخو نژدې څلور وخواو ته د تلور اتلسو لاري د کوربه مخې تيريدې دي. دې وضعې زما سر او ايلار مغرورا وهوايي وړلوږه کړه. د دې څخه په گټې اخستو ژوند موڅه ناڅه ښه شوي و. تېروته موچې د ښاربه شمالي لويه پڅې پڅنډې کې اوسيدل ژوند يې د وږنه وښه شوې. زما مور او ايلار به تل د کوربه ميلستون کې د ستر ځوان غوړولې و او دې وې مارنوم يې گڼلې و. د لري وطنو څخه موهم څه ناڅه دوستان لرل. د کال په بيلابيلو وختونو کې به د بيلابيلو سيمو يې اوغلي راتلې. خود د وخت په تيريدو زموږ سيمه د ښار له زړو سيمو څخه شوه. او اوس اوس يې هغه پخواني برم نه لاره. له سترگو ولېده. او پرېره زړه شوه. زمانه مير او ايلار بيا هم داسيمه خوښيد. خوزه که رشتيا ووایم د وږه خوښ نه و. زمانه خپله ښار د سره خوښيد. اونه مې هم په هغې کې خپل کور. ځنود وستانو ته تلرا ته ويل چې د داسې کوربه لرلو لوی داسې يې. او بيا به خواب ورکساره چې چنداني يې په دليل نه پوهيږم. زړه مې داسې ځاي غوښت چه هلته مې هرې ول مخې نه ليداي. چالاکه خلک. ساده. خلک. احمق. هوشياران. هوشيار احمقان. کم عقل چاپلوسان چاپلوس کم عقلان. بېرگان. د خپلو گټو موندوران. صادقان. درواغجن رشتيا ويکې اونور.

خپلار به تل نصيحت راته کاوه:

— وهلکه ژوند همداسې وي. ته لانه پوهيږي.

رشتيا هم زه نه پوهيدم. يوازي د ځوانۍ په وروستيو وختو کې د دې دغه داسراو د روازه مې په مخ خلاصه شوه. خوب پرې وحشتناکه د روازه ده. او د دې د ژوند د نقاشۍ پرده مې په مخ کې پرته ده زه د پلاربه خبرو پوهيږم. داپوهه ماته زما پوانې يوال راکړه. صادقان د رنځم.

صادق جان د پرمه زموږ سړي و. همدغه مرموزوالی يې زما خوښيد. رشتيا درته وایم. همدغه مرموزوالی يې وچې زه يې ورچڼد ب کسې ده به په هرڅه کې يو بل څه ليدل. شک نه و. کوم بل څه و. او هغه داسې وچه ده. د هرڅه له پاره ځانته تمه پرې رلوده. ښه په ځاي مفهوم. د عقل سره برابر او مناسب مفهوم و. خو په ټولسو شيانو کې د ده له نظره سيوري پرتې سيورنه لرل. د سيوري خوځيدل ليدل. وپېدل. او مړه کيدل. د هرچا په مقابل کې يې د دې نظر څخه دفاع کولای شوای. چاچې ورته غوښتېو سيوري پوهيدل د سيوري د سړي بله څواکيله.

دې زموږ کورته چې اوس نوله نظره لويدي او د ښار وروسته پاتې سيمه وه پر راته هغه زمانه پلار څخه و. تل به يې زه په دې هلکه وډ گلم. او پښم ځل څخه يې راته وويل:

— د ښه لېنگه سړي سره دې انو يوال ده. خداي دې خيبر پيښ کړه. څوک چې صادق وي هغه داسې نه وي. خوځېره دلته وه چې هغه زما پرخوښيد. او يوې ول د پيري اوسيدې اړيکې مو په منځ کې ټينگې شوې وې. هغه به پرېه زغره زمانه خپل خپلوانو په هلکه خپله رايه ښکاره کوله. دې موضوع پرخوند راکاوه. د خپلوانو سره مې يوه عموسې کرکه پيدا شوې وې. د ده به دوي ټول غندل د هر چاپې اهدا ف به يې راته سپړل. هيڅوک نه وچې د هغه اهداف ده ته ښکاره نه و.

له بله پلوه دې هم زموږ خپل خپلوانو پدې شو. که د چاپه گوسو

د بريالۍ چندر ليکنه



د خور کورنۍ

دې مرموز څېرماته پونا پېژندل شوې احساس ښکاره کړ. خوله د پورتني ماڅه ليدل. يانې لومړي مې خپلې سترگې پټې کړې وې. خو که رشتيا درته ووايم نو سترگې مې هم خلاصې وې. له دې پورته مې څه نه ليدل. ناڅاپه مې د دې موسکا سيوري په سترگو شو.

له ځانه سره مې سوچ وکړ. د موسکا سيوري څه ښوول خوزه پرې نه پوهيدم. داسيوري غټ شو. غټ شواو غټ شو. صادق يې شاته پټ شو. خپله پټ نه شو. سيوري پټ کړ. مانور څخه ونه ليدل. يوازي د ده خبرې مې په ياد شوې چه صلی و:

((سيوري خلک لهوي سيوري خلک کوچنی کوي. سيوري خلک خوري اوسيوري هرکا رکولاي شي. د ژوند پای د سيوري په منگولو کسې دي. وگوره (شپه خپله يوسيوري دي. د ورځې هم يې سيوري نه يې. حتماً د يوه سيوري لاندې يې. ايا هم ستا وجود يوسيوري لري. هرڅه ياد سيوري لاندې دي ايا خپله نور شيان د سيوري لاندې راوړي. ژوند همداسې تېريږي. د سيوري لاندې شيان

پېر جالب دي. پېري معماوي په کې شته. د سيوروشاته همدغه پراته وي سيوري د نقاشۍ يوه پرده ده. سړي بايد د سيوروسره نه بلکې خپله د اصلي شيانوسره سراوکارولري. بيا نو د سيوروسره څو بېخي بل پل پرځوږه ضروري ده. د اېرځوږه بايد صادقانه وي. ځکه اوس خونوسيوري ټول شيان خوړلي دي.))

د دې خبره ياد زه صادق جان په هلکه وپېرولم. خو ځان مې زړ قانع کړ. هوشيارې څخه وم. فکري وکړې يې څو بېخي کار کړې دي. زړم هغه د موسکا سيوري له نظره لري شو. اوصادق جان ماته هم هغه صادق جان و.

پلار مې له دې چې مادي د خپلې خورا اختيار مې ټاکلی وچندان — خوښ نه و. څوکه رشتيا درته ووايم زمانه هم په وروستيو وختو کې خرڅه پيدا کړه. د انوشک و. په خرڅې کې پوهه نه وې. وږمه کې وې. زه هم وږمېدم. خو په دې دوه کسه تازه رانوتل. هغو زما د هور څخه پوښتنه کړه. هغو ټول مجلس ته زمانه ويلو وروسته تاييد وکړ چه جلکې هم خپل د نفس واک ده ته. صادق جان ته ورکړې و. د خوزو يولي پتنوس راغی اوبه کې يوه پېره گلالي توتې هم په خوز غوړول شوې وه. ټولې سترگې همدې پتنوس ته ورواړتې چوتيا خبره شوه. او هغه د چا خبره عزراييل د خوشبېوله پاره کوته وکته. ښه شپه وروسته روښانه خبره وکړ.

— ښه. ترکومه چې تاته معلومه ده.

هغه د رسم سره سم خبرې وکړې. صادق جان بيا هم موسکا وکړه موسکاي د اخل ښکاره موسکاوه. زه بيا ورته خبر شوم. د موسکا شاته نرې کې وردننه شوم. خود ه نوره موسکا څخه کړه اوماته يې موقع را نکره چې د موسکا د سيوري لاندې څمووېم. هغه وحشتناک څيز چې د موسکاله ورکيد وروسته اود هغه د سيوري له پرکبه وروسته ځان ښکاره کړ. د ستې يې وپوښتم:

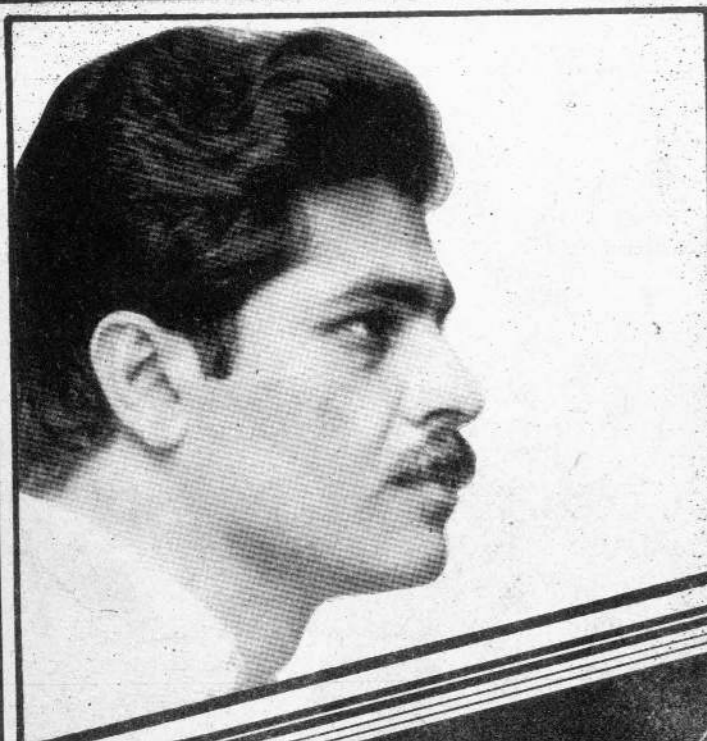
- اختيار يې زمانه دي؟
 - ما خواب ورکړ؟
 - هوستا دي؟
 - زمانه دي؟
 - هوستا دي؟
- د رې ځل يې دا خبره په ما بيا بيا وکړه. په پای کې يې نجه يوه — د رانه غزوېل؟

نو تاسې ټول دي خپروي چې — اود دې (چې) سره يې لاس ښکته کړ. ټوله خوزه يې په توتې — کې وپچله او خپلې مخې ته يې کښوده. بيا يې نوخپله خبره خلاصه کړه.

— دا جلکې ما ځان ته وکړ.

د دې سره جوخت د کوټې د خوځواوونه خلک راپورته شول. اوبه يوي شمسې کې دې د پښولانې پروت و. زمانه يې سستی شوې وې په خپلې سادگي مې اوسنکې له سترگو څخه پدې. او هماغلته ناست پاتې شوم.

ټولو خلکو اوان زمانه پلار به ما شاهدې وويله چې دا کار ده کړې ما هم له دې چې ځان مې گهکاراگانې خپل خلاصون له پاره مې هېڅ هم ونه ويل. دا دې نن سبا به قاضي په ما خپل حکم صاد رکړې. نه دې معلومه چې سبا به څه وم اوچيري به وم. — پای —



هیچ چیز نگفتی و گیسو درد لست است.
 تارو سوزن کردی؟
 - خیر بگوید محصل بوختون
 - گپ مرده ما درد لشان است؟
 میاشید.
 - از دل هم اگر براید زیبای
 این کم نمیشود.
 - حالی چی بگویمت؟
 - چیزی گفته نمیتانی.
 - چطور نمیتانم؟
 - خوگشکو، گپ سرعاشقی بود
 میگویند چند سال پیش یک مامور
 میزبان بود.
 - شاید ازین میترسی گیسو
 از حالا خشود ارشویی، چطوره؟
 سنی این گپ نیست، من

ایوبی خنده‌ها

پایه‌های خنده‌ها

راهی که ایوبی باید بدوید

فاکولته رادوست داشتی، دو سال بعد که عشقت سرت بسیار زورآوری کرد فامیله زحمت داده خوا- سنگاری روان کردی، مگر جالبش این است وقتی فامیل انجس میروند، متوجه میشوند که دختر مورد نظرت، چار سال پیش عرو- سی کرده و سه طفل دارد، چطور؟ - شما راست میگویند مگر - گپ اینست که از همین قصه خودم آگاهی ندارم، در مورد معلومات میکم و بعدا به شما میگویم.
 - خوب، من شمارا به سرگ میگیرم که به (تو) راضی شویید، پس راست گپ چیست؟
 - بیا از عی گپ تیرشو.
 - والله اگر تویی اگر قلم بزیم.
 - بلی، بلی - بلی، کسی رادوست دارم، دوست دارم - صحیح شد؟
 - خیر ببینی، حالا بگو که کیست؟
 - احتیاط، همینقدر بس

برعکس صورت به خوشی بسیار احترام دارم - از ترس؟
 - نه، به سه دلیل:
 - اولاً، عرضشوی مادراست و عزمادری قابل احترام.
 - دوم اینکه خوشو مادراست انهم مادریک آدم خاص.
 - و سوم اینکه، وقتی کسی از طرف مقابل خود توقع دارد که مادرش را احترام کند، خودش هم باید این شعامت راداشته باشد.

- یعنی احترام کردن خوشو شعامت کار دارد؟
 - اگر ندارد چرا اینقدر پشت خوشو را گرفتی، نمیدانم خودت آینده داری یا نه؟
 - خوب، غیر از عاشقی و طنز نویسی یگان مصروفیت عمای زور نالستیک هم دارید؟
 - جزا شمارا زور میدهد؟
 - انطورا (یکان) گفتم که آدم فکر میکند فعالیت عمای زور- بقیه در صفحه (۹۴)

مصاحبه با حقیر، فقیر و سراپا تقصیر
ظاهر ایوبی کلانکار هر کاره



ایوبی خنده‌ها

محمد ظاهر ایوبی فرزند پروفسور محمد نادر ایوبی ۲۴ سال قبل در قریه (نوده) ولایت نراه زاده شده است. تحصیلات متوسط خود را در لیسه عمر شهبه و تحصیلات عالی خود را در پوهنسی طب معالجی انستیتوت طب کابل دنبال می نماید. وی در پیش های فرهنگي مکتب و پوهنتون همکاری داشته و طوریکه اطلاع دارد به حیطه ژورنالیست و طنز نویسی با مطبوعات نیز همکاری دارد. طنزها و نوشته های او حاکی از استعداد درخشانی است که باید به آن امید های فراوانی داشت. به قاضای علاقتندانش باری صاحب بی انجام داده ام که البته بسیار صمیمانه و شوخی امیز است. مصاحبه از صد:

باید عرض کنم غیر از روزهایی که فاتحه معیر، در سایر روزها آدم خنده روی هستم. نه چاقی استم و نه زیاد لاغر، طول قدم یک متر و هفتاد و پنج سانتی و برشانه هایم ۲۷ سانتی است. یک روز که خود را در ترازو های زیر زمینی پلازا همراي بوت و لباس روی خریطه سودا هم که به دستم بود وزن کردم، وزنم ۶۷ کیلو گرام شد که اگر (۷) کیلو رابه حساب لباس سودا تیر کنم وزن خالص میشود (۶۰) کیلو.
 - امید وارم کبوت اردوشکر وزن تانرا تقسم چهار نکنند، در مورد نمبر پایتان نگفتید؟
 - نمبر بام راچی میکنید؟
 - هیچ، فکر نکنید به شما بوت تحفه میدهم مساله بسر معلومات افاتی بنده است.
 - نمبر بام تا دیروز هفت بوت.
 - خورد نیست؟
 - نه، بسیار مناسب قدم و اندام است.
 - راستی، خودت پیشتر گفتم که آدم خنده روی استی.
 - خیر نیستم؟
 - پس چرا یگان و نت کمدر

- سرو صورت تان زخمی و افکار معلوم میشود، آیا لست خورده اید؟
 - نخیر از مورتولی بس افتاده ام.
 - پس ملی بس با سخ طنز هایتان راداده است؟
 - فکر میکنم هنوز دلش پسخ نشده.
 - عمواره علاقتندان تان از ما بی پرسند که ظاهر ایوبی مثل طنزهای خود آدم بر نشاط و خندان است یا برعکس، و دیگر این که ایماچاق استند یا لاغر؟ خودتان واقعیست را می گویند یا اینکه ما افشاکنم؟
 - یک گپ، چاتی ولاغری دیگر چی رازی است که مسرا میترسانید، افشایش کنید.

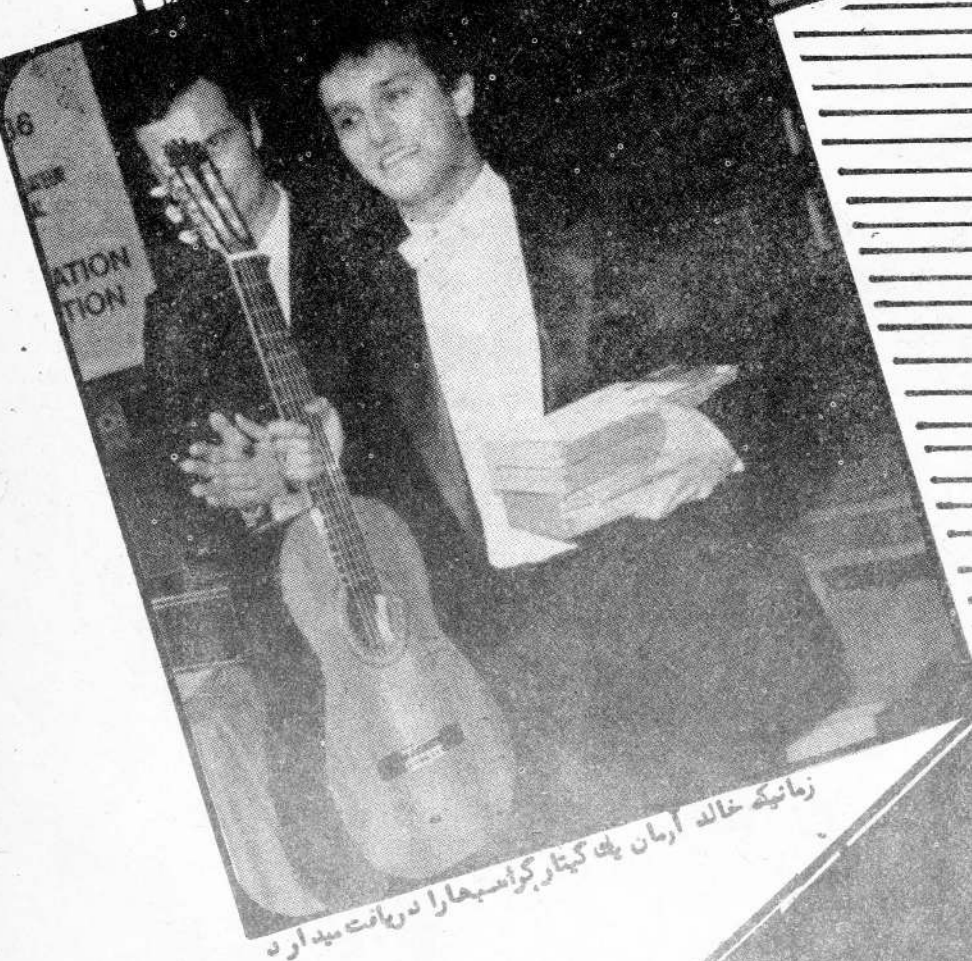


Paris
d'un premier
KHALID ARMAN

PROGRAMME
LUIGI LEGNANI
Introduzione, tema, variazioni e finale
MAURO GIULIANI
Gran Sonata Eroica Op. 150
JEAN-SEBASTIEN BACH
Sonate n° 1 pour violon seul en Sol mineur
Adagio
Siciliana
Presto

BIOGRAPHIE
Premier Prix d'interprétation
28^e Concours International de Guitare - Paris
KHALID ARMAN est né à KABOUL
Il commença à y étudier la guitare à
professeur de guitare au Conservatoire National de Paris.
A l'âge de 16 ans, il obtint le
vatoire National de Paris.
bre professeur européen
rique de la musique.
En 1984, il fut finaliste au CONCOURS INTERNATIONAL DE
KUTINA HORA (Tchécoslovaquie).
En 1986, à l'âge de 21 ans, il a obtenu le 1^{er} prix du fameux
CONCOURS INTERNATIONAL DE RADIO-FRANCE.
CONCOURS INTERNATIONALES de la GUITARE de la Ville de TARBES.
A ce prix s'attache un Récital offert par les RENCOTRES
INTERNATIONALES de la GUITARE de la Ville de TARBES.
ainsi que la remise de l'instrument primé au CONCOURS
INTERNATIONAL des MAITRES GUITARIERS et acquis par
l'Association pour les RENCOTRES de la GUITARE de
TARBES qui l'offre à Radio France.

Entr'acte
LEO BROUWER
Variations sur un thème de Django Reinhardt
Introduction
Thème
Bourree
Sarabande
Cigue
Improvisation
Interlude
Toccata
Descarga



زمانیکه خالد ارمان یک گیتار گرامسبهارا دریافت میدارد

وقتی که انگشتانش بر تارهای گیتار می لغزد



محمد حسین ارمان : من به پسر نوشتام . نروتن باش روطن شی غسود را فراموش مکن

- فعلا من در لیسه موزیک به سمت آموزگار تئوری موسیقی و گیتار میباشم .
- شما از لیسه موزیک نام بردید . لطفا در این زمینه معلومات اراپه کنید ؟
- این لیسه یگانه مرکز تدریس موسیقی در افغانستان میباشد البته برای من بسیار تاسف اور است که در یک کشور فقط یک مکتب برای آموختن موزیک موجود باشد و بازم تاسف اور است که یگانه مرکز هم بالاتر و وسایل ضروری مجهز نیست . تعمیران خیلی کهنه شده است . خلاصه بسا مشکلات زیاد رو برواستم مثلا :
- الای موسیقی ما خیلی کم میباشد که اکتفا ی ناآوردن را -
- نسیکه . من بتمه در صفحه ۱۸۰

ایا خالد ارمان به گفتگوی با محمد حسین توانای کشور

کشور بازمی گوید بی

انگستان او وقتي برتارهاي گيتاري لغزید ، د پگ انجا تماچاند تاروتکه هاي چوب نه پل يك دنياي از رازها و قصه ها است که صد ا ميشوند و بال می گزند . راستی این دست چه پرمهانت ، دست استاد ، دست تواناست . ارمان در چند دهه اخير يك نام بسزورگ در موسیقي کشور بوده و هنوز سلسله این نام در تاروی بود موسیقي ما و اگر کمترین گویم در موسیقي گيتار در سطح جهانی ادا نه دارد و پسرش خالد ارمان در هر کشوري از جهان حاصل این نام است و حاصل بسک استمداد بی نظیر بر رخشی .
محمد حسین ارمان ، آرام و خوش پرغش بود است . شپته ود لیسه موسیقي است . روزهاي زياد ي می گذرد که در نظرد اشتم با ارمان صحبت هاي داشته باشم و خوشبختانه این موقع مهسر شد و استمداد که بی تکلف و مهربان است صحبت را آغاز نمود .
صاحبه : از منوه باختری

اما این صدا صدای یک پدر نبود، این صدا همگانه بود، پدر مردی بود که همیشه آرام ولی خیلی سفت قهر بود با کسی حرف نمیزد، وظیفه اش دهنی از - ولایات بود، در کارهای وظیفه اش استاد همه بود ولی مزاج پدری نداشت با من میرادم و خانمش هیچ گاهی با خنده و مزاح صحبت نکرده بود.

مادر من آهی کشید، این آه و گریه راز را گشود، او همسراه با اشک گفت: دخترم تو مثل همه بدنیا آمدی، پیش از اینکه بدنیا بیایی روی یک ساله کوچکی خانوادگی بدترت مادرت را طلاق داد تو بعد از طلاق بدنی آمدی، حین ولادت مادرت وفات نمود و تسرا برای من، که خواهرش بودم سیرد - بتواسی گذاشتم و ترا فرزند خود خواندیم، تبه مکتب رفتی و آهسته و آهسته کلان شدی، و حالا تو هم اولاد ماهستی تسرا دوست داریم.

بیادم آمد که یک روزی که من از پنج سال پیش نداشتیم دم دروازه خانه آرام نشسته بودم که ما ملیم آمد، همگانه مرادید، به آغوش گرفت. اشک از چشمش سرانبر شد چه من گفتم: آگه. تو مادر جدانتی، ایطور دم دروازه نشسته ای. او فکر میکرد که حرف های او در من اثری نیکو دارد من نمدانم، امروز دانستم، امروز اثران دردمالیم مادرهای من یکجا شد.

آری (بیادم آمد که یک خاله ام در حین ولادت - فوت نموده، مزارش در محوطه دور زهارت بود که - نزدیک مطه مازاد داشت. اخواه ام نی، بلکه مادرم بود، بارهای تفاوت از مزارش گذشته بودم. از مزار مادرم غمیده ام، مادرم شهیدم و مادر پاک و نازنینم. عکس از اباها هم فرسوده گی اش در خانه. ما نگهداری شده بودم برداشتم مادر جان گفتم و کپیستم صورت تازیش را بوسیدم.

روزی ((او)) آمد، در حلهی مرادق الباب کرد پدر را باز کردم، به داخل حلهی گردیدم. مزار او و پهلوان دیده پرسیدم: چرا؟ مرض هستی؟ ساکت ماندم. پرالم گفتم: تو دوم نمره کاهاب شده ای، تبه یک باشد، آنهم از تو همین توقع را داشتم بطرفش نگریستم، این کاهابین هیچ خوش نیامد، این درجه به وجد نیامدم از او پرسیدم: چه کاهاب شدیم؟ به آواز بلند گفتم: دوم نمره، اینه به پارچه بگی، شما دختر همسایه همورزده خانه تان آورد.

با خستگی تمام پارچه را گرفتم، یک ورق سپید با چند کلمه سیاه چیزی با ارزش نبود، به او که خیلی خوشحال بود نگریستم. او هم بمن خیره شده بود. - اشک چشمانم را بر ساخت، سر روی زانو گذاشتم و زار زار گریستم. او که از تمام قصه خبر داشت چیزی نگفت لطفه بی گناشت تا بگویم. شاید او هم گریسته باشد یکبار دستی این موهایم به نوازش پرداخت. پلی دستی ((او)) بود. با بغضی که گلش را گرفته بود گفتم: بخن بزم سرفه... توانست اسم مادرم را بنامان بیاورد و منم دانستم مادرم را میگوید. هر دو ما این قبر ما در من نشستم. آن قبر، رنگ دیگری داشت، حتی بوی دیگری. مرا مثل یک مادر خود میخواند. ای گلش آن آغوش یکبار باز شد و مرا در آغوش میفشرد. با خود در دل میگفتم: مادر... تو... را... دوست دارم. با آنکه ترانده یه ام، تراد رخیال دارم. مادر... اشک چشمانم را نوازش داد و روی گونه هایم بقیه در صفحه (۶۱)

توانستم و علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسرا گرفته است. بیادم آمد که مکتب صرفتم، پای پیاده سوی مکتب روان بودم. پارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه او هم را بیاد آوردم. آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

نرسیدم آنکه چیزی بگویم، بند دستم را گزافتم و نیمه را شمردم. سپس در بازو داکتری داخل اتاق شد. همگانه چشم هایم را باز دیدم، پرسیدم: چطور هستی و لبخند زدی. لب گشودم و در پاسخ گفتم: داکتر صاحب! خوب هستم و رسیدم که آیا فاهلم از حالتم خبر دارند؟ داکتر خندید و فرمود: ایستاده خوش را خم کردی گفتم: فاهدی که توه چه شده، موتر خوب زده یه.

صبح همگانه از خواب بیدار شدم، خود را روی بستر یافتم. داکتر نرس آمده بودند، یکی رهش را گشتاند و گفت: حالت چیست؟ سرم رابه علامت تاندیشور - دادم. داکتر صتی از دیگری پرسید: داکترها خوب خون بیش دادین، داکتر مقابل جواب داد و خون خواستم، خون او را گرفتمی است. در شفاخانه نبود.

توانستم و علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسرا گرفته است. بیادم آمد که مکتب صرفتم، پای پیاده سوی مکتب روان بودم. پارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه او هم را بیاد آوردم. آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

توانستم و علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسرا گرفته است. بیادم آمد که مکتب صرفتم، پای پیاده سوی مکتب روان بودم. پارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه او هم را بیاد آوردم. آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

توانستم و علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسرا گرفته است. بیادم آمد که مکتب صرفتم، پای پیاده سوی مکتب روان بودم. پارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه او هم را بیاد آوردم. آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

توانستم و علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسرا گرفته است. بیادم آمد که مکتب صرفتم، پای پیاده سوی مکتب روان بودم. پارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه او هم را بیاد آوردم. آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

ایاد و چشم من گره خورد، یک راز، یک قصه آغاز شد. قصه قصه های من، او گفتم: چرا حرف نمیزنی؟ یا لبخندی گفتم: بخاطریک توهیگاه اینگونه قهر شده بودی.

گفتم: حالا که تهر، چه کار میکنی؟ گفتم: هیچ، فقط این پس تهرت را میبرد ام. با خنده بی گفتم: منوقت (یک یک خاموشی میان ما ره گشود، هر دو ایستادیم، خاموشی صدای دل های ما بر از هم بود، او فقط ایستاده بود و منم ایستاده بودم، ولی هر دو فاهم یک سفر بسوی کعبه دل بودیم. یک سفر پر از خطر، پر از تشبب و فراز... روزها گرمتر میشد، هوا گرم میشد، وزین کوچه ما نفس گرم میکشید. من و او هم دیگر راهمیشه میدیدیم او خانه ما آمد و من به خانه ایشان صرفتم، هیچگاه فراموش نمیشتم. در امتحانات چارونیم ما با من کما کردیم گفتم: بود که اگر بدرجه اعلی (اول، دوم و سوم) موفق شدم، بهترین تغه برایم خواهد داد. همیشه درسهایم را از او میبریدم، چونکه بهترین زبان اوستی

توانستم و علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسرا گرفته است. بیادم آمد که مکتب صرفتم، پای پیاده سوی مکتب روان بودم. پارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه او هم را بیاد آوردم. آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

از میانمرواست

قصه یک عشق، قصه یک درد، قصه یک زنده گی

تعمیرم. ما همزمان هم بودیم. و همرازم گفتم تا آنکه امتحانات پایان رسید خلی قصه میخوردم اگر من چهارم و پنجم شوم، تغه نخواهم گرفت. و اگر اول و دوم و سوم شوم، تغه او به خواهد بود؟ یک کتابچه مقبول، یک قلم بایک هک؟...

امتحانات سپری شدند در صفت هفتم یکی از لیسهای شهر بودم، مصنفانم شاگردان لایقی بودند، که بدرجه اعلی کاهاب شدن خیلی مشکل بود. روزی اعلان نتایج، صبح وقت قران پاک را بوسیده راهی مکتب شدم، در تمام راه دعا میکردم که بدرجه اعلی کاهاب شوم، به زیارتی که نزدیک خانه بود، رفتم و دم مساکردم. آنوقت در خیال خود اندیشیدم که پارچه امتحاناتم را که بدرجه اعلی است، برایش بدم و منی گفتم همین حالا تغه امرایده. فقط همین حالا... لبخندی بر روی لبهایم نشست، ندانستم چه شده، یک برگ شدید موتر بعد از آن به ذهن افتادم.

وقتی بهوش آمدم، خودم را در بستر یافتم، اتساق بیگانه بود، خواستم برخیزم تا ببینم که در کجایم، اما هستی، فقط دخترما!

کوچه چای خان پر تابه

قصه یک عشق، قصه یک درد، قصه یک زنده گی

بود، از ترو خیلی مهربان یادگشت بود، بیاد دارم آنروزهای راک من بناحق بهانه میکرتم و فقط خواست مرا میخواست. قهر میکردم، به خانه صرفتم و او نیز صرفت با کسی دیگر همزنی نمیشد، صبح وقت باز می آمد و مرا صدا میکرد. منم صرفتم و او صفت، باز قهر نکتی.

ما بزرگتر میشدیم، نهالغ تمیشتیم، تا آنکه قصه های خوش من پایان رسید. خنده هایم به گریه تبدیل شد و زار زار بومزار آرزوها گریستم، آنوقت شروع زندگیم بود. همانطوریکه جوان میشدم، درخت - زندگیم شاخ بوگ می کشید، هر سال این درخت سبز تر میشد و خزان نداشت.

آنروز بعد از چند روزی او را می دیدم و خیلی ابروسم قهر بود، نه قهر بلکه قهر آلود. لباس نهلی صاف بتن داشت، موهای سیاه و میچمش به نهایی اوست انزود، او مرا هرگز بد آنگونه حرف ها ننگته بود، خیلی متمجب به او میگریستم، اما تندی حرف میزد، چشمانم نهایی های او را حساب میکرد، او یکباره گی خاموش شده طرفم نگاه کرد.



این قصه سرگذشت واقعی نویسنده ان - ن - است که خود لای به دفتر سهامون آمده و این سرگذشت را به دستاورد یادداشت

په نا آشناووکی آشنا!

نیتو، شاعر، طبیب او

سیاستمدار

په بیاجور ولوکې چې د ۱۹۶۱ کال د باخون په نتیجه کې په وحشیا نه لول بچیل شوي و. فعاله او هراړ خیزه ونډه واخستله. کله چې د پرتګال فاشیستې ضد انقلاب د ((سالازار- کانتانو)) استبداد یې رژیم نسکورې (امپلا) لاجې نیتوې رهبري کوله یواځنې ملی سازمان و. چې په انګولا کې یې پخې اوکلکې نظام او سیاسي ستې د رلودې او همداروچه په چې وی کولای شول د ازادې انګولا د سیاسي قدرت واګې په لاس کې ونیسې او رهبري یې کړې انټونيو اګوستینونیتو همغسې چې د سیاست په لور کې یوشمهور شخصیت و. د افریقا د شمراو په محاکمې کې د لول د مبارزو انقلابی شعر په آسمان کې لکه خلانده ستوري اوس هم بلنیزې او راتلونکې کې به هم وپلنې او د ((توري افریقا)) استعماروې او استبداد بېلې ګوتونه بڼه رڼا کسې.

د نیتو شمرونو مشهور مجموعه ((سیخې هیله)) نومېږي چې د نړۍ په لویو ژبو کې لیکل شوي ده. هغه په ۱۹۷۰ کال کې د اسیا- افریقا د لیکوالو د انجمن ادبې جایزه وګټله. نیتو افریقا د شمرونو دې او شمرونو د هنرپوهنې افریقایې په زړه کې لیکلې لري. هغه په ویل د افریقا د خلکو لپورې توند له حماسې شعره پرته بل څه ندي. دغه (تور) شمرونه چې د هغه تن یې لک کړي د متروکوډ پښو یوه ندي چې سخت او سار ه د هغه په تن پورې نښتی دي.

د نیتو شعر لکه د افریقا پراخه اوتوده خاوره، پراخ اوتودې بقیه د صفحه (۹۷)

په فعالیت پیل وکړ. په ۱۹۵۵ کال کې د دویم لمر لپاره زنداني شو. اوس نو نیتو پوره نړیوال شهرت پیدا کړی و. شعرونه او لیکې یې د پرتګال له پولو څخه وتلي وي او دې یې د اروپا په بیلا بیلو هیوادونو کې د یوه شاعر او ازادې غوښتونکي سیاسي شخصیت په حیث خلکو ته پیژندلی و. له همدې کبله و چې په ۱۹۵۷ کال کې ژان پل- سارتر، لوی اراګون، سیمون- د بووار، نیکولا کپلن، د یوګوسلاویا او چینونو سترو او مشهور ادبی او فرهنگي شخصیتو د دده لپاره د ازادې غوښتن لیک لاسلیک کړ. نیتو په ۱۹۵۸ کال کې د طب- پت سند لاس ته راوړ او د ۱۹۵۹ کال په وروستیو وختونو کې خپل مورنۍ هیواد انګولا ته ولاړ. او په طبابت بوخت شو. هغه د طبابت ترڅنګ د ((امپلا)) یا ((انګولا)) خلکو ازادې پخپلې جنبشې رهبري چې په ۱۹۵۶ کې تاسیس شوې و. په غاړه واخړسته. هغه نو اوس هم اوږدې شاعر و. هم یوه طبیب او هم زړور سیاستمدار.

نیتو د ۱۹۶۰ کال د جون په میاشت کې د ریم لپاره د ((د مافه- سېزا)) په یوه تاجو کسې زندان د وسپنیزو میلو ترنښا کېښل شو. د اهل خلکو د دده په پلوي اعتراضیه غونډې وکړې او د دده ازادې غوښتنه یې وکړه.

د ۱۹۶۱ کال د اکتوبر په میاشت کې د پرتګال یوه زندان ته ولیدل شول او په ۱۹۶۲ کال د نړیوال فشار په نتیجه کې ازاد شو. خوله پرتګال څخه د وتلو اجازه یې نه درلوده. ملګروې هغه لکه پرتګال څخه وتښتاونه او د ۱۹۶۲ کال د جولای په میاشت کې کینشاسا ته لاړ او هلته یې د ((امپلا))

هغه وخت چې پرتګالیسي استعمار د انګولا خاوره په ونښو لږ لږ و. او په هغه شپه کې چې د ازادې لمر لیدلې و او د آسمان لمنه د سره شفق په انعکاس کې لکه د وینو د سمند رغوندي ښکاریده. هغه، یعنی ((اګوستینونیتو)) د کاکیکان په کلی کې وزیږید. د ۱۹۲۲ کال د سپتمبر (۱۷) بلاری د عیسوي مذهبه د پروتستان د څانګې کښی و. او لکه د مورغوندي یې د ښوونکي دنده درلوده.

پلاری د عیسوي مذهبه د پروتستان د څانګې کښی و. او لکه د مورغوندي یې د ښوونکي دنده درلوده.

نیتو خپلې لومړنۍ اوښاخښې زده کړې په ((لواندا)) کې سر ته ورسولې او په یوه روغتون کې یې په کار پیل وکړ. د یوه هیواد پال او ازادې دوست شاعر په حیث یې د شهرت او افتخار ستوري د روانې عیسوي پېر ی په خپلې لاسه لاسه کې د انګولا د نوي زیزیدلی ملی فرهنگ په آسمان کې وپلید. هغه شعرونه له هغه پیل څخه یوې پېرې اساس او همغسې مسالې یعنی له پرتګالی استعمار څخه د خلاصون مسالې ته وقف شوي و.

خرنګه چې د شاعرۍ ترڅنګ یې غوښتل چې د طب او طبابت لاره لاري هم خپلو ستم بچیلو وطنوالو ته خدمت وکړي نو په ۱۹۴۷ کال پرتګال ته ولاړ او هلته یې د ((کویبرا)) په نامه په یوه طبیسي ښوونځی کې د طب په زده کړه پیل وکړ. په ۱۹۵۱ کال هغه وخت چې یې: ((د استکهلم د سولې انجمن)) لپاره لاس لیکونه راټولول د لومړي لمر لپاره د سیاسي فعالیتونو په ((ګناه)) وښوول شو او زندان ته ولیدل شو. له ازادې وروسته یې د پرتګال د استعمرو د محصلینو په نامه یوه ګډه د محصلینو په رانیکال جنبش کې

نوښته د معریف

دا را

کسی بهتر از او نمی خواند

مسلمه ونسیمه فروع د پده ګانښ است. زنده کی ساده وی تحمل داره. گرچه استاد مدرسه دار الحفظ است اما در منزلش نیز مدرسه بی دارد که حدود شصت شاگرد را در آنجا تربیت می کند.

استاد برکت الله مایه افتخار و مباحات کشور اسلامی ماست. او در مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۲۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید. بار دیگر در دهلوی در جشن مسابقه کسی از او سبقت حمله نتوانست، در مد راس نیز در مقام اول باقی ماند و لقب استاد ی را بدست آورد و سپس حکم مسابقات گردید. برترین افتخارات را در این بخش در هغه جهان اسلام نقطه او دارد.

وقتی با هم صحبت میکنیم از قرآن، این کلام آسمانی که رهت مسلمانان است حرف میزنند، او سابق قرآن است و قرآن را در سینه دارد، قرآن را جستجو می کند، همیشه تلاوت می کند، میگوید: هر کس در جستجوی بهترین ماست از آنچه آرزو دارد، بهترش را می طلبد. اگر چنین بقیه در صفحه (۸۰)

قرآن را آموخته ۲ - اهل ده بالایی لوی و رسوالی تپنوار است. جشنان تاریکیش انگیزه شنوایی تیز گویند و سیر - مندی حافظه اش بوده است. وقتی باز بخت کلام خداوند (ج) را از امواج رادیو شنید، شیطنته آن کلام شد و برای فراگیری آن صدا نه تعداد از اهل کشور بلکه به سرزمین دور تاهند و مصر سفر نمود. میگوید: ((حفظ کلام خداوند کارد و قرائت در دست کارد یگري - است. من در دوسان ۸ ماه - قرآن را حفظ کردم ولی سرای قرائت در دست آن ۱۲ سال زحمت کشیدم و هنوز قانع نیستم. در دست باید معنی آیات قرآن را فهمید تا بتوان مطابق آن - تلاوت نمود.))

برکت الله سلم حافظ وقاری نامداری است. دل هر مسلمان مؤمن را با خدا ایست تسخیر می کند. و کودک کش

((کلام همچون آفتاب است، همه آن میان گرم و زنده از او اند)) وقتی حادثه صدا و احساس آسانی می آید، انسان همه گوش میشود و هر چه زودتر در لای امواج و خنوازان فرامیگیرد. این بندار در مورد قاری بزرگ وی مثال حدیث میکند.

در ب کوچک حویلی ران ق - الباب سکیم. کودک در می کشاید وقاری نزدیک الله سلم وسط حویلی مراعاتاتی مشایعت می کند. اتان با تالیف هائی نمازگدا ری مزین است. او ظاهراً نابیناست ولی ارچنان بصیرت معنوی زرفی برخوردار است که حتی در بینایان کمتر معاینه سماع شده میتوانست. وقتی در ترجمه شعر او خواندم بیشتر مایر کردم. او چقدر ریاضت است. تازه دانستم که او شاعر خوب بر مایه بی نیز است. در کما میزسته در کجاها



اودر مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۲۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید.

تهیه کننده: مورچل

ماورچ

روزنامه مستقیم

بین المللی

بازنده دقیقه در زندگی

صحتمند بود که تا وقتی خود را معر-
فی نکرده بود من نشناختمش
من امروز شمر کار خود را در چهره
و چشمان آن زن دیدم زیرا
قطرات اشکی که از چشمان زن به
عنوان سیاس بالای دستان من
میریختند برای من بالاتر
و مفیدتر از همه نعمات دنیا بود.
- آیا ارزش این شغل را از-
همان شروع تا رسیدن استید ؟
- من وقتی صفت آ مکتب
بودم عمینکه از مطالب شفاخانه
میکد شتم زنم را می دیدم
حالت عجیبی برای دست میداد
- از یونیفورم آنها خوششان
می آمد ؟
تغاسانه یونیفورم مطس
نیود از دستان آنها خوشم
می آمدن دستان که بامرک به مبارزه
برمیخواستند .

۱۰ روز ۱ کیلو مایع را از بطس
اوجان سیم بعد از ارا عملی
کردیم . کیست به بتالوزی فرستاده
شد در آنجا کانسرتش حیرت شد
گفته مریس بیشتر از ۲ ساعت
زنده ماند . نمیتواند ولی مریس
یکماه تحت کنترل مانرارد است
درمندی که مریس در شفاخانه بود
خون ، دروا و سیرم او را از طرف
شفاخانه تهیه کردیم حتی از
حبیب خود یون دادم یکماه که
مریس در شفاخانه بود برای شوهر
او نیز از طرف شفاخانه نان داده
میشد و اتانی عم در اختیارش
گذاشته شده بود . بالاخره
مریس رخصت شد و سه ماه بعد
بازه نزد من آمدن چنان

در آنجا د وکتور مریس هم بود و
چهره غریبان مرگ را از نزد بیسک
می بینند .
اکثر زن مامریضانی مرا معینه
میکند که بین مرگ و زنده گیس
نزارند و ما با همه توانمندی
میکوشیم او را نجات دهیم .
مثلاً بخاطر نام یک مریس
را از معینه آورده بودند کسسه
(کیست تخمدان) داشت در
بطس او ۱۰ کیلو مایع بود که باید
به تدریج خارج ساخته میشد
و بعداً عملیات میگردد . ما طبعی

فندی حمید سرشترولیسر
عمومی و سر قابله عملیات خانسه
شفاخانه نسایی ؛
من تا اینجا چون آن در عملیات
خانه بوده ام ، اگر گویند که در راز
کار صحبت کنم باز هم از عملیات
خانه صحبت و اهم کردن چه کنار
در عملیات خانه صورتیست که باید
تا سرحد فداکاری تلاش کرد .



راضیه سرساتمن توفیق
انانیه ولایت کابل :

در طول مدتی که در اینجا
کار میکنم، همیشه رنج برده ام. -
همیشه فکر کرده ام که چرا بسای
یک زن تا زندان میرسد، زنی
که مادر است. من درین مدت
محبوسین زیادی را که متهم به جرم
های گوناگون بوده اند از نزدیک
دیده ام که عموماً منشأ ارتکاب
جرمی آنان فشار های اقتصادی،
ازدیاد اطفال و بخصوص ازدواج
غای اجباری و تحمیلی بوده است.
استند زمانی که اینجامی آیند،
مریض میباشند، عمینجامی میرسد
مثلاً شاه پیروی رانیتوانم فراموش
کنم. او به اتهام فعل فحشا
اینجا زندانی بود. به دفعات
اینجا آورده شد بار آخر به اثر
مرضی به شفاخانه انتقال داده
شد و در شفاخانه مرد. حتی
کسی را ندانست که دفنش کند.
بالاخره به کمک شاروالی دفن
گردید. من در هر لحظه
زنده گیم در باره زن، زنده گی
زن و سرنوشت او فکر کرده ام.

راضیه احمدزاده قاضی محکمه
اختصاصی اطفال :

از آنجایی که طفل زاده محیط
است خواص و کردار او نیز ناسی
از شرایط و تاثیرات خاص محیطی
میباشد که طفل را احاطه نموده
است. همچنان عوامل دیگر از
قبیل محیط خانواده، کوجه
وبازار، مکتب و مدرسه، کار، شغل،
وضع اقتصادی - نبودن بسد و
ومادر و ابتلاي طفل به امراض
گوناگون بالای شخصیت و کرکتر
طفل تاثیر دارد.

بنا از والدین توقع داریم
تا در حصه تربیه اطفال خود
بوی نهایت توجه نموده در داخل
فامیل از عصبانیت های بی مورد،
تبعیض و امتیاز بین اولاد غای
بقیه در صفحه (۸۰)



ضیاء بیسند



داکتر مروارید



داکتر قندی



راضیه احمدزاده



میرمن سردین



راضیه از ولایت کابل

ملکه زیبایی ازبکستان



در مسابقه «ملکه زیبایی ۱۹۸۸» که توسط کلوب جوانان مربوط - کمیته مرکزی کسومول ازبکستان برای انداخته شده، حاصل جوان ناتالیا کوگانوایرنده شناخته شد. بعد از آنکه در کشورهای سوسیالیستی مسابقات انتخاب ملکه زیبایی برای انداخته شد، کشور چکسلواکیا نیز دست به این عمل زد. این ملکه را بنام «میس پراگ» نامیدند. این ملکه بیست سال عمر دارد. او فعلاً در خانه صرف تربیه طفل هشت ماهه اش است. به تصویر نگاه کنید او واقعاً زیباست.

دیوار قرن بیستم

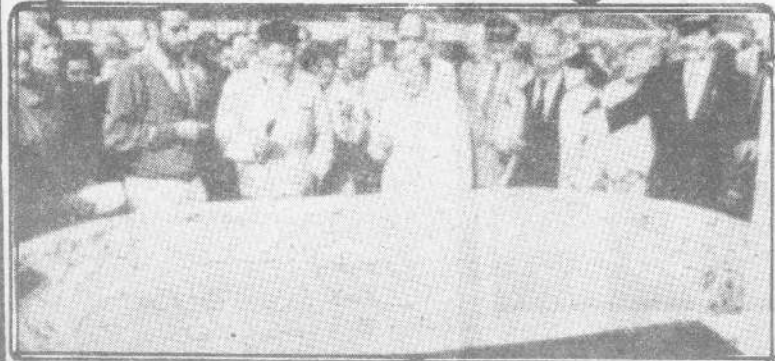
رسم فرانسوی دو صنیعک در نزد
Dominique Durand
رسمی را بردیواری کلیسائی در
پاریس ترسیم کرد که بنام «دیوار
قرن بیستم» معنی شد. در این
رسم ۴۷۷ پورتیت شخصیت های
بزرگی که در قرن بیستم ناامان بر
سرزبانها افتاده است وجود
دارد.



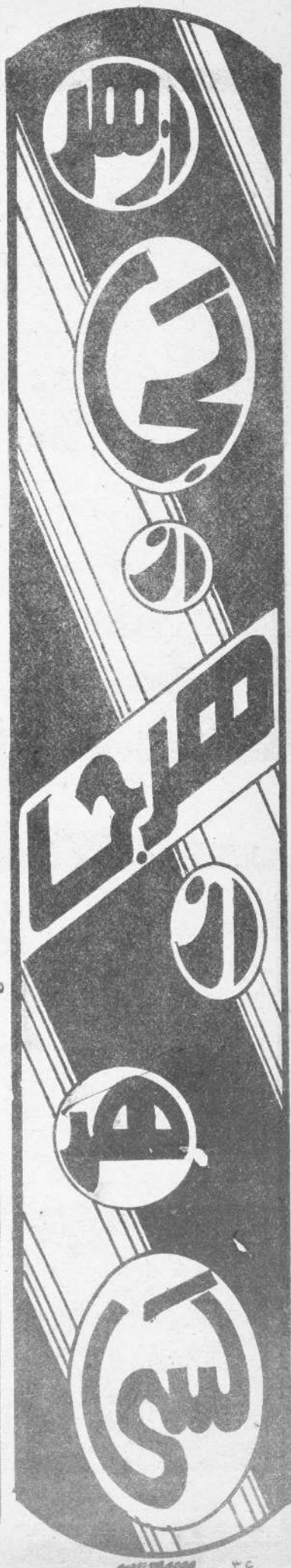
قهرمان بوکس یا درازبی نماز

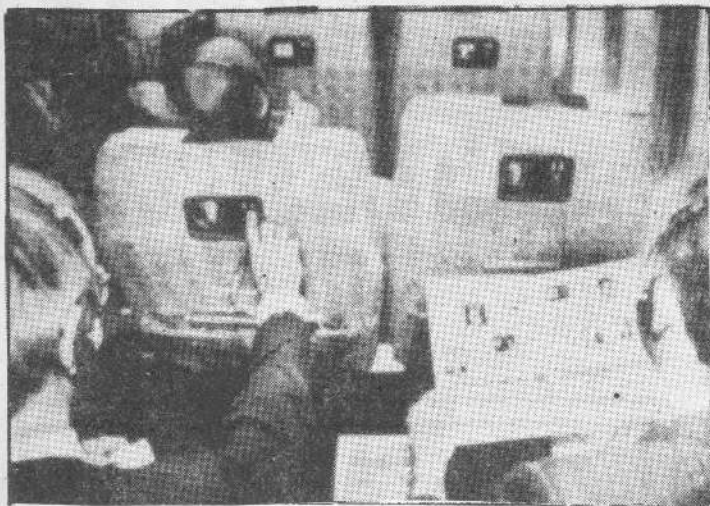
قهرمان بوکس در وزن سنگین
مایک تیسون (طرف چپ) با رقیب
خود بنام مایکل سپینگر در کفرانس
مطبوعاتی اشتراک ورزیدند. نظریه
تفاوت بزرگ در بلندی قد این دو
قهرمان سپینگر به تیسون با سخن
نشدار گفت: «بچه همین حالا
پیش از مسابقه فقط در مقابلم بزاسو
باشی» تیسون در جوابش گفت:
«برود درازبی نماز تو زود می خوابی»

سالگرد استدیوم



ستدیوم المپیان هلنسکی
سال گذشته پنجاهمین سالگرد
گشایش را جشن گرفت. درین
سالگرد در میدان ستدیوم مودل
انراک از یک تمیه شده بود -
آوردند و در اطراف آن کسانی جمع
شدند که در المپیان هلنسکی
مدال بدست آورده بودند.





تلوزیون در طیاره

یک شرکت هوایی امریکا طیارات خود را که در پروازهای طولانی پرواز مینمایند، با تلوزیون های کوچک ۷ سانتی متری مجهز ساخته است. این تلوزیون ها در مقابل مسافر، عقب چوکی پیشروی نصب است. مسافران میتوانند درین مینی تلوزیونهاشش پروگرام تلوزیونی را مشاهده نمایند.

شوهر جرمیه میخواهد

مرد ۳۹ ساله می بنام مارتین گانسی از وستون امریکا تصمیم زن خود را که بنا بر گفته خودش بعد از آنکه در شفاخانه بحری به مرض AIDS مبتلا و بعداً وفات نمود نشان می دهد. پسش نیز بعداً به همین مرض دیده از جهان بهست گافتی آنها را داشت که دولت امریکا راه پرداخت ۵۵ میلیون دالر متهم میسازد. اگر این قضیه به نفع او نیز تمام شود از پول مذکور مفادنی نخواهد دید زیرا او خود مبتلا به مرض ایدس است.

قد درازترین مرد دنیا



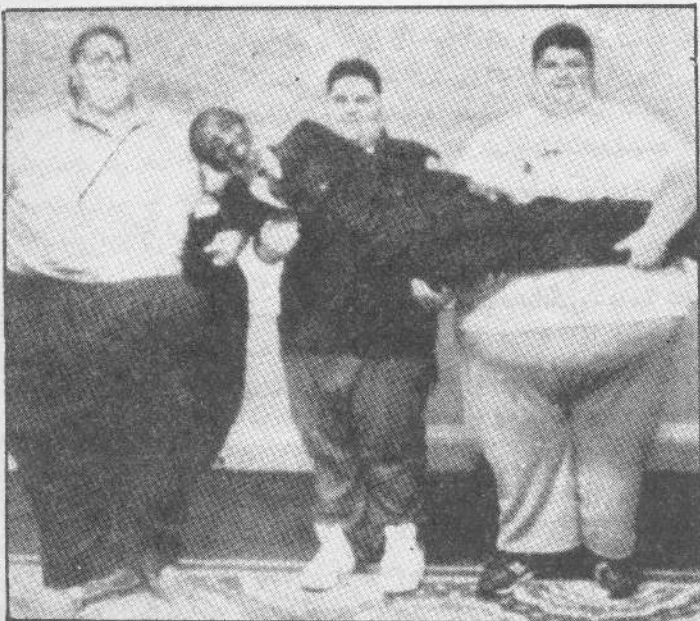
کی قد دراز است؟ پاسخ این سوال مورد مشاجره عده بی قرار دارد. نشرات موزمبیق تأکیدی و ورزشد که قد درازترین مرد دنیا هموطن آنها بنام کابریزل مونژانی است. می گویند که او ۲۴۶ سانتی متر قد و ۱۹۰ کیلوگرام وزن دارد. هر کسی که باور ندارد...

مادر کلان وریکاره جهانی

مسن ترین انسان سیاره ما خانم فرانسوی بنام ژان ژلمیتا است که بتاريخ ۲۱ فبروری ۱۸۷۵ متولد شده است و فعلاً ۱۱۳ ساله است. در تصویر او را با دیپلومی که توسط ناشران کتاب وریکاره های جهان بنام جایسنس به او سپرده شده دیده میشود.



۴۰۰ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه

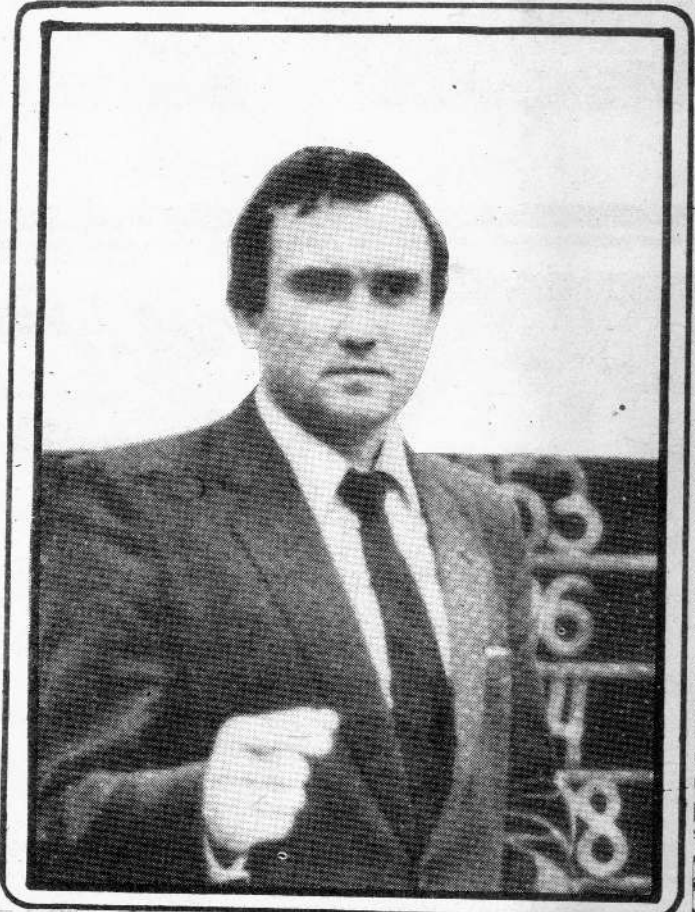


غذای مناسب را در وجود خود مثال داد، زیرا او ۸۰ کیلوگرام وزن خود را باخت. فعلاً او فقط ۷۰ کیلوگرام وزن دارد. درین پروگرام تلوزیونی او ۱۳ مرد چاق را همیشه مثال می آورد، وزن مجموعی این اشخاص به ۲۵۸۲ کیلوگرام میرسد. در تصویر او در آغوش سه تن آنها که هر کدام از چسب پر است ۲۳۷ کیلوگرام، ۶۹ کیلوگرام و ۲۲۸ کیلوگرام وزن دارد. دیده میشود.

امریکاییان بی فایده ۴۰۰ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه دارند. لاین وزن اضافه از معیار راه ۳ میلیی باشند. امریکا دارد، همچنان ۱۰ الی ۱۳ فیصد اطفال امریکایی بیحد چاق هستند. این معلومات را هنرمند شناخته شده دیک گریگور که در سالهای اخیر در تلوزیون به مردم رهنمایی به خوردن مناسب مینماید در تلوزیون امریکا اظهار داشت. گریگوری منفعت

ټولونه په زړه پوري دي

حيرانوونکي حافظه



وازمان خولکه څنگه چې څرگنده - ده ددغه کار له پاره مې کوم -
 لمانځنې مواد چې دماخذ په توگه
 ترې کارواخلم نه درلودل - په
 لمانځنې مواد چې دماخذ په توگه
 په لومړي سر کې مې له هغې ساده
 طبقې څخه چې ټورې اولونځې -
 وپيل لري ، گڼه واخسته : د
 کوچنيو ((سخو)) څخه مې پيل وکړ
 دپانديو کلمات اهامدونه مې
 په رڼه تکرارول او هررڼه تکرار
 کې مې نوې کلمات اهامدونه
 ورناټول . دوخت په تېرېدو سره
 په دې پوهېدم چې دحافظې
 د ښه والي له پاره دښځو
 محدود متودونه په پراخيزمن دي
 چې دهغوی له ډلې څخه لمانځنې
 ماخپله دخپل لمان له پاره
 اختراع کړل ، دښکلي په توگه
 هغه وخت چې په توره څنگه -
 باندې لېکل شوي مدونه حافظې
 ته سپارم . نوڅه کوم چې په
 مغز کې مې د يوه ټاکلي انځور
 څرنگان ته مېس کوم او په هماغه
 ډول مې په بهرني حافظه کې
 وساتم . دغه مېتود دپهروايز د و
 تمونو د اجرا کولو څخه وروسته
 په بهالو توگه ترسره کېدای شي
 خو مومي پرته مې په پېرساده او
 اسانه ډول څنگه چې په موسيقي
 صورت په ذهن کې ليدو انځور
 اها رسم ساتل کوم گران کار نه دی
 خوځولنه بايد په پرله پسې ډول
 ورته وکتل شي او هررڼه دمنظري
 ټولې برخې بايد هغه پورته پرته
 شي چې په ذهن کې پاتې دي .
 لنډه دا چې منظري ته بايد ترهغه
 وخته پورې وکتل شي چې دمنظري
 ان په مېر کې پورته برخې هم په
 ذهن کې لمان وپورته .
 پاتې به (۱۷) مخ کې

مورې نوځکې چې دحيرانوونکي
 استعداد داوند دی ، دسترس
 پورخ رانکاره شواو دڅو تننداره
 چاوشخه مې هيله وکړه چې
 په تېرېدو کې ورسره مرسته وکړم
 له دغه حيرانوونکي استعداد لرونکي
 ارتست مورې نوځکې سره مې د
 کېسې دنېاره صوبه استراحت
 لمان کې پېژندگوي شوو دغه
 استعداد اوحافظه زما دپهسې
 حيرانتاسې شول اوداپوښتنه
 راسره پيداشو چې څرنگه
 کېدای شي په انساني مغز کې
 دومره پېچلي جدول ((ټيبل))
 شي ؟ لکه څنگه چې څرگنده
 ده د ارواح پېژندونکو دڅېړنې له
 مني انسان په منفي ډول په

د ډاکټر د حېرانوونکي حافظې

دشوروي اتحاد د اوکرائين
 جمهوريت په مرکز کيف کې د شوروي
 اوهرنيوداکټرانو ټولنه شوه نوموړو
 د زړښت د پراېلموه هکله بحث
 وکړ .
 په دې ټولنه کې د اوکرائين
 د جمهوريت د علومو د اکاډمۍ د غړي
 ف . فريکس څرگنده کړه د زړښت
 په مقابل کې مبارزه شونې ده ،
 دا کار په هغه صورت کې کېدای
 شي چې هغه داوسپني له پاتې
 شونو (بقاياوو) يا ساکوشخه پاکه
 شي ، دا کار د لمانځنې ټورې
 واسطه نه بلکې د فعالو ټورې
 په مرسته چې په بيالوژيکي ډول
 پخپل شوي وي سرته رسېدای -
 شي . ددې تجربې په جريان کې
 د حيرانوونکي مواد په
 خوړو کې کېږي ، زهري مواد په
 بهر وکولو کې جذب شي او په نتيجه
 کې د تېرې لاندې پراختيو ته تر
 کنترول لاندې راضي .
 د لمانځنې طبي علومو
 دانستتوت پروفېټاپال (ډاکټر)
 څرگنده کړه چې په اورگانيزم کې
 مې له فعالو او ټورې ټولنو
 څخه ژوند شونې نه دی . دا

تعدلات په ماشومانو کې په نيمه
 توگه ليدل کېږي هغه ماشومان
 چې ژوند يې د هغه هغه کسې
 د گڼتېن اندازه د زړه نسبت
 زياته ده په همدې بنسټ
 د زړه وچې دهغوی له نفسی
 د جمهوريت د علومو د اکاډمۍ د غړي
 ف . فريکس هغې څخه نه شي جوړ -
 يدای .
 نوموړي داکټر چې د لمانځنې
 زياته کړه چې دوخت په تېرېدو
 سره د لمانځنې ټورې
 څرگنده اوداپوښتنې (معانيت)
 اندازه به راتپه شي .
 د شوروي اتحاد د علومو د اکاډمۍ
 د غړي پېژندني دانستتوت
 پروفېټاپال ، وټکسو داپه ډاگه
 وکړ چې د زړښت د څېړنې اود
 هغه د نه راتگ په برخه کې د -
 اورگانيزم دغايي توانو ستروول -
 ليدو ، نه يوازې وسيل شي چې
 د اتوانو له کنترول څخه وژغورل
 شي او پورې په وړخ لاندې هم بايد
 لمانځنې شي .
 په دې غونډه کې د شوروي
 اتحاد د اوکرائين د جمهوريت
 د علومو د اکاډمۍ د غړي پېژندونکي



د شوروي اتحاد د علومو د اکاډمۍ
 د غړي پېژندني دانستتوت پروفېټاپال
 وکړه چې په گڼه ډول د -
 اصطلاح د ((کهرشي تېزابو)) په
 جوړولو پيل وشي ځکه دامواد په
 په اورگانيزم کې دامواد د تياروالي
 او هسلواو همدارنگه دارگانيزم د
 هغې ترکيب لجه تنظيم سره مرسته
 ايازاره خلک پدې اميد دي
 چې دوي دې زار ووي خوځ
 که ژوند او يا د لمانځنې د
 غواړي نو تر هغه وخته پورې دي
 انتظار باشي ترڅو چې پدې
 هکله د پوهانو څېړنې وروستې
 بري ته ورسېږي .
 پاتې به (۱۷) مخ کې

گرامافون څنگه او چا رامنج ته کړي؟



دې توگه به ثبت کيدو د اوريدو
 لپاره مې خبره پرېکړه کيدو
 غږ راخيستونکي متن به د مار -
 بيچي جوړښت د ننه او يا د باندې
 د غږ د خوړيدو سبب کيدو او دغه
 غږ به بيا پورې داسې برلاسې څېسې
 چې د اوريدو وړ به نه و بيا وري گوم
 د زمانې په تېرېدو سره ان پيسون
 اونورو مخترعينو چې په دغه برخه
 کې مې په کار پيل کړي و دغسې
 اختراع ته وده ورکړه .
 پوښ لرونکي استوانې خپل لمانځي
 مومي استوانې ته ورکړ او د پېرې پر سره
 بيا يې کي صفحي داستوانې لمانځي
 ونيو خوځله چې د يوه بل بد لسون
 په ترڅ کې نه ماتيدونکي صفحي
 راښيي . د کت يا فېټي په رامنځ ته
 کيدو سره يونوي انقلاب په دغه
 برخه کې راښيي .
 گرامافون د صفحي په برخه کې
 بد لوبون رامنځ ته شو په هغه
 اندازه ماشين هم وده وکړه چې
 دې مانا چې د اوريدو مومي
 او چا پاتې پوهانوله خوانوي څېړنې
 وړتيا شول خو چې په اوسني
 پرمختللي بڼه رامنځ ته شو .

په ۱۸۷۷ کال کې اد پيسون
 د خبرو د ثبتولو په استوانه پيسې
 ډوله اله برابره کړه . د ده په خپل
 تحقيقاتي مرکزي چې د نيو جرسي
 په منلو پارک کې و د هغه بيلگه
 جوړه کړه . وروسته يې دخپلسو
 حيرانو شويانو يو لالون پورې اندي
 کيښوده او وېښ شوه چې ده -
 اختراع کړي ماشين کولاي شي
 هم ثبت وکړي او هم خپرونه
 ده د وړ کتون هغه نامتوس سندره
 چې ((مري يوکوچنی وريډر لوبو))
 وويله چې د ثبت د ستاگه همدغه
 سندره په کت مې ډول بېرته
 خپره کړه .
 اد پيسون دغه ماشين ((فونو -
 گراف)) ونوماوه چې له دوو کلسو
 څخه جوړ دی او د غږ اخيستونکي
 مانالري : د هغه اختراع شوي -

این مطلب را هم بخوانید

سرطان چیست و چگونه میتوان آنرا شناخت؟

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میشود؟

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروهی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا تجمعی از سلول های که در آن رشد غیر قابل کنترل کرده و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا تجمعی از سلول های که در آن رشد غیر قابل کنترل کرده و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

آیا نوشیدن مشروبات الکولی خطر مبتلا شدن به

سرطان را بیشتر می سازد؟

و پاسخ هایی برای دهها سوال دیگر در مورد سرطان

رشد شده است و این عبارتند از: قرار گرفتن بیش از حد در مقابل اشعه ماورای بنفش آفتاب، رادیو کراتی زیاد، دود کردن سیگار و تماس با یک سلسله مواد کیمیاوی.

آیا سرطان سارده است؟
مسئله نه.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا تجمعی از سلول های که در آن رشد غیر قابل کنترل کرده و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

آیا میتوان از سرطان نجات یافت یا نه؟

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا تجمعی از سلول های که در آن رشد غیر قابل کنترل کرده و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا تجمعی از سلول های که در آن رشد غیر قابل کنترل کرده و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا تجمعی از سلول های که در آن رشد غیر قابل کنترل کرده و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا تجمعی از سلول های که در آن رشد غیر قابل کنترل کرده و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا تجمعی از سلول های که در آن رشد غیر قابل کنترل کرده و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا تجمعی از سلول های که در آن رشد غیر قابل کنترل کرده و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا تجمعی از سلول های که در آن رشد غیر قابل کنترل کرده و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا تجمعی از سلول های که در آن رشد غیر قابل کنترل کرده و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

تغ ۴۰۰۰ ها نهمیدم ۰۰۰ شما در جستجوی متسول
 خان همسر سارساک مجدی بی ، هستید * والهی بعد
 از آنکه قصر پاشا به فریوش رسید ، بتول خان را دیگر
 هیچ نهارت نکردم ، فرزند * شما هم اگر بنام متسول
 سراغ او را بگویید ، به مشکل موفق خواهید شد ، چه
 بهتر که بنام «بتول قند» جستجویش کنید ، آن وقتها
 او را بنام «بتول قند» یا «لقه * شهرین» یاد می
 کردند و در مسافله اشرفی بهمن عنوان شناخته میشد
 چون در مسافله اشرفی بتول های متعددی افتخار
 ضحوت داشتند ، خان مرحوم سارساک مجدی بی را
 «بتول قند» صدا میزدند ، منظورشان از متسول
 این القاب به بتول خان همان «جاذبه * جنسی» یا
 «همسگری» بود که این روزها روی نهان مجلات روز
 نامه های برصده بتول خان واقعا اندامی به غایت
 دل انگیز ، قامتی بلند و زیبایی خیره کننده داشت
 دوستان اروپایی و امریکایی سارساک مجدی بی ، بتول
 خان را «ترکش دلمت» یا حلواوی ترکی میخواندند
 و این بی مناسب هم نبود ، البته من دینباره معلوما
 بیشتر ندانم ، مرحوم سارساک بی دوست من بود و به
 همین جهت بتول خان را کاپوش میخوانم و ولسی
 اکنون نهدانم کجاست ۰۰۰ راستی گفتید خوشاوند
 شماست ۰۰۰ آ ۰۰۰ آ ۰۰۰ والهی نهدانم چه
 بگم ، سالها شدم دیگر او را ندیده ام ۰۰۰ شما
 همقدر نهدانم که همسر سارساک مجدی بی بود و -
 عمر همزستی آنها ششماه بیشتر طول نکشد ، بیچاره
 مجدی بی ، خیلی زود ، راه جهان دیگر گزشت
 ۰۰۰ میخوام بگم فرزند ولی نهدانم چگونه بایسد
 گت ، همین ندارد ۰۰۰ بگم ؟ ۰۰۰ پس بسیار خوب گوی
 بدهید

یکی از پاشاها ، درست نهدانم ولی فرض میکنم
 سلطان محمد دوم ، سرمشوی داشته بنام «پانها -
 سنی فتح پاشا» ۰ هر چند این پانها سنی ظاهرا
 مباشر بوده ولی در واقع در تمام امور کشور دست
 داشته است ، بین دولت ایتالیا و سلطان هم واسطه میکرد و
 بعد ها مناسبات سیاسی و بازرگانی بین ترکیه و ایتالیا
 را چنان استحکام بخشیده که ایتالیایی ها به مفهوم -
 اینکه «اگر ما هم انسانیم نباید اینهمه نیکوچرانها
 دیده بگیریم» در صدد جیره برآمده اند ، حتی -
 در مطبوعات آنروز شان این قدر دانی منعکس شده و
 پادشاه ایتالیا نهایتترین شان دولتی را به
 «پانها سنی فتح پاشا» اعطاکرده است . هنگام -
 اطواد شان به «پانها سنی پاشا» وقتی سفیر ایتالیا
 دزدانه از وی پرسید که آیا در بدل خدماتی که در
 راه انکشاف مناسبات دو کشور ایتالیا و ترکیه انجام -
 داده به «ده نهد کوشن از سر جمع» راضی هست
 یا خیر ؟ پانها سنی پاشا برآشفته و بالحنی تحقیر آمیز
 به سفیر جواب داده که غالبا «شماره با و نهی خارجیه
 عوضی گویید ، من هرگز به چنین معاملاتی تنزل
 نمیکم . شب دیگر در مضامینی که در منزل پانها سنی
 پاشا برگزار شده بود ، وقتی بار دیگر سفیر ایتالیا
 بفکر چانه زدن افتاد ، پانها سنی پاشا با بزرگواری جواب -
 داد که «المانها برای انجام چنین معامله بی چهل
 نهد پیشزها در کردند ولی من جانب شما را ترجیح
 دادم ، چانه زدن ضرورت ندارد ، مرا تحقیر میکنید
 خیلی متاسفم ، چنین حرفهایی حیوات و نظمیرویی مرا
 جیره دار میزند ، قطعه نهد آنرا ندانم» ، این
 گفته های سفیر ایتالیا و فتح پاشا در نتیجه نزدیسک
 آنها قرار داشت ، شنیده میشد ، چله قطعه نهد
 آنرا ندانم که پاشا آن را به آواز بلند تر گفته بود ،
 وقتی بگوش سفره پاشی شست ، پنداشت غذا های
 آشپ به مذاق ایشان گوارانیا نمده ، شامرا
 بهم زده است ، شتا بان زنه و چنانکه همیشه در

چنین مواقع کار خود را میدانست ، یک بوتل کاربنات
 با خود آورد و با توضیح پیش نهاد کرد :
 «بفرمایید پاشای من !» ۰۰۰
 پاشا و پس از مخلوط کردن مقدار کاربنات با آب
 نوشیدن آن ، در حالیکه از کسواستغفر الله میخواند
 از سوی دیگر به سفیر ایتالیا میگفت :
 «معدرت میخوام اکلانس (وقتی صباتی مشوم
 همیشه اینطور است که احساسات منی من به فلیان
 آمده حال معده ام بهم میخورد .
 شما جوانها متاسفانه این صفحات تاریخ مارا نهدا
 سمود بی فرزندم ، در گذشته ها پاشاهای با عظمت
 و جبروت داشتیم که من انتخار گواهی بخش کوتاه و
 آخری آن را دارم ، گفتن چنین جملاتی به سفیر
 کبر معظی چون ایتالیا چه معنی دارد ؟ و آنکسی
 سمود بی فرزندم ، در آن موقع که پاشای ماسفر کبر
 ایتالیا را فریق مرق کرده بود ، منحصرا موشرق -
 سفارت نهد در آنجا حضور داشته است . این منحصرا
 معنی ژستی را که پانها سنی پاشا بخود گرفته ، نورا
 درک کرده ، سرکش غیر نهاده ، و چیزهایی گفته
 است ، آنوقت سفیر لهند زبان به ترجمان دستور
 داده تا از پاشا بیوسد که «با حفظ ده نهد کوشن
 آجاتی پاشا مایلند در یکی از نقاط مورد پندشمان

را از همسر دوم پانها سنی پاشا خریداری و بعد قصر را
 روی آن بنامی نهدت و کلید طلایی قصر را به سرمشور
 ها سپارند . شما قصر پانها سنی پاشا را ندیده اید ؟
 ندیده اید ، حقا ، برهد و آن را تماشا کنید ، نورا
 در هر حال برای یافتن رد پای بتول خان ، سری به
 آنها هم خواهید زد ، در مسوطه ، بسیار نزدیک ساحل
 قرار دارد و انسانه ، آن چون قصر پیمان روی نهانها
 میگرد .
 خدا شامخیر بدهد ۰۰۰ حتی میگویند سنگها ،
 مرموزی های شتاب ها ، آینه ها و غیره همه از
 ایتالیا آورده شده ، سقف ها و دیوارها همه پارنگ
 روفی نقاشی شده ، تزیینات صوری طلایی نیز
 همه کار ایتالیاست که نقاشان و رسامان ایتالیایی
 آن را کار کرده اند . خدا مرحوم مجدی را فریق نور
 کند ، چون دوست ایام نوجوانی من بود ، لذا من
 این قصر را خیلی خوب می شناسم ، حرف ای روزگار
 گذشته ! ۰۰۰ زندگی من تقریبا دهن تقریبی
 شد ، فرزندم ، آری امروزه هم ساختمانهای بزرگ
 قصرها و خانه های انسانه مانند می سازند ، ولسی
 اینها همه به صرف خود شان بوجود می آید ۰۰۰
 ناموران گذشته که من از آنها یاد میکنم بایول ملت

زنی با هزار ویکی نام

نوشته : عزیز نسلیان

کار نداشتند و یک روز بازی سیاسی ، قصر های
 خود شان را به صرف اجنبی ها برپا میکردند ۰۰۰
 فرق نور باشند ۰۰۰ سنگهای شتاب شان از ایتالیا
 وارد شد به شمول مرمز های رنگ ۰۰۰ باور میکنید
 فرزند که انسان در آن شتابهای مرمز جوت نمیکرد
 بخاطر حد مشکل خود بنشیند حتی بعد ها وقتی
 مناسبات ما با ایتالیا بهم خورد ، خیلی بخشید
 میکنند هنگامی که پانها سنی فتح پاشا بخشم می آمد
 می گفتم که «من بچنین دوستی ها و قرارداد ها
 ۰۰۰ میکنم» ، این را گفته همینان خشمگین سو
 آن شتاب های زیبای ایتالی میزد ، مدتی معطل
 می شده و هنگام بازگشت قسلی می بوده است ، البته
 من او را از نزدیک ندیده ام ولی در هر حال شخص بسیار
 وطن پروری بوده خداوند رحمتش کند .
 دارم میگویم فرزندم ، من باید بشما درباره بتول
 خان صحبت کنم به همین جهت وارد این غروغتم شدم .
 قصر خیلی مهم است و باید این را میدانستید ، سار -
 ساک مجدی ملزوه ، همان پانها سنی فتح پاشاست .
 پدر سارساک ، مجدی بی که شخص متبارزی نبود ،
 چندان از وی نام برده نمیشود و سارساک مجدی به
 همین مناسبت در اسم خود اضافت پانها سنی پاشا
 زاده را داده است . مجدی بی ، یگانه وارث -
 پانها سنی فتح پاشا و این جهت سخت ناراحت بود
 زیرا او در زمان زندگی پدرش لحظه بی فرافت و امکان
 اثرات نیافته بود که بگاری بپردازد یا شغلی را بیاورد
 اگر بمن میگفت «کسیکه موجب برپادی من شده همان

قصری بطور حقه امارتکم ؟» جناب پانها سنی پاشا
 جای همان قصری را که بعد ها به نواسه شان سار
 ساک مجدی بی تعلق گرفت ، برای امارت صرمناسب
 تشخیص دادند . ایتالیایی ها هر چند بعد از استخدام
 یگار بی بردند که آن زمین ملکیت ایشان نیست ، بناچار
 آنرا خریداری و قصر انسانی و اروپائی آن زمین امارت کردند .
 نگاه کن فرزندم ، نگاه کن ۰۰۰ و فرست مردان سیاسی
 آنروز ما را در نظر بگیر ۰۰۰ و اینست آنچه که من
 میتوانم سیاست بنام ، مگر پاشا انانی بود که یکی از -
 ملکیت های خود را در اختیار شان بگذارد ، هم
 بهترین زمین با موقعیت عالی را توسط حرفه های نام خود
 خریداری و هم قصر را روی آن به پول ایشان امارت
 میکند ، جالب ترینیکه آن زمین ملکیت همسر دوم خود
 شان بوده ، البته می نهمید منم که نازکی گذرد -
 کجاست ؟ این را میگویند سهامت ایتالیا پانها سنی پاشا
 پول زنی را که ملکیت همسر دوش بود ، از چه
 ایتالیایی های پرداخته بنام خود ثبت میکند ، انسانهای
 آنروزی واقعا چیز دیگری بوده اند ، اگر امروز مثل
 پانها سنی پاشا ، چند نفر معدودی داشتیم آنوقت
 میدیدی چه میشد . ۰۰۰ حالا هم دارم اما قدیمی ها
 چیز دیگری بودند ، امروزی ها روی دست قدیمی ها
 حتی آب نمیتوانند بپزند .
 آری نهدانم ، شما میخواهید در باره «بتول خان
 معلوماتی بدست بیارید و منم به همین دلیل این چیز
 ها را بشما باز میکنم ، زیرا این قصر با موضوع ازدواج -
 مرحوم سارساک مجدی با بتول خان و حتی فوت مجدی
 بی ، ارتباط نهان دارد .
 طول ندهم آقای من ، ایتالیایی ها ، نخست زمین

نی روز چندین بار خودم شاهد بودم که وقتی بسواری موتر از خیابانی می گذشتم و او متوجه مزدیوان و دهاتان بنوا - ایستاده در کنار راه میشد و توقف کرده آنها را گرد خود فرا میخواند و میگفت: ((اشب هممان من هستی)) و آنها را به مسائل میس و میسوش شپانه به صرف خود میبرد تا شمع کند و خاطرشان شاد گردد. مقصود اینست که به شگفتی باشم، مرحوم تاچه اندازه خیر دوست و ثواب طلب بود، از نهکی به مردم فوق العاده شاد میشد ۰۰۰۰ فرق نورو پساد.

در صورتیکه کار بهمین مثال منحصر بخود او بود و گلا همانند غیر ممکن بود به اتفاق تمام دارایی اش موقوف گردد ۰۰۰ آری باید دهان سر ((بتول خانم)) - سا ((لقه شمیم)) را بگفت که اگر بتول خانم نمی بود، امکان نداشت کسی دیگری بتواند این میراث بزرگ را به مرحله اتمام برساند، آنهن باد برخاستن بتول اگر او نیست خدایش حاضر است چه لازم که بگویم زنی بد و سیار پرفراغه بود، گفتند خهشاوندشما بود، نه؟ هیچ او را ندیده اید؟ آه ۰۰۰۰ ایوان ۰۰۰۰ زنی دیدنی بود ۰۰۰ چه کسی میداند اکنون در - کجا هاسر میبرد، در امر جمع کردن گنیم صورت تمام ناشدنی سارساک مجددی واقعا خلی کمک کرد، در غیر آن ممکن نبودن دارایی ملک و مال بسیار - را انجایی باشد. شاید گفتن این چیزها بشما درست نباشد زیرا هر چه هست، خهشاوندشماست و لسی چون شما خود مایلید درباره او بیشتر بدانید و اصرار میکنید، از بیجهت ناگهبر دهان نمی بندم، حال بشنود که آنها چگونه ازدواج کردند ۰۰۰ حال است. این سارساک مجددی بی ما روزی به بهاری ازدواج میتلاشد، خداسرکسی نیارود، بهاری خطرناکی است انسان با تمام هستی خود خواهان ازدواج بایک زن - میشود و سارساک بی این بهاری را از خانم بتول گرفته بود، اینک در همان روزها بود که من با خانم بتول آشنا شدم، بتول خانم در آن آوان ۲۸ سال - کوچکتر از سارساک بود و مهر القاب گرفته کین از قیصل ((لقه شمیم))، ((بتول قند)) و غیره را هم با خود داشت.

ولی من بعد از دیدن بتول خانم به سارساک مجددی خود مان نگفتم. ((هنوز ششما. نگذشته، این زن سرا بهاد فنا خواهد داد.)) فقط از راه اندرز کوی در - آدمم:

- مجددی بی، برادر، خداوند نهایی را برای آن خلق نکرده که در قید اسارت یک شخص بماند، بلکه منظور است تا تمام بندگان خدا فیض آن را دریابند. اینک توزنی به نهایی خیره کننده، خانم بتول را - بقید نکاح در آورده، منحصر بخودگی، در نظرم کار درستی نیست. نه خداوند بندگانش این کار را می خواهد شد، این عمل تو گناه و اشتباه بزرگ است زیرا با انصاری همه نهایی به شخص خوش، قلب عده بی از همجنس است و رشک و از بیض جمال او محروم میکنی. زنان نیز روی وسخی، چون آفتاب و ماهند که برجسته موجودات پدید بخ نورین باشند، به او توهم این عمل گنکارانه دست بردار و بگدا هم تو وهم دیگران از نعمت نهایی وجود او برخوردار باشیند سارساک مجددی جواب داد:

- اکنون دیگر خیلی دیر شده، امکان ندارد ۰۰۰۰ ولی بنظر من، پشت پرده جبهان دیگری وجود داشت ۰۰۰ معلوم میشد که سارساک مجددی ما وقتی آگاه می یافت که این زن چندین طموت را بخاک سپاه نشانده است، گرفتار این شهرت شده و فکر کرده بقیه در صفحه (۱۲)

سان معاشخوردایی، تعدادی با دنجان دورقا ب آمانور نبرد داشت. هر شب در مسل دیگری، در هوشل لوکس دیگر با رستوران و کلوب دیگری برای شب گذرانی میرفت. آه، که چه شیطانی را با هم روز کردیم. اگر بارها، نلیت کلب ها، گانهوها زبان میداشتند میگفتند. سارساک مجددی پولها را دودسته بدون حساب و کتاب بهر سو میبرد. وقتی از غذا و شراب های گوناگون تاحلقی پر میشدیم شب از نیمه میگذاشت، سارساک مجددی اندکی دستور میداد: ((اورکستر - دنهال مایلید)) ماسوار موتر هاشمیدیم هفت و هشت و بعضا ده موتر، یک کاروان بنام معنی، اورکستر گانهوش روی موترها می گذشت و به نواختن ادامه میداد. انهای اولوجاده را تا آخر طرف میگردیم، آن وقتها خوب بود نه اینقدر وسایط بود و نه پلیس ترافیک ۰۰۰ بعد از طی مسافتی به رستوران یا هوشل دیگری داخل میشدیم، گروه جاز این یکی هم به دنهال قافله، موترهای ماهراه میشد، پیش روی اورکستر و در عقب اورکستر جاز ۰۰۰ حتی یکبار پیانوی بزرگ اورکستر را هم روی یک درشکه نهاده، با پیانیس آن همراه بروم، گاه تا حاشیه صحرا و گاهی تاکار دها با این ساز و برگ خود پیش میرفتیم. بعد از صبح سارساک مجددی ما حسابی به وجد می آمد و در -

حیف است که بایمانستی پاشانامده میشود. پولی را که بهرث بر اینمانده، نهدانم چگونه خرج کم، کاشی شغلی میداشتم که روزی سه - - - - - (معادل ۵۰۰۰ پیل) عاید میشد و اولی نتیجه کار خود می بود. بیچاره مجددی آنوقتها خیلی مضطرب بود زیرا در اثر نازدانی و فقدان درک ضرورت کار و زنده گی رومبا طفل بایمانده بود، بزرگترین اضطرابش هم این بود که پیش از بیایمان رساندن ثروت میراثی، فوت شود، بیچاره شب و روز برای نابود سازی آنهمه ثروت جانکند، می خورد، می نوشید، می خورد و می نوشید، نشانند و خلاصه با پنج شاخی میورد و میورد با همکرد اما تمامی نداشت. من با چشم خودم دفتر اسناد املاک او را دیدم که به شکل یک کتاب چاپی روی جلد آن با حروف ستاره بی نوشته شده بود: ((املاک تسهیل شده بنام مجددی افندی نوه حضرت سرماشیر فتح پاشا))

املاک نه، فرزند، املاک: یعنی صد هه مزره، باغ، خانه و نظایر آن. نظریه مندرجات این کتاب، حدود اربعه، چهل مزره اصلا معلوم نه بود، بیکران بود، مجددی بی، همک از آنها را به پانزده هیست مزره تبدیل کرد، ولی حمام ها، کاروانسرا ها، ایارتان ها، ۰۰۰ این دیگر حساب نمیشد ۰۰۰

قصه افسانوی پریان

ترجمه: شفیع رحمان

مان خیمه های جتما شتافته با آسانها به پایکوبی دست افشانی میدادند و میخواندند: ((روح پدر بزرگ بایمانستی فتح پاشا شاد باد)) وقتی روزی دیدم در محرم سارساک یک حمام را فروز میگرد، همه با هم به حمام داخل شده روی صفا، آن درازانی افتادیم. فرزندم: انسان وقتی بدینگونه پول صرف میکند و بازم نمیتواند دارایی اش را به اتمام رساند، پس چه کند؟ دیوانه میشود ۰۰۰ دیوانه گپ از گپ میخیزد، مرحومی سگی داشت که خیلی مورد محبت او بود، روزی از روزها سگ مرد و سارساک مجددی چنان اندوهگین شد که شب بعد از دفن سگ فرمان داد تمام گانهوها، رستوران ها، بارها و مشرت خانه های شپانه، خیابان های اولی برسم تعزیت تعطیل کنند. و عواید یکتنه همه آنها از حساب او برداشته شود. حیف ها که همیشه در سایه - سارساک پول خوبی به جهت میزدند، امر را به منضمه تطبیق گذاشتند، حتی فراموش نمیکم یکی از گانهو داران، هاداران شب بهمنظر اینک هم دستور را اطاعت کرد و وهم شتهایش را از دست نداده باشد، روز سر در خود اعلاقی بدین ضمیمه آورده بود: ((بمناسبت درگذشت بزرگ خانواد و میوه همگانی ما، تعطیل گانهوی ما را برای اشب به اطلاع مشتیمان نیز می رسانم))

سارساک مجددی این اعلان بعدی خوش آمد که عاید خالص یکماهه آن گانهورا به صاحبش بخشید. مرحوم آدم خیلی خوش قلبی بود و دنهال کار شواب می گشت، انهل و بخشش به فقرا، دستگیری مستندان و هرکس که حاجتی داشت، دهنم

پنج ناحیه سکونی شهر ملک اصلی او بود. جزیره - های هم بنام ایشان قید شده بود، با نفوس اینها نمی شد کار را به پایان برد زیرا تمام شدن نداشت، اگر در معرض ایلام هم گذاشته میشد، عیب آدم کفایت نمیکرد تا زمین ها یا ایارتانها را به یک خریداران نشان بدهد، آه که بیچاره مجددی دوست من از این بابت بقدر رنج برد، چندین باره من گفتم: ((اگر بعد فوتم چیزی از من باقی بماند، دو چشم در لحد باز خواهد ماند.))

صبح شین که از خوشحالی فریاد میزد ((خدا را شکر که دیگر مالک پیشینی نیستم)) وکیل املاک او - وارد شده گفت: ((مژده مجددی بی، اخیرا کف کردم که دو مزره بزرگ دیگر نیز دارید ۶۰۰ هزار لیسه میخرند، بفروشم؟)) چند بار خودم شاهد بودم که در چنین مواقع سروکیل املاک خود داد میزد: ((برای خدا، تو کیل هستی یا کاشف املاک؟ این مزایع، کاروانسراها، خانه ها و ایارتانها را از کجا بنام من بیرون می آوری؟ دیگر بی است برای چه دیگر در مقابل من ایستاده ای، زود بفروش اینها را و جان مرا خلاص کن.))

اما خلاص شدن نداشت، یکی دیگر از وکیلش باز چیزهایی برای او پیدا میکرد پنج - شش ایارتان یا چند مزره ۰۰۰ زیرا ولو مجددی نتوانست آنها را مجبور بودند ملک و مال او را حراست و کف کنند و از فروش آن بهره بی برای خودشان بردارند.

چگونه پول را صرف میکرد؟ اگر برایتان شرح بدهم عقل از سرتان پرواز میکند، غیر اینک بلوک چاپلوس

ماتے میلے

ستاہ مہروی کہ بہ تہ ہی |
 مگر
 ماہ لک اوں مہی بہ نرہ دی
 ہفتہ رختہ
 ہفتہ شمس جی :
 ستاد حسن ازیامت بہ گلستان کی
 زاد مہی فوتی دور دور مہدی
 ستا بہ مہروی کہ بہ تہ ہی |
 مگر
 ماہ لک اوں مہی بہ نرہ دی
 ہفتہ رختہ
 ہفتہ شمس جی :
 ستاد ہفتہ مہوشانگی می ((بہ سترگی)) شکلی
 مہ می یادہ ،
 مہ می خیال مہ ،
 مہ می نرہ مہ راہلیں ...
 ستاد ہاداد خیالونو بہ شوگی
 ستاد مہر نفونو اور نفونو بہ لہوگی
 لک شمعہ لگدہ ، ولیدہ ...
 ولی مہام خندیدہ ،
 خوتہ بہ دکہر مہی |
 بہ بہ خیال حسن مہروی |
 راہ لہی راہ مہلہ شہی جاشہی
 دل چاد نرہ دہاشہی
 نوروزما د نرہ بہ مہ کی
 د پردہ دگلوشانگی تہ غور مہی
 نہاتی زیاد فکر تال کی
 د دل چاد مہی مہلی تہ تختگی مہی
 کمال الدین ستان

۱۳۲۲ ار ۱۳۱۷
کابل

دو سال خیال

جی بہ سترگی می ستاد حسن وارشی
 داختران خور لں ژوندی نہارشی
 جی د سرشوندہ شکل مہ یی نزدی شوم
 لاکھندہ زندگی می تیل خوارشی
 جی د زلفو خیال دی ماراکاز و خورہ
 لہ سہمی تہ می دوکان جود مطاوشی
 جی داستاد خیال خیال سرہ جملہ شوم
 تیل فونہ راہ و تہیتی ہزارشی
 ناراس ، می ستا د مہلتین کی شو بہ ہر شہ
 راہہ گراہی جی (مواج) لیز ہزارشی

۱۳۲۳ ار ۱۳۱۶

سوہ زر

ستاہ بہ دایمان تو سر می نغمہ اشب
 لب بر لب چون شہد و شکر می نغمہ اشب
 تا خلوت مارانہ کسد غیر تو اشلال
 یک کوہ گران را پس در می نغمہ اشب
 بانالہ جانسوز و نزلہای دل انگیز
 اندر دل سنگ تو اتر می نغمہ اشب
 صرست کہ نغمہای جہان جان مرا سوخت
 صرہای جہان را بہ شد می نغمہ اشب
 نند کلیہ تاریخ من از روی تو روشن
 زان روی بہ تو نام قسری نغمہ اشب
 اکونکہ ز وصل تو مرا چہ بہ کام آسے
 ہر شام سہ مہر سحر می نغمہ اشب
 چون ہر تو خورشید ز افسان بہاری
 مہیان تو ہر سوہ زدی نغمہ اشب
 عظیم شہباز

غزل پشیمان

اشب کہ در سکوت در چشم سیاہ تو
 سرمست چون سیدہ فردا نیستہ ام
 فردا اگر نیامت اندر مکتوب تو
 چون بانوی نیامت اندر مکتوب تو
 تاباں ہرنگہ تو مکتوب تو
 اندر مسر خاطرہ تھا نیستہ ام
 در روی نگاہ تو ای سرگز ای نیام
 چون لالہ دانداز بہ صحرای زلدہ می
 چون زبور شکستہ نغمہای زلدہ می
 آسردہ در تلاطم دریا نیستہ ام
 عازنہ بہارت

رخ دہ آئینہ چوارشو نمایان سازی
 گل مہتاب بہ دہاچہ شگوان سازی
 نازار دوزنمای و کتاب از نزدی سازی
 مہر تن را چہز آراستن آباد ک سازی
 خانہ سپر مویکسو سران سازی
 کہہ بودم کہ دگر دل بہ کس آسان ندہم
 باز ما را توانہی کہہ پشیمان سازی
 تہہاری وین آن دہکدہ خاموشی سازی
 کہ ہر دم مرا خرم شادان خوشی سازی
 گوشی دیدہ بہ دیدار مہی روشنی سازی
 شہر تارک مرا باز چرافان روشنی سازی
 قصہ ام راہ کجا نزدیک گہم سازی
 تو خود از لطف مگر شکم آسان سازی
 سیدعلیشاہ روستایار

غزل

بی همان به سرشود ، بی توبه سر نمیشود
 داغ تو دارد این دلم ، جای دگر نمیشود
 دیده عقل مست تو ، چرخه چرخ بست تو
 گوش طرب به دست تو ، بی توبه سر نمیشود
 جان ز تو جوش میکند ، دل ز تو نوش میکند
 عقل خروش میکند ، بی توبه سر نمیشود
 خمر من و خمار من ، باغ من و بهار من
 خواب من و قرار من ، بی توبه سر نمیشود
 جاه و جلال من تویی ، ملکت و مال من تویی
 آب زلال من تویی ، بی توبه سر نمیشود
 گاه سویی وفا روی ، گاه سویی جفا روی
 آن منی کجا روی ، بی توبه سر نمیشود
 دل بنهند برگی ، توبه کنند بشکستی
 این همه خود تو میکسی ، بی توبه سر نمیشود
 بی تو اگر به سر شدی ، زیر جهان ز سر شدی
 باغ ارم سفر شدی ، بی توبه سر نمیشود
 گرتوسری ، قدم شمع ، ورتو کس علم شوم
 در بروی عدم شوم ، بی توبه سر نمیشود
 خواب مرا بیسته ای ، نقش مرا بشبته ای
 وز همه ام گسته ای ، بی توبه سر نمیشود
 گرتو نباشی یار من ، گشت خراب کار من
 مونس و مونسار من ، بی توبه سر نمیشود
 بی تونه زنده گی خوشم ، بی تونه مرده گی خوشم
 سر زخم تو چون کشم ، بی توبه سر نمیشود
 هر چه بگویم ای سفت ، نیست جدا ز نیک و بد
 هم تو بگو به لطف خود ، بی توبه سر نمیشود

مولانا جلال الدین بلخی

تازه انگلی
 رانده گورده
 دلتا کوانگور اینه می
 (داد خیل بی درده تن نیکنی انامور می)
 بیاسیابه بی و نه گوری به ستر گور

ماه و حسنه
 وقتی ماه را من بینم
 که بر هزاران بزم دردمی درخشد
 میدانم که در اندوه خزان
 من - تنها - نیستم

((اوته نوچیساتو))

موج

دوستش دارم
 و پیوسته از اومی گزینم
 مثل موجی که
 در ساحل ((اینز))
 می شکند و یازمی گردد

((بانوکاسا))

زیرش

آیا او همیشه مرادوست خواهد داشت؟
 من نمیتوانم دلش را بخوانم
 اندیشه های من در این بامداد
 مثل موهای سیاهم
 درهم واشفته است
 ((نانوریکاوا))

بار

در کوهستان خلوت
 برگ های نیزار
 در باد
 بر بر می شود

من به یاد دختری استم که اینجان نیست
 ((هیتومارو))

لیونی غرور

ارمان زه لیونی کرم دل سو به سر وید
 ساقی کرم میخانه کن دل شو به سر وید
 بیگامی خوب لیده ، هم دیار کلی کی میله
 اشاراته وایه ، شه دینو به سر وید
 اشعاراته وایه ، شه دینو به سر وید
 قران بی دل سو جی شول بی سو به سر وید
 یانه می ورسره شول دلسی شبه کلی اتمبار
 که خه هم ننگاریدل هسی شوبه سر وید
 خوزما وی وچی شونوی د خولگوبه سر وید
 د تورو لغو مینغ نه چی کرمی سبینغ راننگاره
 غرور به شی دینی دکتوبه سر وید
 ما بریزنه چی زه خیل سرستاله سر وید
 ادم شی به لحد کی د درخوبه سر وید
 فاروق فردا

تاتو باور کینی

ای تو پاکیزه تنهن فصل خدا
 به ره آمدنت ، جان به لب آمده را
 فیش قدمهای
 نگاهت بکم
 توتاباور کینی ،
 که بهاری زخزان می اید
 ای تومولوده همه شادی ها
 به ره آمدنت ،
 بره اهوری پیش های دلم
 به قدم های تو قربان بکم
 تاتو باور کینی
 که به هرانه ، ابایی این ، باور من
 همه ابادی بی دور زمان می اید

دوشم از لیلایرا

موله من

اه که رهای من ، پرزتمنای توست
 مست فزلهای من ، جوشش لبهای توست
 گفت که شمرات منم ، شمری بگو بهرمین
 وای تومولای من ، شمر قدمهای توست
 جان خرابایان ، بسته به پیمانه ات
 عاشق بشکسته دل ، مست زهنای توست
 زاهدی بیچاره بین ، عشق فرودده خلق
 عاشق مغرور بین ، خاک در راه توست
 مست زخمخانه ام ، نی زدیمانه ام
 مستی مستانه گی ازین دهنای توست

شکوه

په زړه کې چې می مینه نن سپالیدلې ده
 د ژوند توره تیاره کې می رتالیدلې ده
 بهیزي چې دا اوښکې نه زمالسد ووسترو
 د دې اوښکوباران کې می ښکلا لیدلې ده
 رقیبه راشه ښه پې ننداره کړه بري خبرشه
 جفاکې داشنا چې می وفا لیدلې ده
 اشاراته موسکې شه اوبه غټو غټو گوره
 لویوه دامید وې عشق کې ستالیدلې ده
 غمونه د زړه کې می ورته وڅنډې موسکې نس
 د یار دنده کې مینه می رشتیا لیدلې ده
 زړه کې به ټول برهرش خوله عشق نه به وانه وې
 په زړه و د تورو شوکې می محلا لیدلې ده
 بلقیس اندر

مان لو پو هسکو غرونو له هوانه
 مان تورو جاود بند لوښپور له تپو
 او ا
 بیا لې بیالی شراب د مستی خټیلی
 اود ستورو د موسکاله با قه هو موسی
 د زړه یې پگر پږه ول ول کلان کینبول
 نوم
 ژوند یوه شیبه ده
 زموږ د زړو کسری ترمنځ
 رانسې ل
 چې د ایلو خاڅکسې ژوند ون
 په خندا تیر کړو

شکوه

دوش د یدم که دل پر زتمناي تو بسود
 غرقه در خون جگر در بی سود اي تو بود
 وعده کردي که بیای به پرستاري وي
 دیده اش تا به سحر فرش قدمهاي تو بود
 حیف صد حیف که با مال جفايش کردي
 ان دلی را که چنین واله و شیدا ي تو بود
 ناله مرغ سحر دامن شب را بدرسد
 دیدمش چاک گریبان زهوسهاي تو بود
 خواستم لب بگشام به شکر خنده صبح
 دل سودا زده ام خسته زغمهاي تو بود
 عهد بستى و شکستی و هزاران اتسوس
 که هنوز چشم امیدم به تولاي تو بود
 خواستم تا که بجوم ره جزگوي ترا
 هر کجا سزده ام نقش کف باي تو بود
 به نلک رفت زبیداد تو صد شکوه سحر
 آسمان نیز بر آشفته ز غوغاي تو بود
 تویی شهره به نیکو نامی درین شهر و لیک
 وای بر حال بهانه که چه رسوای تو بود
 بهانه

سوکور

سترگو اوترو ورته هیخ ونه وي
 د زړه سند رو ورته هیخ ونه وي
 لویه خبه د او سو را نلله بري
 د او سو خرو ورته هیخ ونه وي
 هغوي زمونږه وینی تویی کر لې
 زمونږ ملگرو ورته هیخ ونه وي
 تیره لمبه شوه د پسر د یو د لته
 زمونږ لښکرو ورته هیخ ونه وي
 نظرون ښکل کړي خوږي شونډي د یار
 لښو شکرو ورته هیخ ونه وي
 د لیلانو هوډو رو سو خیده
 خو سر بیرو ورته هیخ ونه وي
 اخیس ښکل کړ اسمعیل په شونډو
 د جاخبرو ورته هیخ ونه وي

غزل

هرچه بر سرم بارد غصه بوسنی گویم
درد دل برسی دام پیش کس نمی گویم
بسکه بیم آن دام مستمع نگردد زار
مرض حال خود حتی با نفس نمی گویم
بحر عشق و فارغ از کثا کثر تو نشان
قصه مهر سرکش بر خار و خوسنی گویم
ایکه گشتی ام حرف از عاشق بزن رو-رو
راز عشق را با هر دو الهوس نمی گویم
پیش از این چه می بینی بر سر سخن با ما
آنچه را که بشنیدی باز نمی گویم
عشق می کشد سوی شاعری مرا بیخود
ورنه من منزل ((رفعت)) از هو می گویم

احمد ضیا ((رفعت))

از شام تا مابوط

من در مروج عشق
باشهر شکسته و دامان لاله چون
همچون شفق به دامن شب آرمیده ام
گرد رسد بگوش خیالم پیام صبح
رخت سفر ببندم و گویم به شب و داغ
عفت تیره را -
در یاد سر زخم
چون قطره از دماغ او پیمان چکم بدست
بر شاخ لاله ها
بر سنگ یاد ها
اما بیاد ((تو)) !...

۱۲۲ را ۱۲۷
شمس علی ((شمس))

تایخودی

شعر مغرور تیار آگهی می خوانم عشق
رنگ صولت خانه روح خدا میدانش
آن من تا اوست دریای خروشان در دلش
معبد و معبود من تصویر جانبخشای او است
معنی شعر بقای جان حسان جان بخش
آیت فواید شوقستان فواید دل ام
در کتاب فطرت نام فسرل میماند
آن ((افروز)) کشور دلهای مژگن من است
گر خودی تا بیخود دید رهنوردل سیرانش
خالده فسوف

کیر

داونکوی آشنا بروخ جرگی نه منسی
به خوله دی ی سلگه می مری نه منسی
د سترگو فیستی ویشلی زو به زبه باندی بی
چی رفته ایبه آشنا زما میلسی نه منسی
خودی هیخه کی خان شه چی هم جهان نبویم
ما به کاله می زماخوردی زما ترخی نه منسی
زده ((سیا)) آسان ستوری جرگه کره خلکو
دلی زما دمی گل زما د ((دمی)) نه منسی

دزمه ((سیا))

نگین عشق

تو با اسطوره رنگین کمان لا زورد عشق
به سوم چون چکاد آرزو بر نور میایی
به د ستانت گلاب وازه های عشق
به چشمانت گل دیدار
به قلبت باور بندار
ازان دریاچه خاموش بود آلود
تو چون امواج دریا سرکش مغرور می ای
و دهن آبی ات آبستن بندارهای سبز
به لبهایت بلوغ خنده هار باور کردی
و فانوس نگاهم چلچراغ راه پاکت باد
که تواز دوری می
که بنشانی نگین عشق را بر قلب فنا کج
تو چون امواج دریا سرکش مغرور می ای
زولشت ((لیان))

بیرار

منم از ساجت تلخ سکوت نیمه ای شب
من از تظا هر ابر سیاه تیر مهی
و از تمام هر آنچه حصار نفرین است
برای رستن قد جوانه ی سبزی
پیمان مو منی از بی نماز بیزارم

فصل پنجم

دار ی شد میزان خوسن آد پشی
زین کسم هستی فعلی رفت
در تاراج ؟
دیگانی بیلکسی دردست
بازگرد پنجمین فصل خدارا
التجاسمیکرد...

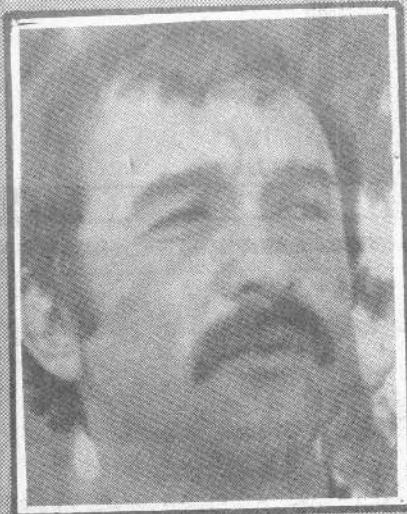
وهریز

جاده رویا

دیشب که بر سکوت و تنگناری زدم
باز گرددم آرزوی صبح زنده خشی
آنجایه نام آرزوی صبح زنده خشی
از دیده های منبزه و تار آرزو
بروز در نشاندم و تنها کزینست

میخواستم ستاره شمع با میان ماه
ببینم کورم از فلکی پرو امی
بروز نمیتوانم باطل باطل نیوی شام
درک او حسرتی که تمام آرزو من است
من با یی میهم
همراه آرزو
سوی د پارچاده رویای سرنوشت
خالده

نقطه نیرنگی



یادداشتی موفق موفق

محتوای سینما و تلویزیون، فلسفه نقطه نیرنگی را که تازه گیاهی رویداد است دارد به نظر شما چگونه قبلی خواهد بود؟

این فیلم از جمله کارهای دایرکتور است که من زیاد ترس می بینم و شاید هم اولین فیلمی باشد که به این تپ دایرکت کرده ام.

طوری که قسمتی از فلسفه نقطه نیرنگی را دیدم، بیشتر روی پهلوی های روانی و عاطفی آن کار کرده ام که کمتر در کار سینماگران جوان ما به آن دست شده است، به نظر شما روانشناسی و به خصوص رسیدن دوران الهام های پر سوز و آتش را چگونه بررسی می کنید؟

در این فیلم نقش دریا (دریا) است، و قصه دو بعد شخصیت دریا، در دوران و بیرون که باید هر دو بعد به گونه تصویرسازی شود، فکر بیشتر توجه این اصل بود که چگونه تنهایی و رویاهای دریا را روی نوار فیلم جان بدم چون این شخصیت مرکزی با عقده های واپس زده، احساس حقارت و خودکم بینی، احساس نفیست به محیط ماحول و تلاش که برای

رهائی از این وضع می کند، هم بخش عمده روانشناسی فیلم در برمی گرفت که تا حد زیادی این بخش با تصویرها نشسته است. و گذشته از آن یک روانشناس محیطی را هم در خود حمل می کند روانشناسی محیطی که هزاران جوان محروم از امتیازات جامعه در همچو عقده عادت و پسا می زنند و بخش دیگری از روانکاوی فیلم مربوط می شود به اینکه چه چیزی می تواند تنهایی و خودکم بینی عاو نفرت دریا را از او بگیرد و برایش زندگی تازه بدهد، که همان عشق و انسان دوستی و عاطفه ملموس یکی از کرکترهای فیلم است که در لباس نرگس به دریا با الهام می شود و به گونه در دوران فیلم بیرون یافته است. در دوران فیلم بیرون یافته است. که همین عشق او را زندگی تازه می دهد و شخصیت پراگند می شود او را تکمیل می کند و هویت می دهد.

این فیلم از آنراکی بود؟

سابق فیلم بر اساس داستان از داستان سرای خوش قلم کشورمانی واپس زده، احساس حقارت و خودکم بینی، احساس نفیست به محیط ماحول و تلاش که برای

همه چیز از سارا برنار شروع شد که در شروع قرن اجازه داد تا یک نوع بودن ریزگی بنام او را شروع کرد. سرازان از ستاره های شناخته شده جهان سینما در یک کلام سامان آرایش و عطریات حتی میسوا د خوراکی استفاده زیادی به عمل آمد.

در این اواخر موتیکا وییتی نیز به این کار رو آورد، ویلی او کوزمیتیک و لباس را انتخاب نه نمود، بلکه عینک را انتخاب نمود، خودش می گوید: قبول کردم بخاطر یک عینک عمر است که عینک می پوشم. عینک برای من حیثیت محافظ را دارد زیرا خوب نمی بینم و مکل حرفه من گشته، همین عوامل سبب شد که با خود بیاندیشم که زنها دیگر با خود بیاندیشم که زنها دیگر



های بازی ستاره در یکلامهای تجارتی

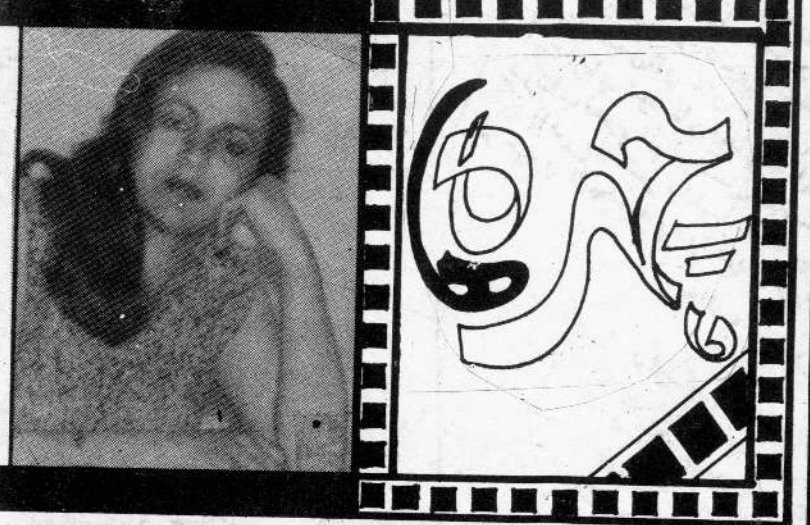


فلم پولیسی سیاه و سفید بنام غیرت

آدمه می شود

از یاسر شبان کارگردان سابقه دار و خوب کشور فلم (سیاه موی و حلالی) را دیده ام و فلمهایش تلاش)) و ((تارنگان)) را در آینده نزدیک خواهیم دید. او در این اواخر دست به ساختن فلم جدیدی بنام ((غیرت)) زد.

عباس شبان در باره فلم جدیدش میگوید: تازه ترین فلم من که معروف ساختن آن استم بنام غیرت یاد میشد که در تیاره آملی متری به شکل سیاه و سفید از طرف افغان فلم تهیه میگردد. ستاریوی فلم را خودم نوشته ام. غیرت فلم پولیسی جنایی است. داستان فلم از جایی شروع میشود که در بغدادی خریدن حیوانات به هوش که با فروشند و بعد گذاشته اند میروند. باغی شدند. غیرتین با ای قیمت به توافق میروند. در زمان همین روز فروشند و بانک مومیز، به قفسل میروند. به جان قاتل کسی دیگری به هم نقش دستگیر میگردد. در جریان حرارت فلم نایاب هر...



نقشی جدید من

سید میران فرهاد در قلمهای

اسم سید میران ((فرهاد)) بوده و از جمله هنرپیشه های استم که به قول سینماگری: ((در اجزای نقش جسارت اخلاقی و مقنات عمل را از خود نشان داده و در ضمن وقت و ابتکار عمل در بازی نقش سپرده شده به صمیمانه تلاش میوزم در هفت فلم هنری نقشهای متفاوت را ایفا کرده ام.

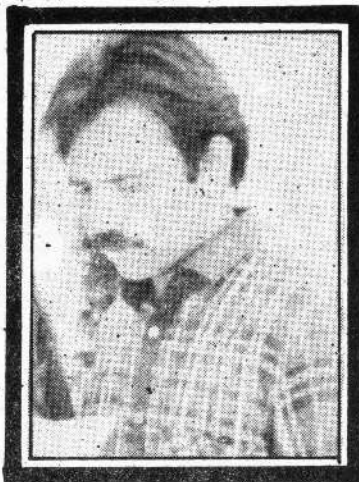
همین اکنون در در فلم هنری ((سینمای تلویزیونی)) معروف بازی استم. فلم هنری سینمایی ((سفر)) و فلم هنری تلویزیونی

نهایت مشرت دارم تا در پهلوی د بگرد و ستان سینمایی در فلم اولی که سعی و تلاش گروهی از جوانان در دورترین نقطه روستایی کشور رفته اند تا هان توده ها را به تنویر بگیرند و مفهوم صلح و زنده گی را با آنها می آموزانند حتی میتوانم بگویم هرآنکه جریان فلمبرداری به سوی اكمال ادامه می یافتم برای من نوحی از آموزش بود.





از خطرات حنان زرمال :
 يك وقت در یکی از نقاط دور -
 دست کشور روی سنجی سارنا -
 پیشی داشتیم هنوز نمایش شروع نشده
 بود مردم بی صبرانه انتظار
 میکشیدند ، چند قدم دورتر
 از من يك ریش سفید ایستاده
 بود ، او از يك شخص پرسید :
 ((کو هنرمندان کجا هستند؟
 بنسیار آرزو دارم آنان را
 ببینم)) شخص با انگشت مرانشان
 داد و گفت : ((یهلویت هنرمندان
 ایستاده است)) ریش سفید
 دعتاً گفت ((وای خدای من
 چه می بینم ، این خورق ماست
 من فکر میکردم شاید آدمک ها
 چوچه باشند که در وارد بچندین
 تن شان جای می شوند ، تسو
 به خدا هیچ باورم نمی شود .))



آدمک های چوچه

احمدولی و هنگامه از هم جدا شدند

احمدولی و هنگامه زوج هنری که سه سال قبل باهم ازدواج
 نموده بودند ، اخیراً از هم جدا شدند .
 ماجر جدایی این دو هنرمند را با فامیل شان در کابل
 مطرح نمودیم که آیا واقعیت دارد یا خیر؟ در پاسخ دریافتیم
 که بلی این خبر واقعیت دارد و جدایی آنها در اثر تقاضای
 خانم هنگامه صورت گرفته است .
 خزاننده گان مابه خاطر خواهند داشت که مجله سپارون
 خبر روزی این دو هنرمند را سال قبل نشر نموده بود .
 هنگامه به اطر از دواج با احمدولی به آلمان غرب سفر نمود
 شمر از دواج آنها پسری بنام احمد مسیح است که فعلاً به اسار
 فیصله محکمه احمد مسیح نزد هنگامه میباشد و پدرش صرف در هفته
 یکبار اجازه دارد او را ببیند .
 چرا این جدایی صورت گرفت؟

بنا بر برش ما پاسخ دقیق نداریم ، باشد ولی آنچه مسلم
 است اینکه این ازدواج اول این دو هنرمند هم نبوده و تقریباً
 پشیمانی هایی که وجود دارد مربوط میشود به اینکه باید هنگامه
 بقصر باشد . به محال ما از قضاوت در مورد می گذرم و همینقدر
 می گویم که خوشبختی هر کس در وطنش است و آرزوی برم شایع
 که در مورد آمدن احمدولی هنرمند خوب افغانی به وطن وجود
 دارد به واقعیت بیهولند و احمدولی که مردم وطن او را دوست
 ست دارند ، راه خانه را در پیش گیرد و برای این مردمی که رنج
 دیده اند ترانه .
 بخم خود را نیز فراموش کند .

ترجمه رهناب پدر خوابهای شیرین

فلم یا ادھمن العه هنرمندیهای گانیک سرگرمی عادی روز بازار
 در گذشته هابه هنر همه گیر انکاف یافت . فلم هایی به گونه
 فلم های جنسی ، موسیقی ، داستانی ، تاریخی و مستند و غیره همواره
 با انسون رخشنده خود ملیون ها انسان را مجذوب خود میسازد .
 دیر زمانی است که راه دوران کودکی نش را پیموده و اکنون
 به صنعتی با تکنالژی عالی و مدرن مبدل گردیده است . امروز فلما ی
 ۲۰ ملی متری با کانال های متعدد آواز ، دبله ستهیو (آواز ستهیو)
 عالی) و تجهیزات کمپوتری و سایر فلما برداری به کار روزه فلم تعلق می
 گیرد .

مراحل آفانین و راه گشایان این هنر تقریباً بدیوار فراموشی
 سپرده شده اند . پیش از آنکه دیوانه های انسانی (برادران ریاست)
 به پرواز آفانین نمایند بی بایست بگان مگس های که بی حرکت بودند راه
 رفتن را بیاموزند . یکی از پیشگامانی که به فکس هازندگی بخشیدند
 ماکس سکلا د انوفسکی بود . وی که ۱۲۰ سال پیش بتاريخ ۳۰ اپریل



فریده در فیلم سفر



از دوران کودکی وقتی روی پرده سینما تمثیل هنرمندان سینما را می دیدم دلم ذوق میزد و با خود می گفتم: (آیا ممکن خواهد بود که من هم روزی هنر پیشه سینما شوم؟) این آرزو در جوانی روز تا روز رشد می یافت. بالاخره تصمیم گرفتم در انجمن تمثیل کالج مرکزی سازمان پیشاهنگان شامل ششم و به این کار موفق شدم. با جوش و دلی که در روس مکتب را دنبال می کردم با علاقمندی زیاد خود را به انجمن تمثیل پیوستادم و چند پیشانی شناخته را نقش بازی کردم آرام، آرام به شعور جوانان در راه یافتن دیگر هنرمندان نسوان جوان تحت رهنمود محترم استاد پیوسته در چینه آرام و نماشنامه کوتاه و بلند نقش هایی مختلف را ایفا کردم. اینکه چگونه و احوسی سینما گزیدم؟ روزی در مکتب با ائمه عالی عایشه (در آنی) با مصطفی صحبت داشتم. آنگاه شدیم که کارگردان روزیده سینما محترم سعید رزگری

بزرگترین فیلم سینمایی جدیدش راتهای میبندد و میخواهد برای فیلمش چهره های انتخاب کند، بالاخره با تمام اداره مکتب با کارگردان فلم من ویک خواهر خوانده ام (انجانا) معرفی گردیدیم.

زمانیکه با محترم سعید رزگری آشنا شدیم او را نخست به جهت اساسی سینما زمینیه های موفقیت یک هنرمند را اجرای نقش آشنا ساخت و در این راه تشویق نمود. همان بود که در فلم سینمایی اثر نویسم (سفر) نقش یک دختر جوان مبارز را که با جمعی از گروه جوانان در یک منطقه دور دست کشور در خدمت مردم کشور قیام دارند بازی کردم. من در خدمت خود راهمون رهنمایی همسایگی کارگردان فلم میدادم. من با این سفر به سینمای کشور خود روی آوردم و تلاش می نمایم با این آغاز نیکو مصدر خد مت صادقانه به هنر و فرهنگ خود شوم.

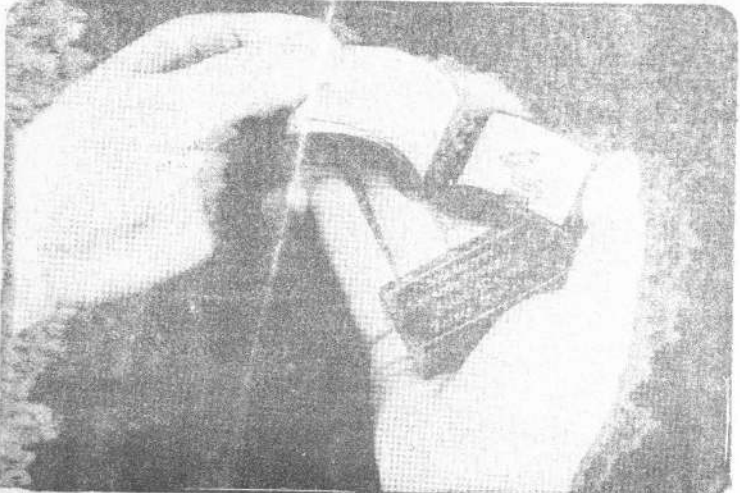


پرسشهای از انیل کپور

از انیل کپور ستاره معروف سینمای هند پرسشهایی بعمل آمده که آن را به گونه ای ذیل پاسخ داده است.

- سوال: چی کسی عاشق دیوانه شماست؟
- جواب: من خودم.
- سوال: کدام خواهی زنده کی؟
- جواب: در شهر فلم.
- سوال: اگر یک توهی از جواهرات میخواستی کدام خواهی باشی؟
- بقیه در صفحه (۷۴)

توشت و انجمن تخنیک درین جا از همگواران هایی لحظی استفاد نموده و آنها را به بیانات بزرگتری نشان میدهند. اما اینک بسند حرکت باشت، بلکه زنده. اینک اولین فصل را چگونه انجام میدهم فقط به شیطان معلوم است و من: ماکس سکلانوفسکی که در اولین نخستین بار در المان این نمایش را برپا داشت. سالها بعد بقیه در صفحه (۷۲)



۸۶۳ اردیبهشت ماهیاد گردیده. در نوامبر ۸۶۵ انجمن و فعالین مسوول انداخت.

مناخ این نوامبر ۸۶۵ در روزنامه (برنیتر) در کسان انجمن (اعلان نیم صفحه می برای پروگرام جدید تیاتر مشهور پهلوسن (توتیوگارتن)) به نشر رسید. درین اعلان صحبت از اجالتیترین اختراع عصر جدید (پروسیکوپ) بود. شام همان روزی در مناخسوها تماشاچیان چیزی دیدند که تا آن وقت به چشم شان نخورده بود. دو برادر، ماکس و ایمل سکلان انوفسکی در آخرین بخش پروگرام تیاتر پروسیکوپ (پروسیکوپ) خود را بکار انداخته و در ظرف ۵ دقیقه هشت صحنه فلم را با (عکس هلیی زنده) بروی پرده نمایش دادند. ۲۵ متر با صحنه می از آنکه تیاترک صحنه می از (رقص در حلقه آیتالو) صحنه کهدی صحنه می از کانگروه در حال بوم و صحنه می از گشتی گیری، تماشاگران صورت زده نمایش دادند.

هر صحنه فلک با موسیقی همراه میشد. درین حرکت و تمپو اولی با احساس هر روزها در اولین نمایش منی بود. اثراتیرتیا تا آن شد اولین فرق در شری و هلهله این اعجوبه اختراع گردید و مضمون مساحت خبر آواز مرحله نهی را تپید داد.

مناخ ۵ نوامبر روزنامه معروف شتاتس، پروگریسیو تنگ

کتابچه ای که با گرداندن اوراق آن تصویر حرکت در می آید.



حرفهای درباره این دیگلماتور خوب را در صفحه ۱۴
مطالعه کنید .

فسریده انوری



۵۳

فریده امید

هنرمندی که درین تازه گیها به سیناروی اورده
است مصاحبه اش را در صفحه ۵۱ بخوانید



داده‌هاستونی و ستاره



دو کارگردان معروف سینمای هند نام امیتابھ را از فلم‌های خود حذف کردند

کاش با امیتابھ تغییر عقیده داده و به عرض او شتر بکشد. سنه... رانامزد بازی در فلش نمود و خواهد فلم خود را توسط شتر و تکیل نماید.

هنوز این خبر بد تی سبزی شده به سردی نگرا نهاده بود که خبر دیگری شایعه گرفت مبنی بر اینکه رابیل رول کارگردان نامی دیگر هم، نام امیتابھ را از فلم خود حذف و کلید این دروازه بسته را بدست دهر مندر سپرده است.

این دو کارگردان که از شهرت و محبوبیت فراوان برخوردارند، انگیزه تغییر عقیده خود را انشاء نکرده اند ولی در حلقهات فلسازان شوم برخوردار گارایمان حل به عجله به مورد تصمیم اتی شان شده است مردمان صاحب صلاحیت در این محدوده ابراز نظر کرده اند که این دو کارگردان توانا و آگاه، با این عمل عاجلانه یک شانس طلایی

لقب ((سوزاستار)) یا هنرمند فوق العاده هنوز از حلقه نام ((امیتابھ بچن)) حذف شده و هنوز هم با همین خصوصیت در سکوی موفقیت و محبوبیت قرار دارد. اگر چه فلم پر آوازه او ((شهنشاه)) مواجه به عدم موفقیت شده و توفیق چشمگیر راه همراه نداشت ولی باز هم او مانند سلطانی بدون رقیب در قلمرو سینمای هند حکمروایی میکند و سحر الزجه او در بازارهای سینما برق آسا رویه صعود می رود و در پیشانی فراع او کوچکترین اثر و نشانه از عدم توفیق خوانده نمیشود.

با وصف اینکه سهلش گیتی یکی از فلسازان و کارگردانان معروف اخیرا باطنظنه خاص، فلم جدید خود را با شرکت امیتابھ اعلان کرد و چند شات مختصر از فلسم، فلمبرداری شده بود که وضع دیگر کون شد. بطوریکه اخبار دست اول میرساند که سهلش در ادامه

امیتابھ به چن

هنوز چن... سلطان... رقیب... حلقه... میسراند که سهلش در ادامه



نمی توان چشم پوشی کرد که توسن بخت و اقبال او در حال حاضر از نسا افتاده باشد. این حقیقت مسلم و آشکار است که تردید و شکاکت به همراه ندارد. ولی سوال درشت و قابل محاسبه این است که راز موفقیت امیتابھ که همانا استیلا از همان ماه است در چیست؟ چه انگیزه ها و عوامل و موجهات سبب میشود که فلسازان بقیه در صفحه (۸۸)

را از دست داده اند. زیرا به قول آنان امیتابھ امروز بگانه دوران خود بوده از نظر بینندگان فلم و از لحاظ اعتبارات پولی و از جهات خصوصیات و شایسته کی های کار خود، هنرمندی است متفرد و بی خود. چه این هنرمند در میدان بزرگ سر نوشت سینمای هند و در بین جمعیت هنرمندان فراوان سینمای هند مقام والایی در صدر داشته و توسن اقبال او همواره سراسر دگرمان بوده است و به هیچ وجه

در طلسم عشق مدهو پالا

به عقیده او
آتش عشق
معمولی نیست
معه با و آتش میهای تپنده
اطفایده خامه
گلاره



صاحبه از لیلای پالا

باید که برای همه در باره عشق و محبت
ایده خوبی در سر را داشته باشد
چون افراد سالمند

— وقت برای نخستین بار عشق تان (ماد هوپالا)
مقابل شدیدی چه احساسی داشتید ؟

لحظه دیدار

تاری هجر برک آن یادگشتیم
از افتخار بابه تریا گداشتیم
زاهد تو امید بهشتی وجوی شیر
ماد بین ودل بصورت زیبا گداشتیم
از هر خندنگ ناولک سوزگان ناز او
دافق به صفحه دل شیدا گداشتیم
در دل عشق زندگی عقل و هوش را
مجنون صفت هدی به لیلای گداشتیم
رفتم گرچه خود ز دیار حبیب لیک
دل در گرو به آن بت و ننگداشتیم
یک ماه هلال ابرو و ماه دگر رخسار
گرنام او که (ماه دوپالا) گداشتیم
از مشتري و زهره و مریخ تابه ماه
سیر فلک نموده شه با گداشتیم

— لطفا در اولین دیدار احساس (ماد هوپالا) را
که از دیدار شما برآیند ست داده بود بیان کنید.

— این سوال را بایست از خود ماد هوپالا پرسید
پانامه موضوعی است که میتوان برداشت احساس
ماد هوپالا را تا اندازه بی درک نمود.

وانهم در وقت گرفتن عکس دوتایی با هم سرورد
بخت قرار گرفت و عکسی که اینک تقدیم میشود و در
Bandra Bombay)) بندره بمبئی)) جنرال شخصی
ماد هوپالا گرفته شده، اسم ماد هوپالا هم بطرف
راست عکس بالایی دروازه به حروف درشت
انگلیسی (MADHUBALA) نوشته شده،
دیده میشود، و وقتی که از او خواهنش نمودن تا یک قطعه
عکس یادگاری با هم بگیریم پس از لحظه بی شکست
بطرف اتاق خواب خود رفتیم و آینه بی در دست

آماده عکس گیری گردید، پرسیدم آینه بسرای
چيست؟ گفت تو بگو گفتم:
در کشتن من حاجت شمشیر نند ارد
آینه بک بگیر که از اشک بیسرم
گفت: نی!
گفتم: یار من از حسن خود آگه نبود
کردن آینه سازان بشکستند
گفت غرور زن نظری است و آینه احتیاج
ندارد.

گفتم: مام از کشتن رخسار گلی می چنینم
هر کجا آینه بنهید مرا یاد کنید
گفت میدانم که تو کلچین کشتن حسن
خوب رویان هستی و خوب گل چین هم هستی، اما
هدف من از آینه چیز دیگری است که کمی بان نزدیک
شده بی اما نه چندان.
ومن باز گفتم: چشم تو کارسافر و بیامانه میکند
آینه را خیال تو بخانه میکند
گفت اصترین بسیار خوب، به هدف رسیدی زیرا
از خیال حرف زدی.

گفتم من نه نفعیدم بقیه اش را تو بگو منظورت
از خیال چیست؟ گفت:

— قبل ازین که منظور خودم را بگویم راجع به
شعر تو فکر کردم و زیر لب تکرار کردم ((آینه را خیال
تو بخانه میکند)) و علاوه کردیم در یکی از نظم هایم
این شعر را عملی خواهم نمود یعنی آینه را بخانه
میسازم، پرسیدم مثلاً کدام فلم؟ گفت فلم مغول
اعظم)) که عنقریب شوتنگ آن شروع میشود، تراهم
خبر میگویم تا شوتنگ آنرا ببینی. من ((شوتنگ))
آن صحنه فلم برداری را دیدم. در اثنای فلم برداری
رقص عالی و زیبایی واقعی و زنده ماد هوپالا در ریا
(مغول اعظم)) در هزاران آینه انعکاس یافتند
بود، شاید خوانندگان جمله سپاهین هم فلم
(مغول اعظم)) ویا اتلا همان صحنه رقص
(ماد هوپالا) را در فلم (مغول اعظم)) دیده باشند
برگردیم به اصل مطلب باز هم تکرار کردم که
منظورت از آینه و خیال چیست؟

گفت: خیال بلی، منظور خیال است،
نقش تصویر بالایی ((سکرین)) یا پرده سینما هم یک
خیال است، یک خیال که را مانند خیال در آینه
و تو این خیال را (خیال مرا) بروی پرده سینما
دیدي، دلباخته این خیال شدی. با این خیال
راز و نیاز کردی، سخن گفتی، شبها بیدار ماندی،
این خیال را پرستش کردی، دریند ارگتار و اشعار
خود آنرا به سوه عالی و جهانی منعکس ساختی.
بالایی خیال عاشق شدی، برای خیال من هزاران
شعر سرودی، درد نیایی خیالها زندگی کردی،
در خیال من غرق شدی، برای گریه ها کردی
نامه ها فرستادی، بیوگرافی های مراد رجیلات
انسانی نشر کردی و برای فرستادی تا بالاخره
خیال تو به حقیقت پیوست، یعنی باید آری در عشق،
تصمیم واراده و فاداری به معشوقه ترا مونسق
ساخت که مرا از نزدیک ملاقات کنی. سخنش را قطع
کرده و گفتم:

استقامت بی کرامت نیست در بنیاد سرد
شمع از خود رفته است اما جاکم رفته است
گفت: ((خاموش من حرف میزنم)) و ادامه داد

بنابراین منم خواستم تراد رهام خیال تماشا کنیم،
یعنی در آینه، آینه تیکه هم اکنون در دست
من است و ترا در آن می بینم، البته خیال تورا
و بدین حالت عکس میگیریم که خیال تو در خیال من
باقی بماند، تو که سالها با خیال من زندگی کردی
بگذار منم لحظه با خیال تو باشم و خیال
بهرت از وصال است، زیرا همیشه با آدم می باشد
و یوفانیست و هم قد سیت آن بیشتر است.
من سخن ماد هو را تایید کرده گفتم: ((شما
راست میگویند))

ادب عشق تقاضا کند بیوس و کسار
دو تنه چون هم افتاد همان آغوش است
خندیده بمن گفت، باز هم از موضوع بپرت شدی،
منظور این نبود که تو گفتمی، دستم را کشیده گفتم:
بپاهکاس منتظر است و در حالیکه خود را برای عکس
گیری آماده میکردیم، من به عکاس گفتم:
ای صورت صورت پار مرا مستانه کنش

چون بناتز میرسی بگذار من خود میگویم
در حالیکه ماد هو با تهنقه می خندید گفتم: شاهر
عاشق بینه و عاشق شاهر بینه من (مجنون قرن
بیستم من) بیا بس کن گفتم: بلی، در صورتیکه
تو لیلای قرن بیستم باشی. هر دو خندیدیم، عکس
یادگاری خیالی و حقیقی را با هم گرفتیم، در پس
وقت پیش خدمت نزدیک آمده، آهسته و با ادب
گفتم: ((چای صبر تیار است)) و عکاس را مقرر نمود،
من و ماد هو بطرف سالون برای صرف چای رفتیم
بعد از صرف صبره البیم های عکس هارا، کتابها
و دیگر چیزهای اشک خود را بمن نشان داد و
مکتوب ها و کتاب های را که من برایش فرستاده بودم
نشان داد. بعد از آن همان شب را که با پسند
اشتب نیکش نماید، همان ماد هو بودم - و فردا
صبح پس از صرف ناشتا در کابجه یاد داشت خود
نوشتیم:

در آغوش گلی دو شینه جاداشت
که هر برکش بهاری روناداشت
به شمع هم نشین بودم شب دوش
که چون خورشید و میروان داشت

— ایاهنوز هم اثری از آن عشق آتشین در وجود
تان باقیست. یا اینکه با همان دید از نخست شعله
های آن فرونشست.
با اینکه میدانم حالاد پیرستاره محبوب سینمایی
هند از جهان فانی رخت سفر بر بسته است.

آتش عشق، یک آتش سوزی معمولی نیست
که به اثر و اثر پیم های اطفائی خاموش گردد
عشق آتشی است جاویدان که همیشه میسوزاند
گفتم عشق نه ((هوس زود گذر)) بلی میسوزاند
عاشق ازین سوختن لذت میبرد، میسوزد و میسوزد
و این سوزش آبدی را دوست میدارد - شعله ای که
از نگاه معشوقه می جدد، عاشق را میسوزاند و این
سوختن مانند شمع زو خاموش نمیشود، بلکه
مانند خورشید همیشه میسوزد و اطراف خود نور
افشانی میکند یک عمر میسوزد و زره دره میسوزد و راه
تاریک زنده گی را روشن میسازد.

شعله بی بیرون جهید از آن نگاه سحر کار
از فروغ سر بسر دنیا و عقبا سوختند
گوشه پندد رگما را سفندرتب کسند
آتش زردشت را از گری ماسوختند

با هم خواندم که:
 زبیلی ویاون هولند دود لذاده و شفیقه همد یگر که در شهر وین المان زندگی داشتند نسبت به همد یگر بی نهایت رومانیک می اندیشند.
 هولند که شغل ژورنالیستی دارد، بزودی آهنگ سفرمینا بدو برای انجام ماموریتش قصد سفر را به رید و جنیرومینا مید.
 زبیلی نگران است که نباید هولند را سیردام خوب رویان شود. اما هولند برخلاف وید و مید هد که به عشق آشنیش وفادار ماند.
 وی که در راه سفر به رید و جنیروم ریکی از ایالات شورمدت کوتاهی را اقامت می گیرند ملول و غمگین و حتی به بستر مرضی می افتد.
 زبیلی خود نروید آن ایالات هولند میرساند. سرانجام هولند مصمم میشود که سفرش ادامه بدهد. هولند پس از انجام ماموریت و نه روز اقامت در آن شهر راه برگشت به وین، در دوسلدورف اولین اقامت کرد.
 او وقتی دوباره نزد زبیلی به منزلش برگشته وضع را درگرون یافت. او که تحت بازرسی پولیس قرار گرفت، خواست از دوستان و آشنایان زبیلی راز ناپدید شدنش را جویا شود.
 یاون هولند، سرانجام با مردی بنام روبرت فردمن آشنا شد. روبرت عکس رینگ ایلا لوی را بنام های تینوزاد با من، همیلیونرتنی، ماریوتزینو، گیزاری نوونو و کارلو سامیا معرفی کرد.
 هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ زاید ست آورد است.
 یاول پس از تحمل مشقات زیاد خودش را موقعی به همیلیونرتنی رسانید که وی نقش زمین کردید و جسد به قتل رسید و اش روی اطاق افتید بود.
 سرانجام زبیلی با زنی بنام پتراندا از دوستان همیلیونرتنی آشنا گردید. پتراندا مدعی شد که نام اصلی گمشده او زبیلی لورید و نه بلکه ویکتوریا برنشویک است. زبیکه به عشق قلبی خود تونیونرتنی خیانت نموده و به قتل او و پدرش همیلیونرتنی منم است. او ده سال میشود، زیر همین نام - جعلی به سر میبرد و خودش را از نظر پولیس و زندگانش پنهان کرده. پس از دیدن تعداد وری و فراق در رینگوز سرد زمستانی، بر حسب تصادف با زبیلی بریلا لوی یکدیگر مقابل میشوند. اینهم آخرین بخش سریال:

فیرخارجه المان رفتند. لاکن بیهوده بود.
 به تاریخ پنجم جون ۱۹۴۴ برای همیلو در روم اطلاع دادند که پسرش ازین رفته و برای دریافت خاکستر پسرش ۵۰۰ لیره باید بپرد از. بنا به سفارش پدر ترنیتی، پتراندا برلین نوشت که خاکستر جسد تونیو را بفرستد. در آنروز گارد رولفسو رایشد رالمان، وضع به ثبات اوضاع گراخی شد است.
 پتراندا گفت که برای باردوم ۵۰۰ لیره فرستاده و خاکستر تونیو را دریافت داشتیم.
 پتراندا اینجا حادثه را زده کرده و من در سبلی مصنوعی ام هیچگونه درد احساس نمودم. سرابا گوش بودم، در حالیکه میسکی ام را می کشیدم، پرسیدم:
 - باز شما اطلاعات دیگری از رومرد زبیلی به دست نیارید؟
 - هیچ چیزی!
 - باز هم در روم ماندید؟
 - نه آقای هولند، دوستان ایتالیوی من به سن خبر دادند که مرا هم در برلین جزمید هندی.
 یک زوج از دوستان آشنه کلتوری که مرد کمیاب دان و خانه ای در شهر داشت، او و زنش تاختم جنگه مرا مخفی داشتند. بعداً در وین در سبک دستگاه فلم کار پیدا کردم تا آنکه در اپریل ۱۹۴۵ بنا به سفارش وکیل عمومی مونشن، یک قاضی مستنطق وین، به بازجویی من پرداخت.
 - چرا وکیل عمومی مونشن -
 - معشوقه اش از مونشن بود. آقای هولند از طرف زبیلی به برلین آمد و اوراق غلط را زیر نام لورید و به دست آورد. ویکتوریا همان اوراق غلط بر برلین رفت و ده سال تمام را آنجا سوری کرد تا آنکه پدر تونیو را دید. همان بود که زبیلی پیکاره گی ناپدید شد. چون در مرگ تونیو ترنیتی او

از خودم پرسیدم:
 - چه ساعتی زبیلی، همیلیونرتنی را به قتل رسانید؟ چرا حقیقت را کتمان میکند؟
 باغ افتید و در جوار قهوه خانه کثیف بود. بریلا ی. یک پل ایستاده بودم. زبیلی من در دزدی بی - پنهان آب نیتا داشت. آنجا آرام بود، چنان آرام که انگاشتم فقط من در جهان هستم. من محوطه بیست و دزدی خروشان بودم.
 از خود بیخود بودم که صدای شرفه باها توجهم را به خود معطوب داشت. آهسته سرم را در دوردادم. او در برابرم قرار داشت، چنان نزد یک که دستم میتوانست به او تماس کند. آن یک رویا نبود. تا - تیزی نبود. بیهوشی نبود. او بود نفس میکشید و رویش چون برف سفید میزد.
 زبیلی بود، زبیلی لورید و.
 وی فریاد برآورد: «شام خوش مزینم!»
 او بالا پوش و موزه های پشمی به تن داشت، بلافاصله لباسش را روی لبانم گذاشت. لباسش سرد بود. - زبیلی را به سوی خود کش نموده. گفتم:
 زبیلی تو، تو! ...
 او که صدایش یک زاماجدی مثل همیشه بود، بنا استغهام پرسید:
 پتراندا توقصه نکرد؟
 نفس عمیق بیرون آورده. گفتم: چنانچه چیز را قصه کرد. راستی تو همیلیو ترنیتی را کشتی؟
 زبیلی جواب داد: بلی، من یک گوشواره ام را در

سرم را جیبم دیدم. مکرا آهسته زیر لب زمزمه کرد: دوست دارم!
 - زبیلی، تو قاتل دو انسان هستی.
 - هولند، هولند ... من دین دنیای بی پنهان فقط ترا دارم، و مریخش!
 گفتم: مگر دیوانه هستی، چطور ممکنست یک قاتل را دوست داشت.
 به گله شخی کودکانه اصرار کرد: من جز دوستی وصحت تو چیزی دیگری را نمی شناسم. در حالیکه چشمانم به چراغ های زیر پل و کفایت جوار آن بگونه نامشروع چسبیده بود، پرسیدم: تروستی ترا روزگار که در قناری ((واکتر هایل)) رفت و آمد داشتی، مشفاحت و نه؟
 جوابم را نداد و گفت: سگرت داری؟
 نباید سگرت دود کی - چرا؟
 - تو قلب ضعیف داری، زن قاتل با تلب ضعیف!
 تا کبیر سگرتی برایش پیش کردم ...
 زبیلی با ششوزده کی و دلهره گفت: قبل از آنکه مرا پیدا کنند، تو باید اینجا بروی راستی من همانوریکه قتل اتفاق افتاد، به موشن پرواز کردم. او در حالیکه دود سگرت از زبان سوراخ های بینی اش بیرون و بهوا بلند میشد، گفت:

خدا با عاشقان است

منزل فراموش کرده بودم، شاید آنرا یافته باشی.
 به ادا حریفهایش گفتم: بلی زبیلی، در بازی یک کوچ فرورفته بود. آنرا با خود داری؟
 - بلی!
 - پس بده.
 بلا درنگ آنرا از جیبم بیرون آورده، روی کف دستش گذاشتم. تشکر کرد و آنرا گرفت. دستانش مثل یخ سرد بود.
 گفتم: بیبا!
 پرسیدم: کجا؟
 - در ورا زاینجا، نباید ماری بنند.
 تصور کردم که با انبوهی از تختل در عالم خواب و رویای سنگین، رویایی که بزرگ و بزرگتر میشدند، پیوسته بودم.
 -۱۶-

ازله های تنه که به استقامت زبیلی قرار داشت، فرود آمده هد نهال زبیلی در حرکت افتیدم. اها سرفه میخواست خوش زبیلی پرساند. آنسو تر، ساحل بچشم میخورد. قیانه زبیلی از نوظ وحت واضطراب چون گچ سفید نمود. آب دریا فوفا داشت و من پنداشتم که در میان ده ضهارتاییدم.
 چشمم قیانه های ما برای هدیدگر لحظه به لحظه غیر قابل رهت شده صرف. زبیلی آنم نبود. کان گفتم: مرا بیرون هولند!

داشتند.
 - چرا میدانستی؟
 - نه ... باتا کید گفت: باور کن دروغ نمیگم ...
 دین میان موز غول پیکری از فراز پل عبور کرد. پل اندکی لرزید و زبیلی خودش را در آغوشم رها نموده، گفت: دوست دارم هولند، محبوب من!
 -۱۷-

در دنیای فکر با خودم به گذشته ها سیر نمودم. بیاد آمد که با پتراندا نارنجک دستی سون گودال ها، باعث قتل پنج مرد شده بودم. در نتیجه فقط یک سند از آنجا یافته بودم، با خودم گفتم: مرگ ترنیتی هیچ اختاری به زبیلی بار نیاورد، سلما! هیچ قتل مایه افتخار نیست. و او را عاشقش بودم.
 اما آن مرد به او دروغ گفته بود. آدم وقتی قتل میکند، هیچوجه دلیل نهد قوی نمیتواند داشته باشد. اینکار فقط مستلزم یک تصور بی خشم می باشد.
 با خود اندیشیدم: شاید یگانه دلیل نزد زبیلی این باشد که ترنیتی در عشق نسبت به او خیانت نموده، اما اکنون که مرا اینهمه دوست میدارد، چرا از محبتش سرباز زنم، چرا بدست فراموشی سپارم، باید او را دریانت. ماکه قبلاً در عشق و محبت همیدگر احساس آرامش و خوشبختی مینمودیم، چرا باز هم این چانس را از دست بدهیم؟ من پنج نفر را کشته و زبیلی به دوفتر منم است.
 این کلمات نواز شرکانه و سوار از محبت زبیلی که: ((دوست دارم، هولند، بخدا دوست دارم)) مرا از دنیای تصوات و خیالات چند دقیقه ای ام بیرون آورد. با خود گفتم: باید به پایان ماجرا رسید.
 زبیلی ادامه داد: همیلیو ترنیتی اصلاً به خاطر پولیس را در جریان نیکداشت که با او نشدیده دریافت دست یازند. در حالیکه خنک تم را میبزداند. گفتم: ادامه بده ... باید حرف زد، همه حرفها را، همه گفتنی هارا.
 - من در مرگ پیشو قصر نیستم، این فقط اتهام محبت می تواند باشد.
 - او اینرا میدانستی؟
 اوورد پیروی بود یاول، ... او ترس داشت وقتی آدم خوف و اضطراب شدید داشته باشد، نمی تواند درست تمسقل نماید. اوگت که بزودی در زالسبورگ قتل با من ملاقات میکند ... با هم قرار گذاشتم. درست ساعت ۱۶.
 - او ترس ساعت ۱۶ را پیشنهاد کرد؟
 زبیلی جواب داد: او چنین فکر میکرد که ایسن فقط یک دام میتوانست باشد، اینووی یک ساعت قبل، یعنی ساعت ۱۵ آمد. او مرا به کتابخانه منزلش رهنمایی کرد.
 دین هنگام رنگ تلفون صدا آمد.
 - تلفون کننده، چه کسی بود؟
 - پولیس، غیر قابل تحمل بود. بایست آن - اتفاق قتل پیش می آمد.
 - اکنون اینجا در هتل زنده گی داری؟
 - بالاخره بایست جایی برای بود و پلش داشت.

اینووی هتل ایسکلیزور را برای اقامت ترجیح دادم.
 زیر چه نامی؟
 - زبیلی لوریدو!
 آری، من با معشوقه و محبوب همدل و همزمان وهم تنم تا آخر نتوانستم به این رایش که نام اصلی او زبیلی نیست، بی بیوم به او گفتم:
 یک عکس ترا به پتراندا نشان دادم. او ترا شناخت.
 - او ترس پولیس خواهد رفت؟
 - هنوز نه!
 - چرا نه؟
 - من باید به همه چیز بنده زبیلی، به اینکسرانجام مرا چگونه یافته ای ... هتل های - زالسبورگ را در نهال توتفون کشیدم. در هتل پتراندا توشدا بود. تردد، نگرانی و دلواپسی عجیبی در زبیلی به ملاحظه میرسید؟ با ترس دگت: من در - حالت بدی قرار دارم، هرگاه مرا نشان بدهی محبوبم.
 گفتم: کجا معلوم که پتراندا نشانت بدهد. او اینقدر اندمن کجا بسر میبرد. بعد بالحسن



ارامتی گفتم. چون به کمک تضرورت دارم نسبت بتوشقی بی پنهانی در قلم دارم. هرگاه یک عشق راستین در میان نمیبود، علی الرغم حساس بودن وضع بخصوص، اینجانب میبودم. برای اینکه ترا مطلع داشته باشم، اینک در برابر تو و نزدت قرار دارم. در زیر این پل، درین سرمای کشنده در کنار اینهمه کفایت، انتخاب راه باتوست که - بدست گرداب حوادث مراد لرین زار رها میکنی. هم دستم را میگیری و سون گلشاه خوشبختی وضع روانی نابه سامانی داشتم. انتخاب که امین راه مکن و بهتر بود، آج که بعضاً عشق ها چقدر هولناک مخوف و شیطانی میباشد.
 ... و کلمات شیون و وصیت امیز زبیلی که دوست دارم ... دوست دارم، ((خدا با عاشقانت)) بهم در گوشه طین می انداخت و مرا در انتخاب این راه دشوار گذشتن ها پذیرفتن از عشق که به پختگی رسیده بود، بیشتر باین بست مواجه ساخت.
 ازله ها بسوی کوازیل در حرکت افتیدم.
 زبیلی آهسته پرسید: تصمیم ات چیست بر ایدست - پولیس میسپاری یا؟ حرفی نزدم. سخنانش را - دنبال کرد.
 - فرار نمیکنم، خودم را مخفی هم نمیکنم. لطفاً ورق بزیند

سرنوشت «مدرن تاکینگ»

۴۳ میلیون ریگارد دیتربولن و توماسی اندرسن در جهان بفروشی رسیده است

حالا دیتربولن میخواهد قتل جدید پیروزی را فتح نماید

سرنوشت موزیسین های دوگانه * آلمان غربی گروپ ((مدرن تاکینگ)) چطور شد ؟ چرا آنها با هم کسرت اجرا نمیکند ؟ بلانهای دیتربولن و توماس اندرسن در آینده چیست ؟

این دو دیگر موالات است که دوستداران موسیقی آوازخوانهای دوگانه * آلمان غربی مطرح میسازند * علی الرغم آنکه گروپ ((مدرن تاکینگ)) ازهم پاشیده است ولی فعالیت های هنری دیتربولن و توماس اندرسن بطور جداگانه ادامه دارد و هازم هر دو در مرکز توجه منتقدین موسیقی قرار دارند *

طرفداران موسیقی ((مدرن تاکینگ)) نه تنها در آلمان - فدرال بلکه در ایتالیا ، اطریش و کشورهای سوسیالیستی حتی ایالات متحده و انگلستان موجودند ولی گروپ مذکور هیچگاه در جمع ده ((گروپ داغ سرشناس)) Heal - Parade جهان جای پای برای جشن بازنه نمودند *



دیتربولن و توماس اندرسن همواره با یک بازوگان ها تفریها یکسال قبل خانه بی رادر ساحل بحر خریداری نموده و خانواده هابریک دارای آپارتمان جداگانه ولی حوضهاغ شتوک اند * هرگاه دیتربولن هبای زیاد نصیحت حاضر بود تا بیشتر اوقات تفرات خود را در آنجا در زمینه * که بعد از جدایی از توماس اندرسن گروپ Blue System ((بلوسیستم)) را ایجاد نمودند * در سال ۱۹۸۶ آنها گروپ جدید دیتربولن دوویسن آلبوم موسیقی خوش را بنام ((حرارت جسم)) Body Heat برای دستار ایش آنفید *

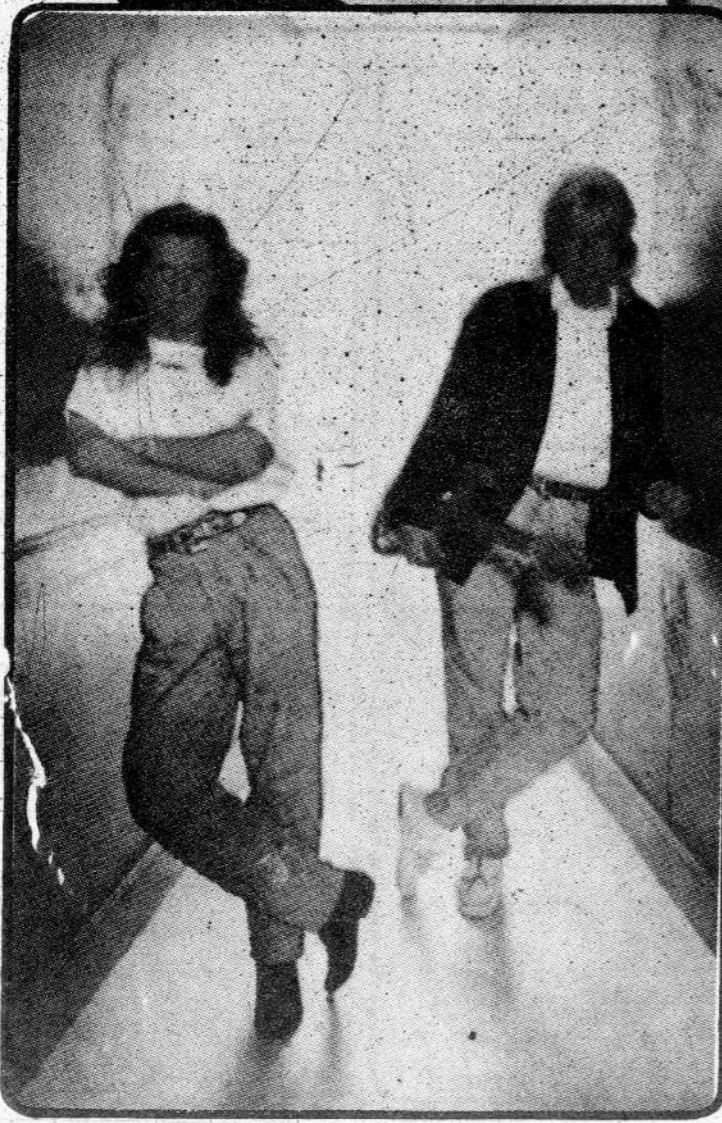
حالا بدون رفیق عصی مزاج خود توماس اندرسن دیتربولن صدم است تا جلوی تازد و قتل جدید پیروزی را فتح نماید * او

چطور شدند؟



گروپ همیشه باقی ماند تا شش ماهه * آنرا از هم پاشید * دیتربولن میگوید : ((اندرس همیشه ۴ الی ساعت ناوقت از بده برای ثبت ریکارد جدید به سندیومی آمد این عمل او برای مانیر قابل تحمل بود و هیچ گروپ دیگر در چنین وضع نمیتوانید موفقیت بدست آرد * همیشه مشکلا جدید زاده میشد حتی زمان ثبت تلویزیونی * چرخش در روابط ما زمانی بوقوع پیوست که برای توماس چیزهای دیگر پراهمیت تر از همکاری در ((مدرن تاکینگ)) گردید دیتربولن معتقد است که در جدایی ((مدرن تاکینگ)) قبل از همه مقصر اصلی همسر توماس ، نورا است *

قبل از معرفت با نورا ، توماس کاملاً انسان دیگر مستقل بود * ولی بعداً همه چیز وارونه گردید * طور مثال باری در حین ثبت صدیقی ، توماس همه چیز را رها کرده با همسرش به میلان ایتالیا برای خریداری -



کلکسیون لباس شای زنانه سفر کرد * همچنان وی به پرنس کوچک شهادت یافته بود که در ((آسمان هفت)) می زیست *

هرگاه اگر ما خواستیم سفرهای کسرتی به دور جهان بشل ((سکر پوئس)) (Scorpions) داشته باشیم لازم بود تا وی پنج - روز بعد از وقت موعود بوسله (پیکا معمولی) ظاهر و آماده گردد *

آری ، بولن بخانه موزیسین و پرودیوسره سکوی پروزی تکیه زاده است * ((انقام آواز اندرس)) باعث ایجاد گروپ ((بلوسیستم)) یا ((سیستم آبی)) گردید که ارمغان آن زایش دو آلبوم است و فعالیت بگیزانش در این راستا باعث قرار گرفتن وی در بین سرشناسهای موسیقی آلمان فدرال گردید *

کارهای بولن به صفت پرودیوسره ، آوازخوان های چون (سی . سی . کی) و بریت نیلسن را به شهرت رسانید و خود دیتربولن افتخار می نماید که به آنچه دست یاننده ((که هیچکس بدان نایل نگردیده است)) ساخته های او شش بار به شهرت رسید ولی خودش دو زمینه * فرآورده های موسیقی اش خوشبینانه قضاوت نمی کند زمانیکه پای شهرت بیلتس بلیتل هادرمیان باشد *

او معتقد است که از نقطه نظر موسیقی امکان آنرا در تاسا به گروپ سهدنی (ABBA) ایبا نزدیک گردد *

((گاهی بمن میگوید که بسیاری از آهنگهای ((مدرن تاکینگ)) شبیه هم اند من برایشان میگویم تا به نام چیزهای که در آلبوم است نظر افکنند * فکر میکنم مهم آنست که وقتی رادیر ، ساخته های مرا پخش میکنند شنونده باید تا فوری آنرا بشناسد * مجله شیگل زمانی نوشت ((بولن ضعیف دوستدار ایش را روشن قلب آنها را قوت می بخشند *)) چنین قایسه را من دوست دارم * من طرفدار صلودی های روح انگیز هستم که به انسان نیروبخشند *



دشمنان دشمنی

دیارانې یا مینې ډولونه

یارانه یا مینه د انسان د پناهه گونو خوا سو په وسیله په پناهه ډوله پخو نندار شوي ده . د لاسي د حس په وسیله د لمس کولو د شامسي د حس په وسیله د بوي کولو . د ذایقي د حس په وسیله د خپلسو . د باصري د حس په وسیله د لیدلو او د سامعي د حس په وسیله د اوریدلو مینه .

د لمس کولو مینه هغه مینه ده چې په ښاري سرویسونو کې د گټې گونې لمبرکته د لاس په لگیدلو سره منع ته راضي . د ډول لاسي مینه په دغه لډوي کې ډیره ښه انحصار شوي ده :

لاسدي زما په لاس ټکر شو
په دې خبره چې یاري د سره کړه
د بوي کولومینه هغه مینه ده چې د بوي په وسیله زړه ته لاره
پیدا کوي . په دې مینه کې مین د مینې د زلفو په بوي پسې لیونی وي
لکه چې وايي :

داسې د یار د زلفو پسې دي .
که د زار په ښار په کوڅه راغلی يم

د خپلو په وسیله مینه هغه مینه ده چې د شونډو او وږی په وسیله
د زړه صفد وچي ته ننوي . او تر ټولو خوزه مینه ده دغه ډول
مینه د اېس کرم د خپلو په وخت کې رامنځ ته کړي . لکه چې وايي :

ستاله نري زې قربان شم
چې اېس کرم دې پري خاڅه مین دي کړه
بله مینه د لیدلومینه ده . د مینه د سترگو له لاري زړه ته سرور
ښکاره کوي . چې د نجونو ښوونځيو تومخ د ډول په یونظر مینیدل
ډیر لیدل کړي . په دې هکله پاملرنه وکړي دغې لډوي ته :

په زهر و سترگوراته گوره
پې شرمه شپه یاري نه د سره کړه
اوله مینه هغه مینه ده چې د غوږ وټوله لاري زړه ته ننوي .
دغه مینه په رسني دفترونو کې د تېلفوني مینې په نوم هم یادوي . لکه
چې وايي : په تېلفون کې راغز یزه
زه دې په تشه غږ یدامینه په

اوزد د خلكوله نظره

- د نېغو اوزده نوکان د بېکاري علامه ده .
- د نارینه اوزده وښتان د نني . تېلي او کوڅه گشتي ثبوت دي .
- د اوزد او ډیر خوښو سرچینه ناپوهی ده .
- د تېري کولو لاسونه تل اوزده وي .
- سري باید پښی له خپلی پر ستنې اوزدي نه کړي .
- اوزده بې تونه د سوبه او شر وپو غښلو په وخت کې په خپله تجربه کړي .
- او اوزده زېره اېو الفرج د سوري د کلاسيک ادب مشهور ليکوال داسې بيانوي : (پوتن په کتاب کې ولوستل چې ډیره اوزده زېره د حماقت علامه ده . په دې وخت کې یې خپل لسان ته پسه هنداره کې وکتل او وی لیدل چې دده زېره هم له حد نه زیاته اوزده ده . هاخوا د پخوا یې په بیاتي پسې مخ وار اوه . خوبیا تاسې یې پیدا نه کړه . وروسته یې خپله زېره په موتی کې ټینگه ونيوه . اوله موتی نه راوتلی زېره یې د ډیوي لمبې ته نيز دي کړه . کله چې زېره اورو اخیست نو د اوز په لمبه باندې د نوموړي لاس وسو اوله ډېري نه یې لېري کړ . په دې وخت کې نه یوازې دده زېره وسو - خپله . بلکې مخ یې هم ورسره وسو خپله . وروسته له دې پېښی نوموړي د کتاب په حاشیه کې ولیکل چې :
- د اخیره رښتیا ده . لکه چې په ثبوت رسیدلی ده .

پسرلی په لنډیو کی

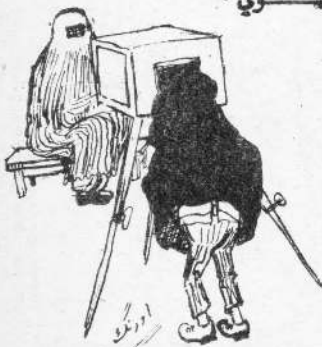
اشپزان شخصي غاري گسرخسې
وخت پسرلی شو شنه بالک به بخوښه
بهاره بکله مسی خوښی زړي
چې تاکی خورمه شنی شوتلی ډانډ یگونه
په شنو شوتلومي خوله شنه شوه
اوس په په شنو شونډو د یار سلام ته محبه
د پسرلی په وخت کې راشه
ما به اوسل کی سړي ملی توبلی وینه



د سرگرم له پېښو څخه

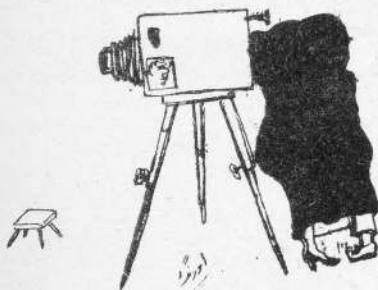
يو خو غلا شوی و چيزی

— اد بي غلا دي او بانوگارد ي .
— جيب وهونکی دوه پوله دي .
يوهغه چی به گټه گونه کی دخلکو
جیبونه وهی . اول هغه چی
د جیب به محای پردی مضمونونه
وهی .
— غل یوازی بیسی او سامان
پتوي . خواد بی غل انسانان
پتوي .



پسرلی

پسرلی له دري برخو (پسه -
سر - لی) خخه جوړ شوي دي
دا په دي مانا چی به دغه موسم کی
بارانونه پریوړی او چی بارانونه پریوړ
شی . نوبه کوچوکی ختی اولای -
بید اکیزی . دغه لی (لای) پیر
بله د زار ه بنار به کوچوکی د سړي
په سره راوړی چی له همدی
کیله له (په - سر - لی) خخه
پسرلی جوړ شوي دي .



په بنار کی ناروغان پیر دی . که درملتونونه

د ورستیو قیقوشمیرنواولتنو له
مخې خرگنده شوي ده چی په
بنار کی له ناروغانو خخه درملتونونه
پړوي . خوافسوس چی د ناروغانو
د نسخی داروکی نه بید اکیزی .

سرپرست رئیس

د راد یو جریدي پرله بسی داستان :
لومړي برخه

د جریدي د پرله بسی داستان خوز ولوستونکو
سلام !

په دي هیله چی د ژمی په سر ه هواکی له سینې
خرسید لو . بزوي بهید لو او د اکثره د تللو له ناروغیو
په امن اوسې د دي اونۍ پرله بسی داستان پیل
کوي : « لاند موزیک تاسی به خپله وڅیروي »
راوی : هغه وخت یی زموږ ریاست د پتاتو
سپینولو د مستقل ریاست په نوم یاد او ه وروسته د -
پتاتو سپینولو کمیته شوه . او اوس نه به هیڅ چی نوم
په یی خه شی وي ، بلکه چی ماتقاعد کړي دي او په
خپل کورکی پتاتی سپینوم .

خداي می دي غاړي نه بند وي چی د خوشلیزو
خبره ده . بلکه چی په هغه زمانه کی له پتاتو خخه
د چیس جوړ ولوسعت زموږ په هیواد کی منع ته
نه و راغلی ، او که راغلی و نوله همبرگ سره یی لا -
خپلوي نه وه کړي ، که خه هم په دغه ریاست کی له
پتاتو سپینونکو ، پتاتی خوږ ونکی پړوو ، خو ورځنی
کارونه به د ویره په چپه چوستیاکی سرته رسیدل چی
حتی د پتاتو خوږ لوبه وخت کی به د جا د خولسی
خر بهار او ش بهار هم نه اویدل کیده ، تردی حد
چی سړي به فکر کاوه د ژوند یو هدیره ده . « پسه
دغه محای کی یو آرام او غمگین موزیک وڅیروي »
خوله ورځونه یوه ورځ دغه له مود و راهیسې
وید ه ریاست سمد لاسه راوین شو .

ریاست هغه وخت دوه مرستیالان لرل ، یو
اداري او بل هم فنی مرستیال و . موز د خپل
پخوانی رئیس په لیږی کید ونه یو خبر شوي ، او که
دغو دوه مرستیالانو د ریاست د جوکی له پاره مامور
رین نه وای راوین کړي ، نوترو کال پوري چی بیا د
تشکیل او تعییناتو ساه په موسسه کی چلید له څوک
د رئیس په برطرفی نه خبریدل .

لومړي اطلاعیه چی له دغی پېښی وروسته په
د فېر و نو و کړید ه ، زموږ اداري مرستیال د ریاست
له مقام خخه صادره کړي وه .

هغه محان د ریاست له بنسټ ایښود و څو خخه باله
او هغه د جا خبره چی له فنی مرستیال خخه بسی
د جوکی دوه دري توشکی زیاتی نړي کړي وي ، په
اطلاعه کی راغلی وو چی ، « له دي وروسته ریاست
ست تولی چاری به اداري مرستیال پوري اړه لري ، -
حتی که څوک وڅواري چی له د فتر خخه د بانسدي
بسوار توکړي ، نوموږ او مکلف دي چی د دي کار له
پاره د سرپرست مرستیال اجازه ترلاسه کړي . »

کله چی فنی مرستیال له دي موضوع خبر شو
نود ژمی په سر ه خله کی یی ماغزه و خوتیدل . په
دغه ورځ فنی مرستیال تر غرمی پوري خپل دفتر ته

ننه نه ووت . او د باندي د ریاست د مقام تر مخ کښته
پورته تاوید ه ، هغه دي ته سترگی په لاره و څی
کله به اداري مرستیال د ریاست له جوکی پاخیزی
اودي به په جوکی پښه اړوي .

اداري مرستیال هم د ویره یی خبره نه و .
— اخلاص مند انوی اطلاع ور رسولی وه ، اوله دي بسی
خبر کړي و چی فنی مرستیال ورته به کمین کسې
ناست دي . تر غرمی پوري د جوکی له ویري حتی
خپلونیږ دي د دوستانو ته هم راپورته نه شو ، او محان
یی په جوکی پوري نښلولی و ، که دي پوهید لا ی
چی د پیرچای خښل به یی د باندي وتلوته اړ کړي
نوبه هغه ورځ به یی هڅه جاي نه و خښلی . کله
چی غرمه د پنځو د قیقو له پاره د باندي ووت ، بیا
د سترگو په رپه فنی مرستیال جوکی ورغښتی و نیوله .
د فنی مرستیال لومړي کار د او چی د ریاست
سکرتر ته یی د متحد المال مکتوب د صادر ولوا -
و کړ . په مکتوب کی د اداري مرستیال اطلاعیه په
پاڼه رد شوي وه . اونی مرستیال محان د ریاست
کلیل اعلان کړ . کله چی اداري مرستیال په
د هلپزکی له پېښی خبر شو ، دننه د فتر ته بسی
د ننوتوږ ه پښه نه کړ . او خپل پخوانی دفتر ته لاړ .
پنځم د قیقو په لانه وي تیري شوي چی د فنی
مرستیال متحد المال یی ورته پرمیز کینود . اداري
مرستیال چی د مکتوب په پای کی د فنی مرستیال
لاسلیک ولید ، یی له لوستلو یی مکتوب په لاس کی
ومروږ ه اوباطله دانی ته یی ورگوزار کړ « په دي محای
کی دي په خپله لوستونکی یوم هڅ او وپروونکی موږ
زیک وڅیروي »

دوي د وار ه پوه بل مخامخ نه سره ورتلل ، خو
تر شای یی یو د بل سیوري ته اورا چاوه ، په خپله د -
ریاست کارکوونکی هم دوه پلې شول . یوي پلې له
فنی مرستیال سره سرخوخلوه . اولی پلې له اداري
مرستیال سره ملاتړلی وه .

تر مازد یگره پوري د وار ه مرستیالان په برابر ه
توکه د ریاست له صلاحیت خخه برخمن وو . خو
مهغه دوه چی سباته به کوم یوله بل خخه مخکی
کیزی . اداري مرستیال هوشیاري کړي وه او پریوړ
ته یی ویلی وو چی د سهار په پنځه بجی کورته ورسی
راشی . خو فنی مرستیال له دغی پتی نقشی نه خبر
نه و . خو اړ کوتی به اووه بجی تکی نیولی و . او
د مامورینو له راتللو د مخه یی محان ریاست ته را -
ورسواوه . کله چی د ریاست تر مخ له تکی کښته شو ،
وارله وار یی له څوکیدار نه وپوښتل :

— له مانه مخکی خوه څوک نه وي راغلی ؟
— اداري مرستیال سهار د ملا اذان په وخت
راغلی و زه ویدم راوین یی کړم
بیامی د روزه ورته برانستله .
باتی به بله شماره کی

ای مردک خپله

ای مردک! بدین هیکل زشت
 و س مو
 تاچند بد نبال زنان می روی
 هرسو؟!
 نبود بخرابات چو توشله
 و پرو!
 نی شکی تو زیباست نه رفتار
 تو نیکو!
 شم است بدین چهره شدن
 واله و عاشق!

ای مردک فاسق!

XXX

گوش تو چو بولانی ولبهای
 تو کرده.
 چشمان تو چون تشله و بلسک
 توفشرده.
 دندان تو چون تیشه ورننگ
 تو چو مرده.
 چون پشت زنی گیری زنی
 گام شمرده.
 درخیل زنان تنه خود را کنی
 تیلسه.

ای مردک خپله!

XXX

باآنکه دوزن داری و داماد
 ونواسه.
 روشن شده چشم توه سیمایی
 کواسه.
 باریش سفیدی تویی نقل
 ویتاسه.
 چشمت بدر آید چو زنی بینی
 زکاسه.
 ناخانه اش او را کنی چون زنگلو
 دنبال.
 ای خورد کلان سال!
 ارسال: نروع و فوج

هفتاد روپیه خام

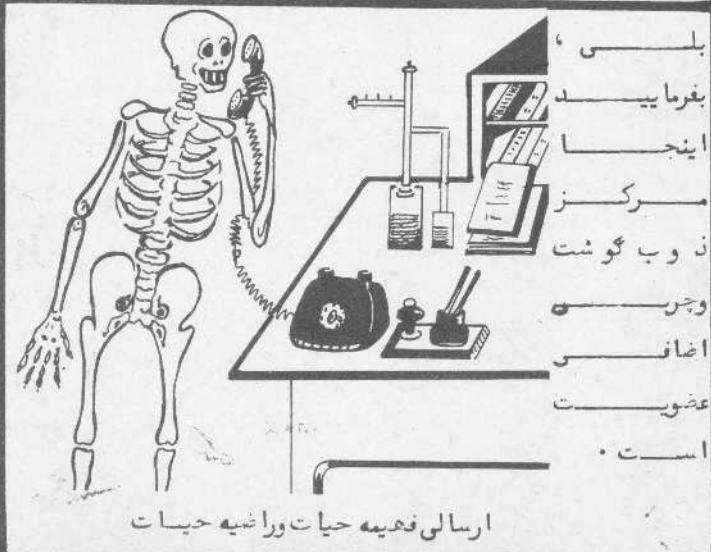
کیسه بری گداز جستجوی
 مرد لوکس و پولدار بود او را
 در روسی پیدا نمود و به -
 بسیار زحمت خود را پهلسوی
 آن مرد رسانید و جیستر را
 برید و دید که هفتاد افغانی
 دارد و بسیار حکر خسون
 شده در همیا وقت مرد
 لوکس گفت: او برادر چسرا
 ایقه شور شور می خوری کیسه
 بریلا فاصله جواب داد: -
 همراي هفتاد روپیه خامست
 بسیار گپ ترن!



نکته‌ها

لتمان حکم را گفتند ادب
 از کی آموختی، گفت از آنجده
 شاگردان مکاتب که حاخوی شان
 در سینما عا گرفته میشود.

- سر باشد کلاه قیمت است.
- تنه‌تیش که زیاد شدن رخها
 بلند می رود.
- گوشت بی حکمت نیست
 و شلغم بی علت.
- ارسالی: احمد فرید خزاعی

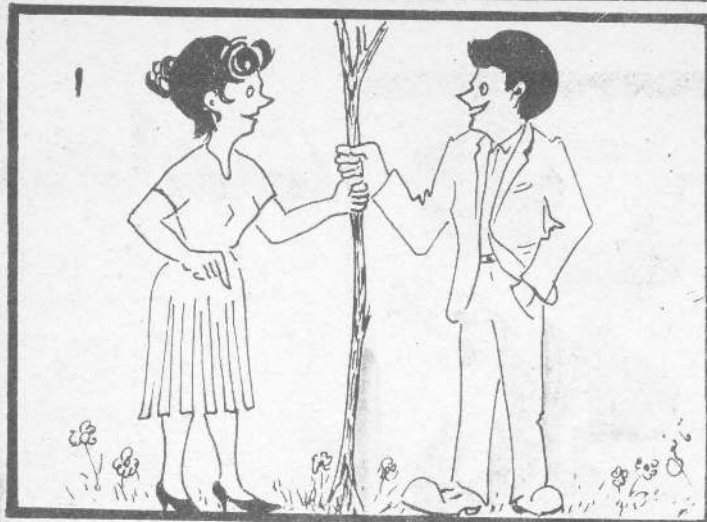


خواهی نشوی رسوا!
 هم رنگ آمرت باش.

اطلاعیه ملی بسی

چون از دحام نفوس در شهر
 کابل زیاد شده است و موترهای
 ملی بس قطعاً نمی توانند در
 انتقال موفق شود، لذا به خاطر
 کمک به همشهریان گرامی هیئت
 رهبری ملی بس تصمیم گرفت که
 موترهای تیلو در آرا در لیسن
 های خود به کاراندازد.
 بناً قبلاً به آگاهی عمومیتان
 باشعامت و دلیر رسانیده میشود
 که اگر در تابستان گرمی کردند
 و یاد رزمستان خنک خوردند و مریض
 شدند به ما عرض نیست.

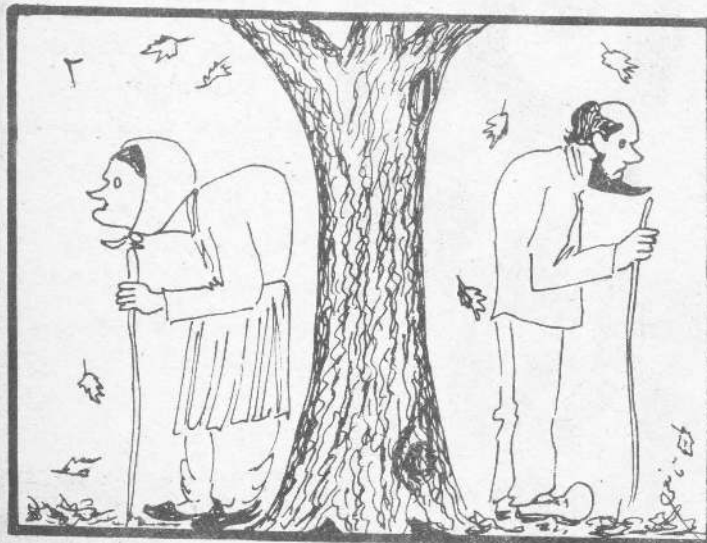
قهرمان کم خورگی



مستری گارسون را صد از د
و فرمایید يك خوراك برنده داد
گارسون برسید :
- قربان مرغابی خوب است؟
- نخیر... من زیاد
غذا نمیخوم .
- مرغ بریان بیارم ؟
- نه ، زیاد است .

- خوراك كیوتر چطور ؟
- نخیر... خیلی زیاد
است .
- در همین موقع از میز معلومیس
يك نفر گارسون را صد اگر د گفت :
بنتراست برای آقا يك خوراك
مگس بیارید !!
ارسالی : سلیمه و سمیره راسخ

دلیل منطقی



يكی از روزها معلم به شا -
گردانش گفت : امروز برایتان يك
سوال علمی دارم ان اینکه اگر
من يك سكه پنج انغانگی را در این
گیلاس که در آن مواد کیمیایی
موجود است ، بیندازم آیا سكه
از زمین میروند و یا هیچ واقعه رخ
نمیدهد ؟ اولاً فکر کنید و بعد
برای نتیجه را بگویید ، يك شاگرد

فورا جواب داد که : هیچ واقعهی
صورت نمیگیرد . معلم گفت :
جواب درست است ولی اینوا بگو
که چطور به این زودی خواستی
جواب را بگویی ؟ شاگرد گفت :
بخاطریکه اگر سكه از زمین میروست
شما تران میباید اخیید .
ارسالی : میرویس کمین

چندک

ابرو باد و مه و خورشید
و قشک در کارند
تاتوکاری به کف آری و رشوت
نخوری

ارسالی : محمد عمایون

تازنده ام لطف خود از ما مکن
در رخ .

بعد از مردن تیل و نسان
به درد نمی خورد .

XXX

دوبه روز است که یام نیست
بیدا .

مگر پوره شده رفته گد امها ؟
ارسالی : باقی عمیله من عزیزی

خانم: یوسف بیچاره چندر
بد بخت است! از یک عم خلاص
نمیشود که عم د بگره سرافشش
میاید . اینه در هفته قبل موشر
بعد بدش تصادم کرد ، سه روز قبل
خانه اس حریق شد و علاوه از د و
روزه اینطرف است که زنش خانه
راترک کرده و خانه بدوش رفتند
است .

آیا بد بختی از این بیشتر
میشود ؟

شوهر بلی عزیزم ، بد بختی
بالا تر از این هم میشود و آن وقت
است که زنش بعد نظر کشند
و دوباره به خانه برگردند .



از بهار تا خزان در انتظار معشوقه

شجاعت

گویند در جنگ جهانی دوم بین آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها هیتلر رویه منسوبین قوای مسلح خود کرده گفت: هرکس بتواند بیرون فرانسه را نزد من بیاورد، برایش جایزه بزرگ خواهم داد. چند روز بعد عسکر لاغر آلمانی بیرون فرانسه را بیاورد و هیتلر سپرد.

هیتلر خیلی خوش شد با وی دست داد و گفت: ای سرباز غیور! همین به تو حکایت کن که چطور توانستی بیرون فرانسه را اینجا بیاوری؟

عسکر لاغر آلمانی به ساده‌گی گفت: بلی صاحب باعسکر فرانسوی مشوره کردم، بیرون آلمان را دادم، بیرون فرانسه را گرفتم.

ارسالی: فریاد بوبل



از فرهنگ غم‌شریک

- × تلیفون
- بخت‌ترین وسیله برای ناراحتی و مزاحمت دیگران
- × میز ماموریت:
- یگانه جای پوره کردن بیخوابی‌ها
- × رستوران:
- جای که بعد از رفتن به آن، مجبور استی به شفاخانه هم مراجعه کنی
- × تلویزیون:
- وسیله‌یی که با دیدن آن مجبورستی بخوابی
- تعیه کننده: تسرین وحدت



شکند

هرکس بظرفی سرخود می شکند بیگانه جدا دوست جدا می شکند گریه سرش میشکند عیب نیست آن آدم عوشیا ر جرمی شکند حالا که سرش نشکست است بیجا وین قامت سرش نخمید است بیا

اعمار شفاخانه متکی به نظریه مسوول صحت عامه باید در محل آرام دور از شهر پلان گردد، اما نسبت نداشتن راه های ترانسپورتی وعدم عراده جات کافی به نظرم بهتر خواهد بود تا این اقدام در مرکز شهر عملی گردد. حینکه موقع به ابراز نظر مسوول اقتصاد شهر رسید، بلا درنگ ادامه داد و میگوید: بهتر خواهد بود تا به خاطر جلوگیری از مصارف بی لزوم روغنیا عراده جات کارکنان شفاخانه و به خاطر رسانیدن ادویه و خوراکی به شفاخانه، با آنکه ادیت های شعری در شهر بیشتر برای مریضان متصور است با آنهم تطبیق پالیسی اقتصادی شعر بهتر خواهد بود تا شفاخانه در مرکز شهر اعمار گردد.

آرمالی شهر که به گفته های مسوولین به دقت گوش فراداده بود، بالاخره تاقتش تاق

ابتداء امر بخش پیلان گذاری ابراز عقیده نمود، تا اولاً این طرح خوب در ماستر پیلان شهر گنجانیده شود. بعداً در زمینه اعماران مطابق پلان اجراء گردد.

هنوز گفتار امر بخش پیلان پایان نیافته بود که کلید سخن را مسوول بخش صحت عامه در دست گرفته ادامه میدهد: قبیل از همه باید محلیکه در آن چنین شفاخانه اعمار میگردد تثبیت گردد. زیرا طوریکه وضع شهر میرساند اعمار چنین شفاخانه در مرکز شهر نسبت تردد عراده جات و تراکم کثافات دور از قوانین صحی بوده، باید برای اعمار آن محلی دور از شهر انتخاب گردد. در ادامه گفتار مسوول صحت عامه امر بخش ترافیک شعری بیغرض نمانده، سهم خویش را چنین اداه نمود: به اجازه محترمین: گرچه

بنابر تجویز مقامات شهر قرار بدان شد تا به خاطر سهولت ساکنین محل شفاخانه اعمار گردد. بدین منظور فیصله گردید تا جلسه وسیع پلانی به اشتراک همه مسوولین در محیط در شهر دایر گردد.

عمان بود که در عفته بعدی تدارک جلسه گرفته شد. همه مسوولین سر وقت معین خود را حاضر جلسه نمودند. یگانه اجنده که پیشنهاد گردیده، طرح اعمار یک باب شفاخانه مجهزتر محلی از شهر بود. بعد از اینکه منشی مجلس اکثریت آرا مجلس را منبری اجنده ذکر شده اعلان نمود، مسوول شعر بعد از گزارش مفصل پیرامون موضوع یاد شده جریان را غرض نظر خواهی صاحب نظران در مجلس ارایه نمود.

شکند



مه هم محصل هستم

محصلی در ایام تعطیل خود بھر مؤسسه بی مراجعه کرد تا کاری برایش پیدا کند، اما چیز باع و حش جابن دیگری برایش کار پیدا نشد، در باع و حش برایش گفتند که میمون ماهمین روزها مرد و تو باید پوست میمون را بیوشسی و مقابل چشمان بینند و گسان درد اخل پنجرهها مانند شادی دلقک بازی کنی، محصل بیچاره مجبور قبول کرد و پوست میمون را پوشید مابن طرف و آنطرف خیزک و جسنک میزد که ناگهان پنجره با بین بایش شکست و در اتاق زیروبالای یک شیر درند افتید و از ترس زیاد درکنجی خود را پنهان کرد، شیر آهسته به طرف او آمد و او را بوکشید، محصل بیچاره قریب بود جان بسیار اما شیر آهسته در گوشش گفت: غم نخور مه هم محصل هستم.

اگر ثابت شود که در مسیح مردم زنده می کنند، روزی در زمین هم مردم زنده می خواهند کرد.

در حقیقت راهی نیستی، طلای زانمی میتوان یافت. یاد آن ماهی خنسی پیدا اند که امروز بگفته زنده می کنند. میان انانی کدام تگسان میدهند، همیشه بازم رجورد رازد.

در برابر ابله های که از تک زدن بندید می آیند، یاد این خوب برداخته میشود.

ترجمه: حمید خراسانی

- × توازن: قلب به طرف چپ کیسه بول به طرف راست.
- × انسان که نسان طفل بدون آیند است.
- × بعضی از کتابها رود تسر از مو لنین خود کهنه میشوند.
- × زبان در مجموع کم هوش تر از مردان اند، و اما هر زن جداگانه هوشیار تر از هر مرد است.
- × کسی که جستجو میکند، یافت میشود.
- × در مورد کارهای خوب گذشته هم چیزی در روزنامه های خوب گذشته نمی توان یافت.

توازن



منطق دیوانه‌تی

یک نویسنده شوخ طبع تعریف کرد است که روزی دیوانه بی باشوق و شور زیاد مشغول باز کردن یک کلافه نخ بهم پیچیده بود است که دیوانه دیگری به او می رسید و می گوید: اگر به دنبال سرش می گردی زحمت بی فایده می کنی چون من آن را قطع کرده ام.

شده به نوبه خود ستم شایسته اش را درین خدمت علم النفعه ادا نموده، چنین ابراز عقیده نمود:

دوستان مسوولین شعبات مختلف شعرداری نظریات مفید شان را ارایه نمودند اما به نظرم بغیر خواهد بود تا نسبت عدم بودجه و تخصیص کافی در زمینه و از طرف دیگر به خاطر جلوگیری از مصارف بی لزوم الی تکمیل طرح ماستریلان شعری از اعمار و ساختمان شفاخانه جدید صرف نظر کرد. حین ضرورت مرخص داران میتوانند مرخصان خویش راه شعری همجوار عرض تداری انتقال دهند. همه مسوولین که از تدویر جلسه چندین ساعته خسته شده بودند، نظر امر مالی شعرا را ترجیح داده و مجلس را موقفاً به پایان رسانیدند.

سید امان الله "اشرفی"



همزشتينوارى

غزل يى په "بنکلا"

خرنگه شکلی کر

ليکونکى : ناروځ نسر د

د خيرادبي مکتب خانگري سپک همز د شاعر منل شوو سبب دى

د پښتو ادبياتو تاريخ د پير - روښان نهضت، تحکمه نشي هيرولاي چې دغه نهضت وکولاي شود پښتو ادبياتو د باره د بيا وړ تيا د گرا ت کړي او هغه ته د ودې پراخه زمينه برابره کړي.

خو هغه ته چې د حمزه د شعر - بحانگر تيا جوړ وي د هغه شعر د پورتنيو بحانگر تيا وړ يو واحد د فتر د چې يو د بل سره د حمزه په شعر کې داسې نه شلید ونکې اړ پکې لري چې که چيرې يوله نوموړي وصفونو څخه - د حمزه په شعر کې ونه ليدل شې سړي داسې فکر کوي چې د بل چا شعر لولى نه د حمزه.

پار محمد مغموم د حمزه د ((بهير)) په سريزه کې ليکې چې ((... تصور او غزل د وار و ته پښتون رنگه ورکول د حمزه د شاعري خصوصيت دى. د حمزه د شاعري نه که پښتون تصوف او ويشتې شې نو شايد چې د غزل يى هغه خوند پاتې نشي کوم چې تراو - سه برقرار پاتې دى لکه چې د هغه تصوف په اصل کې د پښتون ملت پښتو زېږ او شعرا واد ب د بېلگې د باره د غزل په جامه کې يو مسلسل او بې له جهاد دى))

لا رپيداکره . کوم شکلي انغو - رونه . تشبې کاتې او استعارې چې اوس اوس په پښتو شعر کې ليدل کېږي بې مبالغې ويلې شو چې د هغوي بنکلا تيز بنسټه لومړې حمزه په غزل - کې ايښې و . بې لهاد زلفوتستې به جا و د لسو لکه خو حمزه زما په برخه يى غزل کړ و د پښتو په ادب يى لري کې هر يو شاعر بحانته بحانگر تيا وړې د لود ي څوک په شعر کې صوفى . څوک عارف . څوک نازک خيال . څوک شه او څوک څه دى . خود به شاعر کې تصوف . نازک خيالى شاعر نه بنکلا او همدارنگه د ختيځې فلسفې رېښې بحاليد لى دى . ((زه چې حمزه غزل بول . متصوف . نازک خيال پښتون شاعر بولم دا خبره هم د - لومړي لعل د باره وړاندې کوم چې حمزه د ختيځې فلسفې معاصر و خيره د ه))

چينې څخه اوبه ورکړي د غزل رېښې يى تازه کړي او هغه يى په حقيقت کې بياراژوندي کړ . کوم خدمتونه چې حمزه پښتو غزل ته کړي په حقيقت کې پښتو شعر ته هغه خدمت دى چې هيڅ څوکسې سابقه نه لري او د پريزات د لاسل شته دى چې زما دا خبره ثبوت ته رسوي . خود اخبره هيڅکله په دې مانا نه ده چې تر حمزه د مخه پښتو شعر ته چا خدمت نه دى کړي څو کوم خدمتونه چې حمزه سرته رسولې هغه داسې خدمتونه دي چې تر پوره وخته پورې به نه يوازې پښتانه شاعران له هغه څخه بهره مند وي بلکه د پښتو شعر لوستونکي به هم له هغه څخه بې برخې نه وي . لکه په غزل کې د ((بنکلا)) عنصره يى داسې بحاي او وده ورکړه چې په هغه سره نه يوازې غزل بنکلی بلکې د غي بنکلا د شعر نور و قاليو ته هم

په همدغه بحالنه د دوره کې وه چې زموږ د پښتو ادبياتو په نړۍ کې ميرزا خان انصاري راوړيزيد او د پښتو شعر د يوه بې لا روښانه کړه او د ادبياتو د پرمخ تگ لري يى پيسلې کړه . که چيرې زموږ د پښتو ادب بې بهير په نه تميد ونکې لري کېد - ميرزا خان انصاري او کاظم خان - شيدا نومونه د پښتو غزل د بحانونو په توگه نشو هيرولاي . نوموړي ته د پښتو غزل د رسونکي په توگه او غزل رنگه کوونکي . پښتون کوونکي او په پښتو غزل کې د پرونو ورو صفاتو د ايجاد ونکې په توگه د استاد حمزه شينوارى نوم به هم خو چې پښتون وي خو چې پښتو وي . خو چې پښتو او بيات وي او خو چې پښتو غزل وي . زموږ د ادبياتو په تاريخ کې به په زرينو کړنو ثبت او تل به ژوند پياو - بحالنه وي . لکه چې غزل ته د - خپل روڼ استعداد او اند پښتې له

پدر خوابهای شیرین

نخستین سرچشمه خواب خود را از عکس‌هایی متحرک بخاطر می‌آورد: ((ناگزیرم به ۱۸ نوامبر ۱۸۷۹ به عقب برگردم. درین روز پدرم برای اولین بار خطابه علمی بی‌در ((ظرفی)) برلین انجمن درجساد. فریدریش تیا تراپولوی امروزی - ایراد کرد. درین جامن ماشین - پروچکتوری را که عکس‌ها را خیلی بزرگ بر روی پرده ای می‌انگند، بکار مینداختم. از همین روز اشتیاق عکس‌هایی بی حرکت را حرکت و جان - بخشدن براتعیق میکرد.

چون زنده گی، بازچه برای کودکان، قبلاً تیرعاقه ماکس را - بیدار نموده بود. چه همیشه هنگامی که از این جمعیه، کاغذی رابه سرعت میچرخاند و از بریده گی تاجتین بداخل جمعیه به نوارهایسی عکس نگاه میکرد. عکس‌ها شروع به زنده گی میکردند.

همانگونه که در علم و تحقیق تصادف همواره نقش بسزای دارد، او را نیز یاری رسانید. کامره ((کودک)) در پهلوی دژول فلم برایش - آینه خلق نمودند. پیر از کار و زحمات زیاد بسته کاری نخستین کامره را ساخته. و شروع به اولین فلمبرداری‌های خود کرد. برادرش ایمل را بتاريخ ۲۰ اگست ۱۸۹۲، بر روی بام منزل شون هاوزرالی ۱۶۱، در حالیکه حرکات جغناستیکی را اجرا نموده، فلمبرداری کرد. وی در ظرف ۶ ثانیه ۴ عکس جداگانه برداشت. حال آنکه تصدیقاتست که چگونه بدون پروچکتور فلم هایش به نمایش بگذارد. ماکس سکلارونوفسکی نخست این سلسله عکس‌ها را بر روی کاغذ سلویدین کاپی و هر عکس را جدا جدا برید و آنها را به ترتیب روی یک دیگر قرار داد. به این ترتیب اولین کتابچه یاسینمای دستی را به وجود آورد. تخنیکر جوان بی هم برای ساختن پروچکتور، ماشین کاپی و غیره آلات می‌گوشید و بلاخره موفق به ساختن پروچکتور خود بنام ((بیوسکوپ)) گردید.

خبر اختراع جدید بزودی سرحدات المان، بهورنموده و تماشاای فلم با ((بیوسکوپ)) در فولیس - برگرس پارکس اعلان گردید. ولی در اثناای که برادران سنکلاونوفسکی به انجا رسیدند، چنان انسرده و عکسین گشتند که گویا از برهائی بلند اولمپیان فلم سقیظ نموده باشند. چه بتاريخ ۲۹ دسمبر ۱۸۹۵، با معرفی و تماشاای فلم‌های ساخته برادر را لومیر فرانسوی که روز قبل در گواندکانی پاریس برای نخستین بار در معرض نمایش قرار داده شده بودند، مواجه گردیدند.

تاثر و شوک آنها در اثر کیفیت بهتر فلم‌های لومیری باخبر منع قرارداد شدن نمایش فلم هایشان، دوچندان شد. دو ماه بر سر نخستین مخترع سینما توگرافی صاحب امتیاز بودن بین لومیری فرانسوی و برادران المانی برای چندین دهه ادامه یافت.

درواقعیت امر، پدری برای سینما توگرافی وجود ندارد، فقط سلسله بی از مخترعین، که انکشافات تخنیکي آنها بیشتر مستقل از یکدیگر بیان آمده، دیده میشوند.

نامه‌های پیشماری رابه گونه لوئیز لومیره که با ((سینما توگراف)) خود یکناله واحد فلمبرداری و پروچکتور طرح نمود میتوان ذکر کرد. تولد ((د همین الهه هنر زیبایی)) مرحون زحمات مردانی چون ماکس سنکلاونوفسکی است. ماکس سنکلاونوفسکی بتاريخ ۳۰ نوامبر سال ۱۹۳۹ بدوود جهان گفت. خدمات شایانی وی در رشد و انکشاف سینما توگرافی قابل قدر و با ارزش است. یکی از افتخارات بزرگی که وی در اوان حیاتش نصیبش شد، لقب پدر خواب‌های شیرین است که جاپانی‌ها بوی دادند.

حمزه لادیرتنکی جوان او ان بر معین خطنه و پیدا شوې چی له - غزل سره بی اړیکه پیدا کړ ما وژندن ورځی پورې چی د سراو مخ وینسته بی سپین شوي غزل لیکی اولاهم زیار باسی چی خیل زړه قوت اندیشه ارتول ذوق اود سنکلاویژنه نسبی استعداد د غزل به رگ رگ کسی بحای کړی غزونی م یون پری - وونی سپرلی به اینه کی اونسور د بښتو حمزه بیژن غزل هغه رنی بیلگی دی چی د هر یوه دانگوبه رگونکی د حمزه له وینسوره بخلی یی ستایه انگونکی د حمزه د وینسوره دی ته شوید بښتو غزل هم اوان زده یی با با کرم

هغه به خیلو ونود غزل چمن خروب کړ اود هغی به بدل کی د حمزه بیژ غزل دا بی مکتب بنسټ یی کیښودل شو چی هغه د خیبراد بی مکتب دی دغه مکتب که جیری تر حمزه وروسته دوخت حواد تولد نه کړ کولای شی چی د بښتو اد بیاتوبه غنماندی کی ستره اغیزه ویننیدی د بدل خبره می تحکه وکړه د پیر حمله داسی شوي چی دا بی مکتبونوله موسینور وروسته مختلفی نظر یی راپیدا شوې چی به نتیجه کی خبره د مکتب د بیار تیا خحه د هغه ورائی ته را وتلی ده. خود دی خبری له یاد ولو سره سره زما د باور دی چی دغه مکتب به بښتو اد بیاتوکسی تلپاتی وی تحکه چی حمزه به دغه مکتب کی پریزیا ت لاریان روزلس دی اود دی مکتب د تلپاتی والس د پاره د پیر غوتو غور پیدا یاندی تینگ باور لری. لکه چی وایی:

حمزه سپرلی لاد خیبر نه نحسی پری غوتی به غور بدو بنکا ری د خیبراد بی مکتب خانگسری سیک د حمزه د شاعری منل شوې سیک دی چی اوس اوس نه یوازی په لسه بښتونخوا یلگی په بره بښتونخوا کی هم زیات لاریان لری. اوز غورام به همدغه مقاله کی وواچ چی د - خیبراد بی مکتب ویاړ یوازی د هغه په لاریانوا و یوازی د لری یا د پری بښتونخوا پوری اړه نه لری. دا د مشترکی بښتو اد بی مکتب دی - چی د خپلی ودی - براختیا اوسا - تنی د پاره د لری اوسری بښتونخوا به هر فرهنگالی بښتون بانس دی مساوی حق لری. د مکتب حمزه برانستلی اود حمزه غزل د دی - مکتب د سبق کتاب دی. او بخله حمزه زموږ د بښتنی سیمی مخکښی لارښود اوگه شاعر دی.

د هرې ژبې شاعري خانسته هانگر نس لری. د یوې ژبې بنسټه شاعری هغه وي چی کولای شی له خیلو تاوندو یو ژبو سره سیالی وکړی اوه د هغوي پنی تحریرس به خیلو زیر و نونکی وروزی او وده - ورکړی چی د حمزه شعر د گاو - د یو یو د پیر ولور و شعرونو سره نه یوازی سیال شعر دی بلکسی به دی هم بریالی شوي دی چی هغو ژبو له شعری بیلی و خخسه بر دی پاتی نشی.

استاد حبیب لیکی: ((د حمزه صاحب فن او هنره بښتو اد پاکسی دا امتیاز لری چی ده به خیلو هنری ټوټکی د بښتو فارسی او اردو اد بښنی بیگری بښتنی خصوصیاتو سره داسی گډکسری دی چی د بښتو غزل بی په نه سینا رکری ده))

د حمزه به غزل کی محتوا و شعر - بت سره داسی بیل کیزی چی یو د بل سره نه شلید ونکی اړیکی تینگوی او همداسبب دی چی حمزه د علامه اقبال لاهوری به قول د ژوند د بیلا بیلوار خونو ترجمان بولی. حمزه تل زیار ایستلی دی خوسو همداسی غزل وایی اود ژوند د مختلفو اړخونو ترجمانی وکړی.

به همدی اړوند استاد حمزه شینواری د دی بونستی به حساب کی تاسوه غزل کی مقصدیت اهم گئی او که شعریت داسی وایی:

اول زما داس خیال رچی به غزل کی زیات اهمیت شعریت تا برکول په گاردی. خو حالات داسی پیدا شول چی به غیره غزلونه د غزل څو خاص افاد یی د موسوم کیده نو تحکه بی به غزل کی همد - پت ته هم مخه وکړه. خود دی دا مطلب نه دی چی گوندی ما په غزل کی شعریت او تغزل ترک کړل نه داسی نه ده. ما د غزل هم - کوشش وکړ چی به بحای پاتی شی او مقصدیت هم په کی پیدا شی او دینونقاد انود خیال سره سم ما د غزل نه بښتون جوړ کړ و اوله پرخو - شحاله م چی د سرحد شعرا د دی قدر وکړی))

نن ورځ غزل د خیل لغوی - تعریف له محد ودی تحکه وتلی ده یوازی د شعو سره خبری کول اونه هغوي د سنکلاویژنه نه ده غزل د ټولنیز ژوند سره نژدی اړیکسی لری. اوس غزل ټولنیز ژوند سره - نژدی څه چی به هغه حلول مور -



هارون یوسفی، سوزا نورزی، وحید ممداری، نجیب ساکبی

سرکلیه اوښ سرکلیه

د دغه سریالی هر کرکتر زموږ د ټولنی د ځانگړو څیرو څرگندونکوی

زموږ په سینما کی سریالی یوه نوی پدید ده، باید رامنځ ته شی

هما مستندی له خپلی رول څخه راضی نه ده

له هره لسیزه راه په خوا زموږ په لرغونی سینما د

گی سینمایا اوبه هنر رامنځ ته شوي . اود وخت په تهرید و سره یی وده او پرمختیا موندلی ده . ارا ز راز سینمای اوتلويزیوني فلمونه جوړ شوي دي . اوس اوس په کال کی د رڼی یا خلوو سینمای اوتلويزیوني فلمونه جوړ یزي . خوتراوسه پوري زموږ د سینما په نړی کی د افغانی سریالی معای خفی و . بسدی وروستيو څوکی د دی نشتوالی د لیري کولو لپاره پاملرنه او کونینو شو ترڅو چی د تعلیمی اوتربیتس راد یو تلويزیون لخوا د یونسف د اداري د سادی مرستیو پرمختیا پرکوهو شو چی یو افغانی سریالی جوړ شی . د دی منظور د پاره هارون یوسفی وحید ممداری ، انوری او نجیب ساکب د سریالی سناریو ولیکله .

د سریالی چی یو کمدی سریالی دی د (شیر آقاو شپږین گل) په نوم یاد یزي . ٦٦ برخي لري . د سریالی عمده امتیاز ی دی کی دی چی پر صحنی مسایلو ، ټولنیزو ناخوالو اود ټولنی بزوايو ، مناسباتو باندی د طنز او کمدی په قالبو کی غیر مستقیم تماس نیول شوي چی د کورنیو د پاریزو وننگه او په زړه پوري دی . د زياتو معلوما تود پاره غواړ و دانوری سره خبری وکړو .

د لاری خیاره کړي . څرنگه چی د مسایلو د تبلیغ د پاره فلم تر ټولو ښه ، په زړه پوري اوسو ته لاره ده ، نو د یونسف اداري خلکو ته په ښه توگه د صحنی بیامونی د رسید لود پاره د سریالی ټول مصرف په غاړه مواخبت داند موضوع یواړخ دی اول د سریالی هنری پانچ دی . پدی معنی چی زموږ د سینما پخبر کی سریالی یوه نوی پدید ده ، چی باید حتماً رامنځ ته شوي وای .

عایشه جلالی چی د سریالی د ایرکت کولودنده چی په غاړه د لرلوه (په افغانی فلمونو کی لومړنی ښځه ده چی فلم د ایرکت کوي) څخیل نظر داسی څرگندوي :

له دی نه چی تاسی د سریالی د ایرکت په غاړه د لرلوه ، راضی یاست ؟
- ماتراوسه ځنی تلویزیونی تیاتر اوتلويزیونی نمایشنامی (لکه څرس ، اوبد نهیست ، قمار ، سازان او یوشیمیر نسوری) د ایرکت کړي . اود ځینو فوق العاده پروگرامو سره لکه د شب شعر و شب قصه ، تماشیا اود نوي کال د برنامو کارگردانی می هم کړی پده خو تراوسه می فلم نه و د ایرکت کړي البته نه یواغسی ما بلکه هیڅ افغانی ښځی تراوسه تلویزیونی او یا سینمایي فلم د ایرکت کړي ندی دا چی د سریالی د ایرکت دنده ماته سپارل شوي وه زه با لکل راهی یم . لیکه له یوي خوا ماته دا دنده نوي اوبه زړه پوري وه اوله بلسی خوا دا لمسرسی سریالی دی چی به هیواد کی جوړ یزي . په هر لومړنی مثبت کار کی انسان غواړي چی لومړی او پیشگاهه اوسی . ما هدا هیله د لرلوه ، ولی دخپل کار په هکله څه نه شم اویلاي ، لیکه نه بو هیزم چی ترکومه حد ته پورته یم .

تاسی که د سریالی د لویناډر واوینو همنکارانو په هکله معلوما تراکړي .
- په سریالی کی د سینما اوتیاتر یونیدل شو یواویمو فقو څیرو لکه حاجی محمد کامران ، حمیده عبدالله ، مرتضی باقرا ، مشعل هنریار ، فیهادی ، حکیم اطرازی ، همامستندی ، خورشید ، یاسمین یارمل ، عزیز نروغ ، جانان اوسینونورو برخه اخیستی ده . د فلمبرداري چاری قاری زاده اوغنی ظریفیارتسر سره کړي . حکم فرزند د د ایرکت د مرستیال دنده په غاړه اخیستی وه . په سریالی کی له اول نه تر آخره پوري یوکی تر اولیدل کیزی د سریالی پینځه په یو ټاکلی کوراو ټاکلی کورن پوري اړ مړي . حوادث په یو ټکوری راغلی ، یعنی تیاتر یی اصیغه لري ، چی د ټکوره برخه کی نیس هنرمند او د هغوی اداري معر رول د لرلوه .

وحید ممداری وایي :
- غواړم د دوستانو څخه پوښتیا کړم چی د دی سریالی یو ځانگړی خصوصیت دادي چی پ یوي کورنی سوږي تر لی کرکترونه هر یو د ټولنی د خصوصیتی څیري معرف دی . مثلاً ښاري مدرسه تپه ، ښاري عادی تپه ، پوروکرات تپه ، کلیوالی تپه اوساده تپه . باید ووايم د سریالی موز د پاره یوازما ښت و چی له نیکه مرقه د بعد و د پتونوسره سره په مؤقتیت سره سره شو . اود اامید واری یی موز ته پیدا کړه چی کیدای شی په راتلونکی کی د ابروسه اداسه وموسی .

همامستندی د سریالی د لویناډر ی په صفت وایي :
په سریالی کی تمثیل تر هر فلم اسانه وه . لیکه چی ثبت په یوي محدودی ساحه کی صورت نیسوخو موز یوه مستونزه د لرلوه ، هغه د اچی متن موز ته هماغه د ثبت په رڼی را کول کیده چی د زده کړی د پاره موورته پوره وخت نه د لرلوه . نوهله منه ، هر چی لید وکی د پرمختگیرونه اوسې . په راتلونکی کی هم غواړم ، سریالی کی رول ولومو امانه . داسی رول په دی سریالی کی مادی یوي بی بند وباره اود سکونچلو ، رولولویاوه چی ماته هیڅ په زړه پوري نه و .

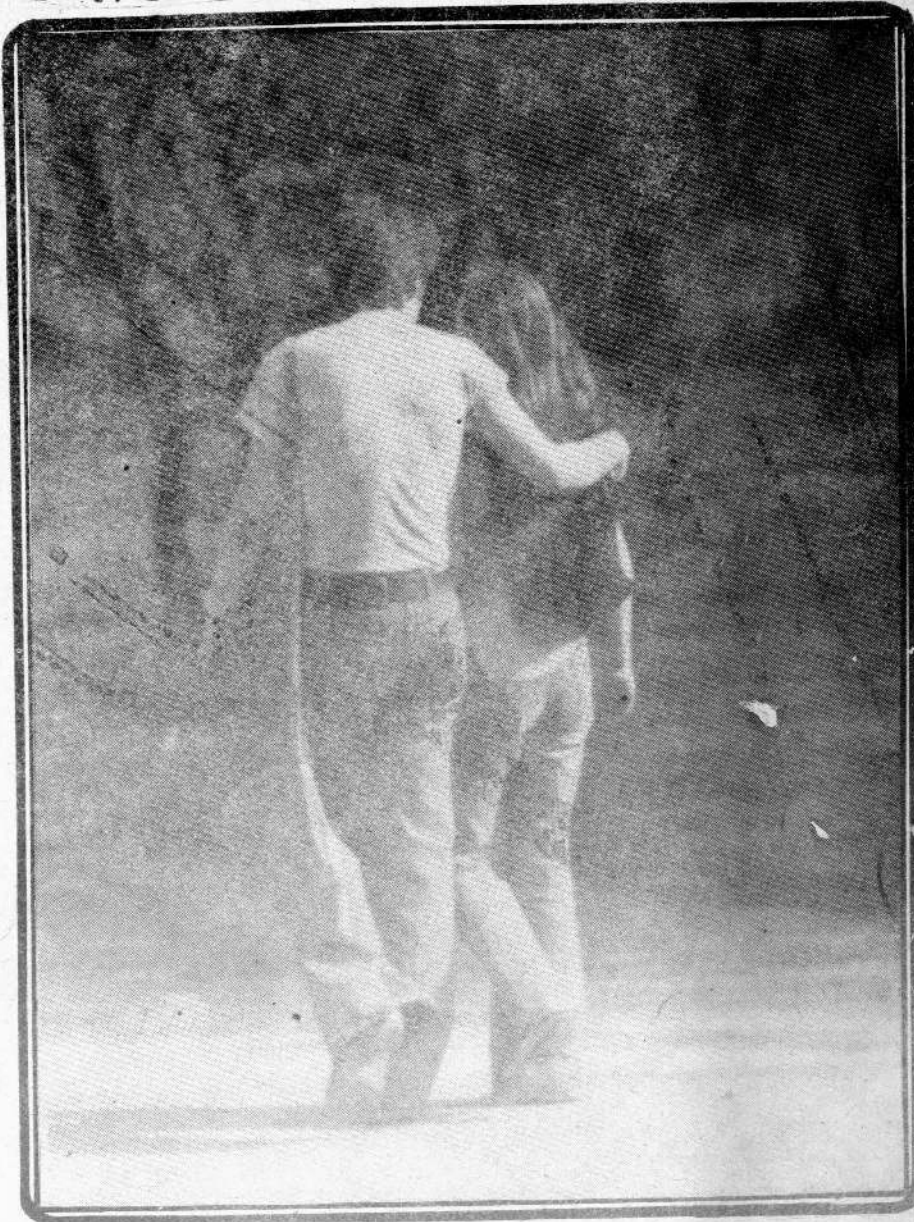
کله چی سریالی بند اړی معراندی شو ، بیا په هغه هکله د لید ونگواو کوه کونکونظری خبری کړو .

آیا قد کوتاه

می تواند بهترین باشد؟

آیا طول عمر با قد ارتباط دارد؟

ترجم: ستانک



رشد جسمی سریع همواره بصورت ناگهانی و متوان گفت خود بخودی صورت میگیرد. ناگهان یک نسل بصورت کل نسبت به نسل قبلی قد بلندتر باری آید و این ظهور ناگهانی با همان تندی که آمده از بین می رود. شجره نامه کامل بشر که کلید اکثر معماها یا اسرار قد را در خود نهان داشته، این واقعیت را تایید میکند.

دو صدهای سال قبل نسل وابسته به نخستین دوره "نم" پیدایش که بنام استرالویتا کوس یاد میشود ظهور کرد. یکی از آن ها که راست قدم برداشت، مبلهونها سال کار کرد. هیکل قوی و لسی نه دماغ نسل خودش را ترک گفت و در نتیجه نسل کوچکتر ولی پرمغزی را از خود بجا گذاشت.

بعد از گذشت دوره "خیلی کوتاه" تخمیناً یکصد هزار سال پیشی کانترهوس جایش را به سیناتریوس داد. قد متوسط در میان مردان (۱۵۶) سانتیمتر و در میان زنان (۱۴۴) سانتیمتر بود و حجم مغز سیناتریوس بزرگتر از حجم مغز پیشی کانترهوس بود. بار دیگر تمپ. قد کوتاه و پرمغزی را یاد به آمد.

در حدود (۱۵۰) هزار سال قبل روی کره زمین را انسان نیا - ندرتال گرفت. قد او (۱۵۴) سانتیمتر بود. در یک دوره "دیگروصد" هزار سال دیگر انسان نیا ندرتال جایش را به کروماگون ها یا افراد اولیه نسل امروزی سپرد.

حال، انسان اولیه امروزی صاحب قد بلندی شد. ولی نه، طبعیت بطور باور نکردنی پلوس است. در طول (۳۰) تا (۴۰) هزار سال قد انسان صرف کبی بیشتر از یکمتر بوده است.

دانشمندان راهپنده بر آنست که دلایل اصلی نوسانات قد را نهادند. اینکه آینده چگونه خواهد بود، نزدیک حدس و گمان است. نورا پروسه تکامل بیولوژیکی انسان پایان نیافته است. ولی در بین مضمین خاص ملاحظه آن نیستیم که آیا اولاده "ما" قد متوسط ما را به نیده ستایش هاتحقیر خواهند نگهست ولی واقعیت چنان است که در طول هزاره سال پروسه تکامل بر طبق تمام نشانه ها همراه با نوسانات قد، طول عمر انسانی نیز تغییر یافته است.

انسان با قد های مختلف میتوانند به مرحله "پیری نهایی" برسند ولی تحقیقات نشان داده است که در میان افراد واقعا "پیرا شخاص" دارای قد متوسط یا پایینتر از آن بیشتر اند. در واقعیت امر، افرادی با قد بلند در میان این کهن سالان واقعی استثنا کاملاً نادر است. ولی بهر صورت چرا باید طول عمر را با قد ارتباط داد؟ بگذار نظری به ورزشکاران بیفکیم. در مسابقات دوش فاصله کوتاه

صرف ورزشکارانی برنده شده میتوانند که سرعت قابل ملاحظه ای داشته باشند ولی در مسابقات دوش فاصله طولانی موفقیت صرف - نصیب ورزشکارانی است که از قدرت نهاد تحمل وادامه آن برخوردار باشند. هرگاه (۵۰) نفر از میان قوی ترین ورزشکاران دوش جهانی را برای هر دو نوع فاصله از صد متر تا فاصله طولانی بعد مسابقه (مراوتون) را برگزینیم وقد متوسط را در هر گروه محاسبه نواقیم آنها - متوجه خواهیم شد که با طولانی شدن فاصله کاهش منظم در اندازه قد ورزشکاران بوجود آمده است. به عبارته دیگر برای افزایش قدرت تحمل و دوام بهتر است قد را کوتاه ساخت (طبعاً در حدود معین).

این واقعیت توضیح منطقی بیولوژیکی دارد. در افراد قد کوتاه نسبت به افراد قوی هیکل تمام ارگانیسم با هماهنگی بیشتر یا بطور ساده بهرست فعالیت میکند. اینست آنچه که آنها را تساهل میسازد تا کار معینی را بدون آنکه بازدهی آن کاهش یابد برای مدت طولانی اجراء نمایند. عوامل کلیدی همده این تحمل و شکیبایی خاص افراد قد کوتاه را یکایک توضیح خواهیم کرد.

نخست از همه، تمام سیستم بدنی آنها تکمیل و تقویت نشود. دارد که ارتباطات بین اعضای بدن را به خوبی تاچین میکند و کنترل هورمونی و عصبی، دوران خون و تنفس، دفع مواد زائده و متابولیسم (استقلاب) آنها را بهرست و منظمتر میسازد.

ثانیاً بدن بزرگ به انرژی اضافی غیر تولیدی و متابولیک دیگر بخاطر برداشت و تحمل هیکل تنومند تر و اعضای قوی ها الاخره تنبیل و همچنان ساختمان های مختلف آن که وزن وقد اضافی را متحمل میشود، نیاز دارد. این حالت را میتوان با ساختمان تعمیرات مشابه دانست. هر قدر تعمیر بلند مثل تر و سنگین تر باشد، بهمان پیمانته تعداد پ قوی تری را ایجاب میکند. مصرف مواد غیر تولیدی آن بیشتر است و هر متر مربع مساحه مو ثرو آن بهر آن گرانتر تمام میشود. بدین ترتیب هیکل و ساختمانهای فرعی کمتر در متابولیسم (استقلاب) سهم میگیرد و از نگاه بیولوژیکی غیر فعال اند. به عبارته دیگر باز دوش بدن اند، درست مانند اکثر ساختمانهای فرعی در تعمیر بلند مثل. از اینسبب تحلیل چنین استنباط میگرد که از لحاظ ظاهری در میان افراد قد کوتاه نسبت به افراد قد بلند، بدن ساختمان بیشتر منطقی داشته و هیچگونه اجزای غیر ضروری و زاید را با خود ندارد. مردان قوی و هیکل بوسر میتوانند به برابر وزن بدن شانرا از زمین بلند کنند. در حالیکه مردان نهایت قوی هیکل صرف میتوانند حداًظمی دیوار بر سر وزن بدن شان را از زمین بردارند.

بقیه در صفحه (۸۱)

معمولاً عقیده بر جذاب اند و این زیادی دارد، ولی آنست که افراد قد بلند خوش هیکل، قوی و یک واقعیت است که قد بلند داشتن مزایای زیادی دارد، ولی در باره قد کوتاه چه؟

بقیه از صفحه (۲۷)

وقتی که...

بیست و هشت شاگرد گیتار دارم و برای آنها فقط سه جاز گیتار وجود دارد.

در نمود امید و ارج مقامات مسوول توجه نمایند. لطفاً در مورد تعداد شاگردانی که تربیه نمودن مایه معلومات بدید؟

در تئوری به خاطرند ارم ولی اکثر گیتاریست های پروفشنل که از روی نوت گیتار مینوازند مانند ظاهر - شایب، قاسم از گروه موج، خالد از گروه گلشن، نعم شیب، بصیر، ننگیالی، طعماس و عارف همچنان

بسی از دختران شاگرد این من اند. استاد آرمان ایپای برای ما گفته میتوانید که عشق در کارهای هنری شما چه تاثیر داشته است، منظوری این است که آیا شایب

چیزی عشق ورزیده آید؟

بلی حتماً. تمام هنرمندان انگیزه می به خاطر هنر خود داشته اند و همین عشق است که بر انسان

احساس ظریف میدهد و بسند و احساس هر آهنگ و هریدی به خشک و بیروح است. من هم بازنده می و باوظنم عشق ورزیده ام.

استاد شما آواز نیز میخوانید، چسند پارچه آهنگ در رادیو تلویزیون ثبت کرده آید و کدام آنرا بیشتر می پسندید؟

من در صد پارچه آهنگ در رادیو و بیست پارچه در تلویزیون ثبت کرده ام و از جمله آهنگ ((دست از طلب برند ارم تا کام من بر آید)) و ((مرغ قو)) برایم زیاد دوست داشتی اند.

سفرهای هنری تان به کجا ها بوده؟

بلی من به شوروی، منگولیا، یوگوسلاویا، سفرهای هنری داشتم و همچنان سفرهای شخصی به سو - یس، هالند و بعضی جاهای دیگر داشتم که در آنجا کسرت های خصوصاً

می اجرا نموده ام.

در طول مدت کارهای هنری خود چه جایزه های هنری به دست آورده آید؟

من تا به حال هیچ تقدیرنامه، تحفه و جایزه را بدست نیاورده ام. فقط مردم بودند که مرا تشویق کرده اند و برای من تشویق و قدر دانی آنها مهم است و بس. - زیرا هنرمند خاطر تحفه و جایزه نیست بلکه باید در خدمت مردم باشد. - محترم آرمان طوری که اطلاع دارم خالد پسر تان هم زناختن گیتار را استعداد و شهرت جهانی کسب کرده است، نیز شاگرد شماست و لطفاً بگوئید که خالد فعلاً در کجاست؟

خالد به آموختن موسیقی علاقه شد و داشت بعد از اینکه لیسه موسیقی را به پایان رسانید، شامل پوهنسی هنرها شد و بس برای تحصیل بیشتر به چکوسلواکیا رفت و در آنجا مصروف تحصیل بود که بیست و هشتمین کانکور جهانی گیتار نوازی پاریس (سال ۱۳۶۲) راه اندازی شد. خالد در این مسابقه اشتراک کرد و در بین ۱۰۱ گیتاریست از ۳۶ کشور از پنج قاره جهان مقام اول را احراز نمود و جایزه که به دست آورد عبارت بود از شانزده هزار فرانک

بسیار بود از شانزده هزار فرانک

بسیار بود از شانزده هزار فرانک

بسیار بود از شانزده هزار فرانک

بسیار بود از شانزده هزار فرانک

بسیار بود از شانزده هزار فرانک

بسیار بود از شانزده هزار فرانک

بسیار بود از شانزده هزار فرانک

بول نقد یک گیتار به قیمت بیست هزار فرانک و کسرت دور دنیا. او تا به حال به کشورهای آلمان غربی، ایتالیا، جاپان، هسپانیا، یونان و فرانسه کسرت داده است و یک و نیم سال است که مصروف این کسرتها میباشد.

آیا گاهی خود را با پسران مقایسه می کنید؟

نخیر من هیچگاه اینکار را نمیکنم زیرا این یک قانون است که شاگرد از استاد بیشتر و بهتر نیاموزد، در وجود خالد استعداد زیاد است و وی جوان است و زیاد تر هم میتواند بیاموزد. البته این راه خاطری نمیگرم که خالد پسر من است. من از یک افغان کم میزنم. در همه افغانها استعداد های شگرف در زمینه های مختلف وجود دارد فقط کمالات میکند تا این استعدادها را پرورش داد.

آیا خالد برای شما در مورد کسرت های خود چیزی نوشته است؟

بلی، خالد جریان همه کسرت های خود را برایم می نویسد و

بسیار بود از شانزده هزار فرانک

بسیار بود از شانزده هزار فرانک

بسیار بود از شانزده هزار فرانک

بقیه از صفحه (۲۸)

کلام خدا...

می بود هر شاعر فقط یک شعر تازه می سراید و به دنبال ارمغان خود در سفر است، من نیز میسرودم و کوشش دارم بهتر و خوشتر بنویسم!!

در راههای اخیر کیت های

انگلیسی من از ترجمه برداختن تا صحت فرائض تمحیص نمود و لسی اداره افغان موزیک من از ترجمه استاد را بر اساس نوبت معیسی نبرد اخت و صرف برایش چند هزار افغانی محدود قابل شدند که استاد از آن هم صرف نظر نمود، با تقاضا منیما میم که مراجع ذی ربط این مساله را بررسی نمایند و در برداختن من از ترجمه تساری برکت الله اقدام لازم نمایند.

تلاوت قرآن مجید به آواز تساری برکت الله ثبت گردیده و به بازار عرضه شد که طرف توجه مسوطنان مقرر گرفت، طوری که اطلاع در ا - شتم قاری برکت الله برای برخی از سامعین مبلغ بیش از یک لک

بقیه از صفحه (۳۵)

هماریچ...

از دواچ های نامناسب، مصروفیت های بی مورد در خارج منزل جدا، جلوگیری نمایند، زیرا چند وقت پیش بچه می را آوردند که در یک سرفت دست داشت، پدرش مرده بود مادرش شوهر دیگر گرفته بود، از خانه

عمرش به کوچه پناه برده بود تا شب را آنجا بگذراند، و لسی بدست پسر بچه های نااهل افتاد و سرفتی را مشترکاً انجام دادند، چون سابقه جرمی نداشت، ما با مطالعه شرایط محیطی و کیفیت جسم و - حالت او صرف برای دو ماه جفت تجرید تربیت شدیم.

در التاد بی معنی این کردیم. مروری در اکثر ملاسی از یوتسون:

من قدسیت وظیفه ام را همیشه در نگاه های سیاستگران

میرضای عم داشته ام که بعد از بهبودی اتس بانگاه های ملامتبار اعصابی فامیل او مخصوص شوهرش مواجه شده ام و معوض هرگونه سیاست دشنام نارسان

کرده اند. مثلاً چندی پیش خانمی را آوردند که حمل ششما بود، رحم باره شده بود طفل مرده بود مادر نیز بامرگ دست و گریبان بود که بخاطر نجات او ایجاب عملیات عاجل را مینمود شوهرش با او نبود تا اجازه عملیات گرفته میشد، دواچی را که عاجلاً به مرخصی ضرورت بود خودم

برایش خریدم خون را خودم از بانک خون آوردم همه مسوولیت را خودم بدوش گرفتم و مرخصی را عملیات کردم، زین امرگ نجات یافت ولی وقتی که شوهرش آمد نه تنها

میرضای عم داشته ام که بعد از بهبودی اتس بانگاه های ملامتبار اعصابی فامیل او مخصوص شوهرش مواجه شده ام و معوض هرگونه سیاست دشنام نارسان

میرضای عم داشته ام که بعد از بهبودی اتس بانگاه های ملامتبار اعصابی فامیل او مخصوص شوهرش مواجه شده ام و معوض هرگونه سیاست دشنام نارسان

میرضای عم داشته ام که بعد از بهبودی اتس بانگاه های ملامتبار اعصابی فامیل او مخصوص شوهرش مواجه شده ام و معوض هرگونه سیاست دشنام نارسان

میرضای عم داشته ام که بعد از بهبودی اتس بانگاه های ملامتبار اعصابی فامیل او مخصوص شوهرش مواجه شده ام و معوض هرگونه سیاست دشنام نارسان



قرطاسی نوینی

سید احمد شاه

آیا قد کوتاه

کهن چنان بنظر میرسد که طبیعت در طبع بدن انسان بسسه انتخاب و ایضات عالی دست یافته است یعنی قد متوسط .
 ضمناً قابل یاد آور است که قد متوسط مرد امروزی در حدود (۱۶۵) سانتیمتر است . اضافه بر آن میتوان گفت که سنگست بدن این وایه است عالی ((قد متوسط)) بهترین مظهر شکمبایی و تحمل بیرون طولانی تنین ناصله که زندگی انی نامفید باشد .
 طوریکه مشاهده میکنید کوتاه بودن قد نیز مزایای خودش را دارد . در نخستین مرحله ، این پورش بسا طریخ خواهد شد که چه واقع شده که بقای هر دو تیپ افراد قد بلند و قد کوتاه درجه انسان پیرویه تکامل نامین شده است . در حالیکه اخیرالذکر اینقدر مزایای زیادی هم داشته است ؟ پاسخ روشن است . علت بقای افراد قد بلند هیکل قوی آنها است و بقای قد کوتاهاها را تحمل بیشترشان تا صین کرده است . کدام یکی از این مزایا بیشترینه نیاز مرد امروزی است ؟ البته که تحمل . پس افرادی که میخواهند قد شان رشد کند ، نباید بساظر افزایش قد در صورتیکه قد کوتاها ولی نورمال دارند راه خود را کم کنند . جایانی هابطور خاص با افزایش صنیعی قد مخالف اند البته به استثنای موارد قد های تعایت کوتاه ، پودیسورام ، اوکوئسکی معرفتین ایندو کویولو جست اطفال در اتحاد شوروی نیز همین عسقیده را دارد .

ناتش بساظر داشتن قد بلند عمدتاً در به چنگ آوردن قبل از موقع جوانی نفعته است . عمری که در آن به بنیه ظاهر جذا بیست جسی توجه خاص میذول میگردد ، با گذشت عمر ، انسان در به چنگ آوردن قبلی چیزهای مهم دیگری ناتش میورزد و وایه قد را نسا ندیده میگردد و یا اصلاً اثر او به فراموشی میارود .

برای اجرائی نقش او خواسته بودند . بیسده بمن گفت : «توفور» جای نقش . . . را برکن .
 گفتم من چیزی نمیدانم . شور هم گفت : من در کنار برده ایستاده هستم هر چیز که گفتم انرا تکرار کن در ختم نمایش محترم لطیفی رئیس تیاتر مرا زیاد تحسین و تقدیر کرد و اینگونه من وارد دنیا ی هنر تیاتر شدم و دو سال در نقش های مختلف کار کردم . بعد کورس مکیازوری گرفتم و تا اکنون به صفت مکیازور تیاتر کار میکنم .

تقریباً ۲۲ سال قبل از امروز طبق معمول مصرف امور منزل بودم که یکی از هنرمندان نفس منوخته به خانه ما آمد و گفت : ((استاد هدایت داده که در ظرف ده . دقیقه یک لباس خوب خود را بوشیده تیاتر بیا)) من فکر کردم ممکن به کدام دعوت و یا عروسی میرم . به سرعت لباس بوشیدم به تیاتر رفتم ، تیاتر پر از تماشاچی بود ، هیاهوی مردم بلند بود که چرا نمایش شروع نمیشود . یکی از هنریشیه های زن که نقش او را داشت غایب بود و مرا

از کسرتش در جابان و از مردم آن خیلی رضایت داشت که در آنجا یک کست ویدویی را از او ثبت کرده اند .
 - خالد چه وقت به افغانستان هودت میکند و آیا شما از زود آرید که نزد او بروید ؟
 - افتخارات هنرمند در وطن و در بین مرد مشرباشد . خالد بعد از اینکه کسرت دوره تیارا تصام کند ، به افغانستان میاید . من فقط علاقمندم که در یکی از کسرت های شرکت کنم . من هیچگاه از وطنم جدا نمیشوم و با هر سرزوه خاک افغانستان بیوند ناگسستنس دایم .
 - آیا امکان دارد که یک لحظه خوش از زنده گی خود را تصرف کنید ؟
 - خوشترین لحظه زنده گی من - وقتی بود که دانستم خالد در کانکور جهانی مقام اول رابه دست آورده است . خوشی من تعهد ر این نبود که من بدرش استم ، بالاخره من یک افغان استم و وقتی که یک افغان پیروز میشود پیروزی من دانی از هنر مند .

است و همچنان من استاد خالد بودم و هر استاد از موفقیت شاگسرت خود مسرور میشود .
 - خوب حالا به جای رسیدیم که بشمارد رمورد زنده گی خصوصی خود حرف بزنید .
 - بسیار خوب من فعلاً پنج ماهه ساله استم . خانم قبلاً معلم انگلیسی بود ولی مدتی است که بیکار میباشد . خالد بیست و چهار سال دارد ، دخترم که نامش مشعل است نه سال دارد با وای شدیداً انسی دارم .
 بعد از اینکه از آرمان به خاطر سخنانش سیامگداری کرد تمام روز به این فکر شدم که چرا هنرمند خوب راستاد تواناد در جریان کارها پیش تقدیر میشود و چرا از خالد آرمسان که امروز شهرت جهانی دارد و بارها مطبوعات و تلوویزیون کشور های خارج را زینت داده است ، در افغانستان یک یاد و پارچه گیتار ثبت کرده اند در صورتیکه وی بعضاً به مرخصی افتاد نستان میاید و آنهم در طول ماهها به نشر نمیرسد . این را میگویند قدر دانی از هنر مند .

جدید ترین لوازم تحریر طلاب معارف اقسام کتاب و کتابچه ، انواع قلم های خود کار ، خود رنگ و ده ها قلم اجناس دیگر مورد ضرورتان را با قیمت های مناسب و رضا بخش دستیاب نمایند .
 آدرس : منزل اول فروشگاه بزرگ افغان تیلیفون : ۲۱۲۷۶

شگفتی‌های جهان

دنیای شگفت‌انگیز

جانوران

نهنگ ماهی

بزرگترین حیوان گوشتخوار روی زمین نهنگ ماهی است که گاهی طول قدس از ۱۹۸ متر می‌گذرد. بزرگترین گوشت‌خوار خشکی خرس فوره ای الاسکا است که ۷۲۰ کیلوگرم وزن دارد.

پرنده پستاندار

تنها پرنده پستاندار خفاش است که ۲۱۰۰ نوع از آن در روی زمین زندگی می‌کند که مشهورترین آنها خفاش‌های گیاهخوارند که در نواحی هند شرقی بسر می‌برند.

عجیب‌ترین پستاندار

عجیب‌ترین پستانداران روی زمین کانگروه‌ها هستند که بطور متوسط ۱٫۶۴ متر قد دارند. با اینهمه یک نوع کانگروی قرمز وجود دارد که تا ۱۲٫۸۰ متری تواند بپرد. همانطوری که میدانیم این حیوان میتواند نوزادان خود را در شکم مدتها حفظ کند.

دوران حاملگی در حیوانات

طولانی‌ترین دوره حاملگی پستانداران را دُمورده فیس هندی میتوان یافت که بطور متوسط ۶۳۰ روز و گاهی ۷۶۰ روز (دوسان ویکماه) طول میکشد. در مقابل اوسم یک نوع حیوان کوچک پستاندار است که دوران حاملگی اش تنها ۸ روز طول میکشد.

حیوان که سال

طول عمر اسی که رکورد زندگی راشکست ۶۱ سال بود فرده ترین اسب روی زمین اسی است نوع مجار بود که ۱۳۵۸۰۰۰ کیلو گرام وزن داشت. بانکه سان عمر گربه حداکثر ۱۹ سال است معهدا خانم الیس اسی جورج بورانگلیسی گربه ای داشت که ۳۰ سال تمام زندگی کرد و روز ۱۹۰۷ چشم از جهان بست.

دنیای جانوران دنیای شگفت‌انگیزی است شاید عجیب‌ترین پدیده های آفرینش را در میان جانوران بتوان پیدا کرد جانورانی عظیم الجثه وجود دارند که وزن آنها از صد تن نیز متجاوز است در مقابل، جانورانی ذره بینی هستند که وزنشان به یک صدم گرم نیز نمیرسد.

بالن آبی

بالن آبی حیوان عظیم الجثه است که هیچگاه نمیتواند در سطح زمین زندگی کند. طول متوسط بالن ۳۲٫۹۰ متر و وزن آن ۳۳ تن است. این جانوران در اقیانوس منجمده بسر می‌برند و در مسافت ۳۷ کیلومتر طی میکنند. در سال ۱۹۳۲ بالنی را نوزین کردند که وزنش ۱۲۱ تن بود. تنها زیان این حیوان ۳۲۲ تن وزن داشت.

زرافه

زرافه در میان حیوانات بلندترین گردن ها را دارد. طول گردن زرافه ۲٫۸۰ متر می‌رسد.

کوچکترین پستاندار

کوچکترین پستاندار روی زمین (موش دراز بوزه) است که فقط ۴۰ میلیمتر طول قد دارد و در نواحی شمالی مدیترانه زندگی میکند.

پلنگ حیوان سریع

نیرومندترین حیوان جهان پلنگ است که ظرف یکساعت ۱۴۰ کیلومتر طی میکند. در جریان آزمایشهایی که سال ۱۹۳۹ در لندن انجام شد سرعت متوسط پلنگ ۷۰٫۸ کیلومتر در ساعت تعیین گردیده، در صورت به اسب‌های مسابقه بیش از ۶۹٫۶ کیلومتر در ساعت سرعت متوسط ندارند.

علی مشیری

بقیه از صفحه (۵۷)

راجع به تست در سوال شما باید به عرض رسانید که هنر و هنرمند هر که ندارد هرگاه شما هنرمندی را در بریده سینا را بپوشی صفحه تلویزیون تاں می بینید از زنده است شعر شما می را بخوانید از زنده است و شما حرف میزنید

هرگز نمیرد آنکه در تلویزیون زنده شده به عشق تیر است در جریده عالم در اول ما هزار سال گذشت از شما دعای منسون هنوز مردم صحرانشین می پوشی است

بعد از آن زبان تا کون آیا کسی توانسته جای خالی ماد هوایا را در دل تاں پر کند اگر جواب مثبت است آیا او معرفی میکند

الهی عزیز... باز صافه خطر ناک شد باید بگویم که... که بلی، شخصی است که جای نالی عشق آتشین و طوفان تازی ماد هوایا را در دم پر نموده و شما ازین خواسته اید که این شخصی را

شما معرفی کنیم آیا لایم است که حتی او را معرفی کنیم و آیا اینکه خود تاں او را پیدا خواهد کرد؟ خیر شما را زیاد در انتظار می گذارم در صورتیکه شما انرا پیدا نکنید بدین شما خواهم گفت که او کیست اما

نه اکنون بلکه در شماره آینده و صا حه آینده مجله سپارون - زیرا اتلا یکماه باید در مورد تکرر کنید - وقت آنرا داشته باشید که نفر مذکور را پیدا

نمایید - مطبوعات هند و افغانستان در این باره چه نوشته اند

سوال بسیار خلص است ، اما جواب آن به اصطلاح مشیری ۷۰ دفتر میشود - زیرا ده ها مجله هندی و افغانی در این باره قلم فرسای

بی نموده و مفاہین مختلف نوشته اند - جریده ها ، روزنامه ها و مجلات هندی و انگلیسی و اردو مانند ((تاجزراف اندیا)) که بزبان انگلیسی نشر

میشود - مجله فلم نیر انگلیس و اسکون انگلیسی - مجلی - نشنال انگلیسی ، گمشکان ، شعخ دهلسی ، اد آگار ، آریو ، فلم تاجزرافان اردو - فلم کادینا ،

عیرو ، فلم ستاره ، گله کاره بزبان هندی و نیزه صا جریده و اخبار بزبانهای مردمی ، گجراتی ، پنجابی و غیره زبانهای هندی طرح و نشر گردیده ، اگر نورس

ساخته شد و خوانندگان واداره مجله سپارون موافق بودند ترجمه پاک تمداد ازین روزنامه هارا تقدیم میدادیم زیرا تمداد همه شان از بد ما

تجاوز میکند ، اگر چه تعلا د همه شان از بد ما راه اداره سپارون تقدیم کرده ام

و اما راجع به مطبوعات افغانستان روز همرفت تمام جزایید و مجلات افغانستان نوشته اند ، هم قبل از سائرتم به هند هم بعد از آن - مجله پشتون

و که اکنون نام آن به آواز تبدیل شده که در آن زمان محترم استاد داکتر جاوید ، مدیرمسول آن بودند ، تبصره و معرفی درباره ماد هوایا و شعری

از بنده را نشر نموده بودند که اینک تقدیم میشود که عنوان آن بود: ((ذوق تنها)) نه تنها معطر گیسویش ذوق شما نشاند

بخرد باید شعخ فارسی ((ماه دروا باشد)) نت همین عذار مشک می ماه صوری - من جی شد ((نازنین)) شد ، دلری باشد ماه شما شد نگاهش میکند لبخند او چون زنده - شما ساز

زلفی خنونی زده ، بلا تامله از گیسویش غنچه ای را چون آینه چه و پشتش ...؟

اعتراف صریح... زلفی گفت که با همین غنچه هیلیرتینی را رنگت ام - آنوقت آریابه سری من نشان گرفت و فریاد برآورد : خود را تاگان بد

احساس کردم ترس و وجود مستولی شده ، همت : مقلد صریحش است : بالعن بریزی گفت : پس خود را از منم

گفت : اما من میتوانم ترا دوست کنم ، تیسری روی لبش جان گرفت و گفت : یاول عزیز ، شاید سر نوشت ما همینطور باشد ...

جدایی ، جدایی با مرگ و زنده خندید ، طسوری نیرترتبه صدای تیرتانه شد و من با احساس دردی پیر سینه ام از هوش رتم

هنگامیکه چشمانم را باز کردم ، چینه سفید پوئی را دیدم ، یکی از آنان آبیرو را در وجودم زنجیق نمود ، مرا صبه پرسیدم :

زلفی گماشت : همه سکوت کردند و با این سکوت تحلیلات عمیق و فریبی در ذهنم راه یافتند

ساعت ۱۱ ، بیستم مارچ ، مزایه اتان علیات بردند ساعت ۱۰ و ۳۲ دقیقه ، کار علیات من آغاز شد ، در ۲۱ مارچ پولیس جنایی آنجا آمد ، آنان سوالات

زیادی در مورد زلفی ازین نمودند ، زلفی قلب خرد را نشان گرفت بود ، آنان گفت : جسد در اینستوت طی قرار دارد ، در مورد قتل همیسو -

ترتیب توسط زلفی ، شواهد عینی متعدد ، بخراوند سرزده ای شد ، ما همین پولیس سخت سرا زیر نظر مراقبت ، اشته ، تکخوان بزودی سرا بخواب حقیق خون برنده

چار چفته تمام در شفاخانه ماندیم ، پنج روز بعد از اقامت در شفاخانه جسد زلفی را از آنجا انتقال دادند ، پس از مرخص شدن شفاخانه ، دوباره

به هوشتان با ساد بر اقامت کردم ، زبان تشنگی با دست کفای زیاد پدید آمدند ، هوای وین گرم بود ، اما ساد ماه ابریل انجامگرس طاقت نرسانس

داشت ، من اجازه نیک گفتن شعر را نداشتم ، پرگرام شعر به برانبل نوشت ، قطع شد ، تا میسان بلزانی بود ، شکه ز شعاعم تازه التیام یافته بودند

میتوانست چیز چیز بنویسم ، بتاريخ ۱۷ جولای جوانی که عینک های استخوانی داشت ، از من دیدن کرد ، او خود تیرا القرید بهتر کار میسند

چرخانه کتاب معرفی کرد و منند کرد که شنیده است ، زبان سادای همین زده ای خود را میسوس

گفت و زنده ای و مرد و فرارهای آن ، بهما خسرو و روان جانی است ، بوقلمون بودن سپارون زلفی ، دختریکه

بشعور از شعوت ، عشق و محبت بود ، دوران آشنایی آن خرابی من و ارتباطات او طی زنده ، گیش بسا

دو اوجوش دره روزی حرم قلبه بگوش بین محراب شد ، بخانه شد ، دیور کلیکاشد دو چشم سحر کارش را بقتل خویشش در پیسدم

چندین مرد ، بی آزاره که آفتاب را سر کوبه میسازد ، گزرتی را روشن کردیم و خراست رویی به گسرت ویلونی که از لبه سپر کیند بود ، گوشه دم

مراه جهت با سپورت ساختن برای زلفی ، همه شرفاء حبس محکم ساختند ، اما ما شاء الله کسه وکیل مدافع تری ای داشت - بخراوند برخلاف ، به

خاطر پرورتن کانون صلح خانوادگی که شیوا زده زده ای من زلفی را کینخته و نتوانست بود جوا -

هرات را بدست بیارود ، پشت صله های زنده آن نرستانه شد ، اما من برخلاف او ایخندید ، با است عدم رعایت بود ، هر دو به سری هوشی راه افتیدیم ،

زده ای من زلفی را بدست با کینور تیر شد ، رخا خارنه ، اطفال برخوردیم ، من در زنده ای من بد بین غیر تلسر

انسان خوب با وجدان بود ، ام

روز ۷ جولای ۱۹۵۶ ساعت ۱ و ۲۰ دقیقه در رستوران بد آن هوای برین نشست ، تقوه

میتوانید ، تا با پرواز ۲۵۹ به سوی بوئن در حرکت افتیم ، به جهت تا میسان گم ، بسیاری ها به سوی جنوب ، به سوی ایالتا و همیا نیابرو میگردند ، در رستوران هنگام صرف نغره ، با زهم باد زلفی در سن

زنده شد ، در همین رستوران بود که دستام را با صمیمیت لای دستاش میفشرد و در همین حالت خلوصا

های دیگر ، هد پگر را فرقی بوسه نمودیم ، در همین رستوران بود که جسم شدیم رسالتی و شوهر شرم وارکت که من و توحاشق هد پگر استم ، اما به درامه ای ، هرگاه ، مرین کس با لاتر و با یابین ترا زلفی

اصابت میکند ، این درامه با یابان می یات ، درامه ، نیرد عشقی که دیگر مرا تا با یابان زنده ، گیش ان پت میکند ، اما بدگره جین بری من بی شعور ، شگه و نسکا

نیاست ، مطمئنا ، زیاسید ، با زلفی یکمانستن و یکمانردن من میخواهم زنده ، با نام ... اما هیچ موجود ملکتی

و فرشته آسانی نمیتواند برای من حیثیت زلفی را داشته باشد

تاریخ ۱۱ جولای ۱۹۵۶ در مطبوعات انسان نوشتند :

((طیاره)) مسافری که آنرلین به سوی رند بود - جنود پرواز بود ، از ارتفاع ۱۱۰ میل در حشر سقوط نمود ، در میان طیاره ۴۵ سرنشین بود که ده

آن به هلاکت رسید ، در وضع هلاک شده گان یکی هم یاول هولند خبرنگار قرار داشت که قرار بسود

در بنایند ، گیش از آن جنین در آمریکا ، به زودی - وظیفه حد بد گزارشگری را اشغال بنمایند ((یلس)) برخلاف خواست و تمایل یاول هولند ، پس درامه با یابان پلمت

و لاهم در هندی به معنای دوشیزه است کسه مدهوایا یعنی دوشیزه ، صل محبت ، نازنین ، سنگدل آرام سانی و بی هم نام فلم های اندک

دردناک و دلبرانه



جان آغا



تدریس کاتگورو جان آغا

سوال که ما بکس کاری کنیم به نسبت بی بندوباری ها یک گد و دوی ده کلب خبیست گریز گریز شروع و کلب لغو شد .
 بعدا ؟
 بعد ازتی کوان دو شامل کلب معارف شد م و آنچه چنانستیکه یاد گرفتیم .
 بعد ازتی که کلب معارف در گرفت و سوخت : کارش معطل شد و به ورزش (جودو) دلچسپی پیدا کردم .
 چنانستیکه چرا دوام نداد این ؟
 بعد ازتی که کلب معارف سوخت ، به رفتن ده مکتب لامعه شهید و آنچه تمرین می کردم ، مگم یک گپ شد که او هم ایلاکم .
 هیچ یک مساله شخصی بود .
 بعدا ؟
 به جودو روی آوردم و یکسال او را دوام دادم .
 خوب به هر صورت ...
 در همین لحظه به دروازه اتاق آهسته تک تک شش .
 جان آغا بیرون رفت و چند دقیقه بعد آنتایه و لگن را آورد ، دانستم وقت صرف نان شب است .
 به ساعت نگاه کردم ۲۰ : ۳۰ شب بود .
 پس از صرف نان نوشیدن حای صحت را دوام دادیم .
 خوب جان آغا بیاد ، ایره بگو که ورزش کاتگورو چه وقت یاد گرفتی ؟
 ده سال ۱۳۶۲ .
 پیش کسی ؟
 پیش استاد عبدالرحیم یوسفی ، بنیانگذار ورزش کاتگورو در افغانستان . ده دو سال ده کلب استاد رحیم کارکنم ، به شکلی که بعد از سال اول شاگرد های تازه کاره به تمرین می دادم ، یعنی هم شاگرد وهم همکار استاد رحیم بودم .
 ده بهلوی او ، تکنیک های عالیتره پیش استاد شریف که (۶) خط داشت یاد گرفتیم .
 آیا استاد شریف کلب رسمی داشت ؟
 نی ، کلب نداشت و ده خانه کار میکند .
 کلب خود چه وقت ایجاد کردی ؟
 ده او خرسال ۱۳۶۴ ده منطقه خیرخانه .
 آیا استاد رحیم یوسفی برت اجازه داده بود که کلب واکس ؟
 نی ، حتی او مخالفت کرد .

آدم نامرد نیس

کسی که در ورزش کاتگورو شاگرد تربیه نموده است



سوال هام به پایان میرسد ومن بایست با او خدا حافظی کرده خانه بروم .
 به ساعت نگاه میکنم ، بوره ۱۱ بجه شب است ، از جا برخاسته می گویم :
 به احازیت سیم خانه .
 با تعجب سویی ساعتش سویی من دیدم میگوید :
 کجامیری ۱۱ بجه شواس ، همینجه باش باز صبح برو .
 میگویم : نمیشه ، باید برم خانه .
 هیچ امکان نداره .
 نمیشه ، باید برم خانه .
 او هم برسی خیزد ، یکجا از اتاق می برام .
 جان آغا می رود گراج ، موترش را از دروازه کشید ، می گوید :
 بقوما بین برسانتمان .
 در جریان راه ، موتر بر جاده های بیخ زده و پسر برف حرکت میکند و او متوجه است که موترش نلغسزد و از سرگ منحرف نشود .
 بعد از طی فاصله ها ، سوالی به مگم خطور میکند .
 سوالی که باید در آغاز می پرسید .
 با خود میگویم : خیرام ، ماهی راهروقت از آب بگیری تازه ام .
 راستی ، گفتی که چند ساله استی و ده کجا تولد شدی ؟
 ده چه میگفتم ، خودت برسان نگدی .
 اینه حالی خوب برسان کردم .
 ده ۲۱ ساله استم و ده منطقه اوفیان شریف ولایت پروان تولد شدم .
 ده ؟
 ده هیچ ، ایره بگو که خانه ده کدم کوجه ام .
 او نه ، اونجه دست چپ .
 موتر توقف میکند ، میگویم :
 به بیاکه حالی برم همرا می ، شو همینجه باش باز صبح برو .
 عجب ، ده ای نصف شوازخانه ما برآمدی ، باز حالی صلاح هم میکنی ، حالی نمیم ، بازیک روز ده گه حتما میایم .
 قول اس ؟
 قول اس ؟
 دست همدیگر افشرد ، خدا حافظی می کنیم و تادید اربعدی از هم جدا می شویم .

پس به اجازه چه کسی کلب واکدی ؟
 به اجازه استاد شریف .
 استاد شریف حال کجاست ؟
 او از افغانستان به خارج رفته .
 تا حال چند شاگرد تربیه کردی ؟
 یگان ۴۰۰ نفر میشه ؟
 همی حالس چند شاگرد داری ؟
 همی حالی چون مصروف سپری کردن دوره مسکلی استم ، به کلب کمتر رسم و یک دوشاگرد مه که رسیده ، ترانس ده هاره تمرین میده ، شاگرد های نوده .
 حدود ۱۰۰ نفر میشن .
 از عسکری گفتی ، ده کجا عسکراستی ؟
 ده فرقه هشتاد .
 بر خورد مسولین اونجه همرایت چطور اس ؟
 بسیار خوبه اس ، مخصوصا قوماندان ما ، مگم ووال صاحب سید جعفر نادری که یک انسان جوان طبیعت اس پرر امکانات زیاد داده .
 ده اونجه هم کاتگور کار میکنی ؟
 بلی ، ده فرقه حدود ۸۰ نفر از سرباز ها ره تمرین میده .
 ده کلب شخصی تان به نیاز بچه ها دخترها هم کارکن ؟
 بلی ، ۶ نفر دختر هم ده کلب ما کارکن .
 آیا ای ورزش بری دخترها و زنهامشربنیس ؟
 نی ، کاتگورو با وجود ثقیل ترین حرکات خود ، اگه به صورت علمی ، کارشوه بی خطرترین ورزش ها اس .
 ورزش کاتگورو چه فرم اخلاقه ایجاد میکنه ؟
 کاتگورو جنگ بدین موجب انسان همراي انسانه نتیجه جعل و نادانی میدانه ، به همی خاطر کسانی که ناق باعش از بیت و آزار دگرها میشن یا ناق عمرا میدگر ها جنگ و پرخاش میکنه ، به حقیقت خلاف ای ورزش کار میکنن .
 ده کاتگور ای گیا مام اس :
 احترام به انسان .
 دفاع از حق خود .
 دفاع از حق دیگران .
 یعنی ورزشکار کاتگورو اولین ضربه ره بری دفاع خود و دفاع از حق بیچاره ها و آدم های ضعیف و دفاع از ناموس و حیثیت انسان ها به کار میسره ، نه بری تعرض و تجاوز برد پیرها .

زین جوانی که کود کردید و روشی بخواب رفته میگوید: به ۵ دختر ۱ پسر دارم این دختر کسی که در پشم خوابیده به رخ خود داده به او هفت به در تانگه بود که شوهر هم شهید شد چقدر به سر و روی خود زدم چقدر به سر جنازه او گریه و زاری کردم من گاهسی نکو میگویم که جنگ بیشتر از هر کسی در گریه تپاه که به برگ برادران خود برادران شهریه هم با همی چشمم دیدم من بالای سه عطره که هر سه آن برادران شهریه بودند رفتم من پهلوی تابوت برادرم و تشییع ام یک برادرم در آنجا مبارک است ما این شهید شد برادره پیکر بنیامین خود از دست داد من زهر

جنگ و چه شدید ام نمیدانم تسلیم چه وقت تا که ام سال تا که ام روز تا که ام تاریخ گریه خاتکم در قلم آتشی روشن شده که آب همه دریا های دنیا میتانه آنرا خاموش سازد هیچکس نمیتانه تسلیم به دل مثل شمع نیمه جان میوز و قطره قطره آب میسوزاند عزیزم وان د بگری که جاد رسایه ماتم به سر دارد میگوید: شهریه درون فاع از خاک جان خود از دست داد این پشم چشمم دیدم من بالای سه عطره که هر سه آن برادران شهریه بودند رفتم من پهلوی تابوت برادرم و تشییع ام یک برادرم در آنجا مبارک است ما این شهید شد برادره پیکر بنیامین خود از دست داد من زهر

وحشت جنگ

شخصه جان اتان رابه لب آورد است. زکریا سربازی است که دو کسور موطف مرضی اورا بر یکون نروزیه کد همان طوری که به دیوار تکیه داشت چشمانش بر روی همیشه بسته شد. و این فاجعه جنگ بود جنگی که وقتی شعله ور شد خشم و ترهرد و راسخوزانند. و این در شفاخانه ۶ نمره اردو وحشت جنگ را در چهره سربازانی مشاهده کردم که خیلی جوان بودند در بدن خون های کهنه روزی یکی اتان ریخته است روان اتان را حدمه زده توان غمگین جنگ را از سر گرفته و دلی سوز

دوست داشتم جنگ تحمیلی لعنتی بهترین دوستان ما را از ما گرفت من به خون رفقای سوگند خوردم ام که هیچگاه شهادت خود را از دست ندهم. من همیشه میگویم دیگر جنگ نمیگم ولی تا وقتی که جنگ را با لای ما تحمیل میکنند وقتی از راه صلح نشد جنگ میگویم ذبیح هیچوقت فراموش نمیشود. پدر صاحب منصب بود با پیش قطع شده مادر مرده یک برادر بر عسکراست. در یکی از جنگهایی که در میان بین ما و مخالفین در گرفت یک وقت موضع بالای سر نشسته سر صدمه دیدند اندام شکستند حالا در چارصد بستراست. آبراهم بچه بسیار خوب بود ذبیح هم کشته شد ذبیح را بسیار جوان بار اعصاب خراب میشود با

به شکل دورانی بالای انهدا جنگ را با چشمان خود دیدم ام. تعرض نمودم کد که سه جزو تمام ما محاصره مانده هفت شب جنگیدم مادر من قسم میگویم او هیچ خوش ماوتانستم تعرض دشمن را از ما نمیدانم حتی حرم میگویم که از این لای تنگی قطع کنیم و قطار را بگردانیم بدشمن ام. دو سال میشود که نم ما از دشمن خواهش کردیم که نامزد خود را زنده بدهد ام. دو سال تسلیم شونم گفتند نرو خود را روان تسلیم شونم که با هم صحبت کنیم روان کد که با هم صحبت کنیم من یگان د نغمه کردم ام اورا کشتند مادر دیدم که فراموش میگویم که نامزد ام و سا رفیق ما را پارچه پارچه کردند ما عروسی کردیم ام. هم با قهرت ضربه دشمن را از ما نرو اتان تون ریاست لوزستیک بین بر دم در جریان بازگشت که نوروز کشف دار که گریه موتراز دره ارگون میور میگویم چند بیخواسی عدم تحمل در کار واسطه رامین زد مراهم مایسن در نظریه امزشخصات ان است هر زد ۲۴ ساعت بیخوش بودم بعد خاره را که رف من بینه جسم از ۶-۵ ماه مرض شدیم که بعد از آن متاثر میشویم میگویند غرض تمام جانم بیخوش میشود من چهره بقیه در صفحه (۱۲)

آیا نشرات تلویزیون

بقیه از صفحه (۱۱)

ولی هنوز هم بسیاری از برنامه ها در حوزه سیاسی و اجتماعی تلویزیون با مرمول ستایشی تمیبه و نشر میشود و نوجی توارده میان برنامه ها موجود است و از سوی هم در جاسازی برنامه های جدی و ذوقی و هنری. تناسب معین وجود ندارد.

اولا باید گفت اداره سیاسی و اجتماعی که متعده بنسبام اداره روزنامه ها خواهد شد. شانزده برنامه داشت اکنون صرف هشت برنامه نشرات خود را ادامه میدهد.

کبه این ترتیب توارده در برنامه ها از این برده میشود. محسی در این تغییرات جدید در نشرات وارد کنیم. وقتی نقد و مپسان برنامه های جدی و برنامه های ذوقی تناسبی ایجاد کنیم و ایسن برنامه ها را با هم خلط سازیم.

یعنی اینکه از نشر به هم برنامه های جدی خود داری بحمل خواهد داد.

بلی همینطور.

میخواستم به مساله کادر هاد تلویزیون تاسر میگویم از امکانات موجود تاجه حد استفاده صورت میگیرد.

در این زمینه تشویق های است. درصد د هستم این نقیصه با اعتراف جوانان در حال تحصیل از خارج مرفوع کردن کادر های موجود از طریق کورس های تعمیر الکترونیک و کارشناسی رانوا میگردند و آموزش مسلکی کارشناسی و پیچیده تخنیک و هنری امر ساده پس نیست که انرا آسان بگیریم. دوستان محدودی که فعلا با ماسا کاپولی کتبه باشنفته کی و علاقمندی روزانه قریب شش ساعت نشرات را آماده می سازند که فقط باید از آنها سبیا سنگداری بود.

من شنیده بودم که به اخله غیر مسلکی در امور نشرات تلویزیون چون موجب برخی برانگیزه کی هادر نشرات شما میگردید. آیا هنوز چنین وضع ادامه دارد.

فعلا چنین مورد وجود ندارد و آرزوی بر هم از این نسوع تشبثات غیر مسلکی جلوگیری شود.

گله هایی از هنرمندان و نطاق وجود دارد که گویا در تلویزیون گاهی محیط برای آنها تنگ ساخته میشود.

اگر این سخن شما برآموز می چرخد. با مسوولیت میگویم. چنین نیست. ولی باید گفت که عده بی چنان بر توقع اند که میخواهند همه چیز در خدمت آنها باشد و همه امکانات صرف برای آنها باشد حالانکه تلویزیون متعلق به همه است. ممکن نیست ما ناز دانه های داشته باشیم. از سوی هم برخی مسوولیت های اجتماعی و سیاسی در هر جامعه بی موجود است که رعایت میشود ولی است یک عده بی که از نام گیری شان خود - داری میگویم اسب آنها فقط نه پا دارد.

کسیکه میتواند

بقیه از صفحه (۱۱)

خوب میخواهم به مساله نلم ها که بر جنجال ترین بخش کار تان است بپردازم چرا نلم های خوب ندانید و نمیتوانید با بازار ناسالم و بد بوی رقابت کنید و چرا اکثر نلم ها تکراری اند؟

در تلویزیون های جهان معمول است که همه ساله انحصا برنامه های متعدد نلم را خریداری میکنند و با تانکون حتی یک نلم را هم خریداری نکرده ام. وقتی که زمینه وجود ندارد. تسوا ن انتخاب نیز اندک است تکرار نلم از همین چشمه آب میخورد و از سوی معمول نیز است. آنچه از نلم های جدید مخصوصا نلم های هنری به سترس ماقار میگرد بر اساس همکاری شخصی علاقمندان به دست می آید. تصمم وجود دارد تا از طریق دستگاه شمشاد نیز صرف نلم های که مطابق خواست هلو علاقمندی های جامعه باشد ثبت شود. که این نلم ها متعلق همه کشورهای جهان می باشد. اخیرا چند برنامه نلم جدید ایرانی از طریق سفارت انگلند در کابل به دست آورده ام و منتظریم که هموطنان ما نیز آگس نلم های خوب داشته باشند. به سترس ماقار در هند.

چرا نلم ها در تلویزیون نمیشود صرف یک نفر انرا ترجمه میکنند. آیا مساله حق آلتیخته در بین است.

فعلا امکانات در ویلا در دسته موجود ندارد. پروژه جدیدی که زیر کار است امکان انرا به دست میدهد تا بتوانیم نلم ها را در ویلا کنیم.

میتوانید مصرف یک ساعت نشرات تلویزیون را بگویید.

شاید باور نکنید که تلویزیون ایران ترین تلویزیون جهان است. ما بعضا برای تهیه یک ساعت برنامه یکم ساعت وقت را بکات نات تخنیک و راهبر میمانیم حالانکه میکس برنامه کاملی در جهان ۲۰ ساعت تهیه کردیم. بهترین کارمندان تلویزیون ما گاهسی ۱۸ ساعت کار میکنند.

میخواستم درباره وظایف فرهنگی تلویزیون بپرسم. برنامه های فرهنگی شما چگونه اند. چند نمید نشرات را تشکیل میدهد. آیا تغییراتی در این برنامه ها هم خواهد آمد.

در فرهنگ تمدن و پیشرفت ساعت برنامه های هنری و ادبی داریم البته توجه میشود تا نقش این برنامه ها از لحاظ فرهنگی موثر تر شود. اخیرا برنامه های جدید نیز از این بخش تهیه نموده ام.

ما شماره های بعدی مجله «سپارین بازم در سلسله نشرات» به از این تلویزیون صاحبه های دایر کوران نیز در تخنیک تلویزیون رابه چاپ میروانم و از خواننده گان خود تقاضا داریم که سربالهای شانرا در این رابطه با ارسال بدارند.

گلساز افغانی

بقیه از صفحه (۲۰)

شما چند نوع گل میسازید چه کدام نوع ان علاقمند استید.

گل های خاندان مرسل و گیله و دیل و ترنگ و سنبل و بنفشه و انواع و اقسام شکفته ها با مگر علاقمندی شخصی من به گل سوسن و ترنگ است و انگیزه ان این شعر سرچشمه گرفته است.

ترنگ غمزه زش این همه بیچاره نداشت

سندل پر شکستش هیچ گرفتار نداشت

برای ساختن گل ها از کدام مواد استفاده میکنند؟

برای ساختن گل ها در ابتدا از مواد بسیار نازچ از قبیل خن - چاروب ، کافه های گدی پیران ، قیچی و سوسن گاهی استفاده میگردم مگر اکنون از تنگ های آبشویی و جیبی که به گل نمایی خاص می بخشد و تعداد علاقمندان آن نیز روز بروز زیاد گردیده تمیه میگویم. نباید بگویم که جهت رنگ آمیزی گل ها از هفت رنگ اصل نیز استفاده میگویم.

مگر جای بس تاسف است زیرا ان گل های ایکه با داستان ماساخته میشود و از جمله تولیدات کور میباشد با نصب مارک های کورسور های خارجی بنام گل های خارجی بفروش میرسد که باعث مایوسی ما میگردد.

تا حال چند نمایشگاه از آثار تان در داخل و خارج کوریه نمایان گشته شده است؟

در داخل کوریه ۱۲ نمایشگاه که ۱۲ دیپلم بدست آورده ام و چند نمایشگاه در چکسلواکیا ، آلمان ، سوئد ، بلغاریه و اسکود و ده نمایشگاه هم به توکیو که از همه نمایشگاه دیپلم های میگردم و نیز اگر موقع میداد نسد.

حالا من هم مقام بسیار بلند هنری میداشتم.

آیا اجازه میدهید در مورد زندگی خصوصی تان بپرسم؟

چرانه از دواج کرده ام و سه پسر دارم ، پسر بزرگ نورالدین نام دارد و به صنف سوم مکتب است. بسیار خوب بزرگ میرسد. خانه ام کز این است از سه و نیم هزار افغانی معاش و دوهزار آنرا به کرایه میدم. دو سال است که هر هفته خانسه داده ام ولی نتیجه آن تا حال معلوم نیست.

من در مورد آنجا چیزی گفتن ندارم. ولی آنها زود تر از من راهشان رابه راد یوتلویزیون باز کرده اند. اگرین زود تر شروع

انتخارن و اختصاص بدست آوردن ام و در نمایشگاه لوزیکه بدستال تقوه رانیز نصیب شده ام که این همه انتخارات شخصی نبوده بلکه انتخار بزرگیست برای کورم افغانستان.

شاگردانی نیز در این رانیه تموده اید -

بکرچه هنوز خودم در این راه تازه قدم هستم مگر آنچه را که میدانم در اختیار هموطنان خود گذاشته ام. شمار شاگردانم زیاد بوده شاید بصد هاتن برسد که همین اکنون یک تعداد شان صرف تراکون دروس در خارج کوراند.

از اعضای فاضل آیا علاقمندی به هنرید در اند تان نهال هنر تان را بگویند.

حوشبختانه ۵ پسر بزرگ احمد ضیا که فارغ التحصیل صنف ۱۱ میباشد سخت به پرورش گل ها صنعت گلسازی علاقمند است و آینده درخشانی رانیز پیش رو دارم.

چی تفاوت میان کار و فعالیت شما و سایر گلسازان موجود است؟

کربی تفاوت کار است بر مشکل مگر هستند گلسازانیکه بنا بر شوق علاقه خویش به هنر گلسازی کل های راطح و دیزاین میکنند که هیچگونه ارزش هنری نداشته و حتی کل هایبراک تهیه نمینمایند خیلی عالی بود که روحه هنر گلسازی رانیز بر مده میسازند. اما تعداد محدود اند که به کل صرف طراوت و تازه گی نمیدهند. مگر از جهت رنگ و ساختن موادیکه بکار میبرند عینا شبیه به کل های طبیعی است.

اگر در اخیر بپرسم که به کدام اساس ساخته های شما در مقام اول قرار گرفته است؟

آثار ایراک ماطح منماینم و مسانم هف آن صرف با انگلستان دست ساخته و تمیه میشود اما در همه کورهای دیگر از سامان آلته برق استفاده میکنند چنانچه در یکی مجله های جاپانی نگاشته شده بود ((انگلستانی که جادو میکند و محسوس آنها نند)) شاید بقیه من بیشتر دین باشد که با امکانات محدود صرف با انگلستان کار میکنم تا باشم.

حمت نمیکند. او با نرد به از جا بجای آورد.

بره بخیزد و کلاهش را بر سر میگذارد. از وی میپرسم که کدام گفتی و بگر دست خود رابه جیب کتبی اش می داری؟

بر دوشینک های نواروی رنگ - میخندد و میگوید از من سوال آنتایی را میکنند و به چشمانش می گذارد و یک آهنگ (یکی زوی) خوانند و گان مشهور ایتالیایی را میخوانند و بسیار مقبول میرصد. برایم حرکتش جالب و خوشمزه است نمیکشیم در این مورد استعدادی نرفته است که باید آرزو پرورش داد. تا روزی بتوانند بهتر از کسانی بخوانند که آنها میگویند. در اخیر به امید توجه ریاست شان را کابی میکند. نمیدانم چرا راد یوتلویزیون با این امید کنین شادی آمین خدا حافظ میکندم.

پایان

این طهارت بزرگ پس سابقه و بنا
تلاش و کجکای و ژرف نگرانی انجام
شد تا بالاخره کشف کرد که وقتی
کوشش کارها و دستوری بوترها از
اعلان فلم جدید ((امپتاه)) آگاهی
حاصل کردند، سهل اسباب صرف
((بوگادیه)) سرانوردند نسبتاً
حقوق تلخیص فلم را برای خودانحصاراً
حقوق چنانچه اوتانگین هفتاد لک
گداوه از نوبل پیشکش حقوق تلخیص
فلم خود بدست آورده که خوبتکار
کار ((بوگادیه)) آگاهی اندیشیده
بکر تجارتی خوانده است.
((بوگادیه)) در برابری سوال
خبرتکار که در فلم جدیدش کدام
ستاره را در نظر گرفته و جاسوس
داد و ابروی همبازی ((امپتاه))
در فلم جدیدش ((سری نوی))
را کتیده و در قبال بازی لاش حاضر
شده که سن لک گداوه به حق
بپردازد قرارداد مراحل خود را طی
نکرده اما تلخیص همان دارد و این
اصبر شده شد که شکل کار در کمال
پیشگی به حساب ((امپتاه)) -
انتقال داده به لطیف لقب تلخیص
برای اوک همانا ((مردنه معلومی))
است به ارضان آورد.
اعلان قرارداد بوگادیه - ایسن
حقوق هفتاد بی سابقه ایکه ورق
تاری در روند حقوق هنرمندان
صافه در آنصورت همبازی هفتاد
پنجاد ابروی عده - تا پاور -
کردنی برای عده - هم صورت انگیز
بود و هر چه صورتی بود این یک
حقیقت مسلم است که ماجرا را به
همین قطع ساخته است ((سری
بوگادیه)) در رابطه با این موضوع
طی صحابه بی گفت:
ملار انوبل قرارداد مبلغ هفتاد
صد هزار کلا در دیگر همبازی
((امپتاه)) خواهد پرداخت
این مبلغ شامل حقوق پرداخت است
های همبازی فلم است که در داخل
مخارج کوشش صرفه
پخش خبرتکار رسم در زمینه

کن پول ، که نمایان ((امپتاه))
((بوگادیه)) صورت گرفته اسباز
فظر نموده گنه اندک این قرار -
امداد متکی به یک تباری سازش
گست تا به تنهیک دیگر استفاده
نمایند .
ولی هنوز این اره جمع بندی
نشده بود که ((سری)) یک کارگردان
دیگر سینما ، اعلام کرد که هرگاه
((امپتاه)) پیشنهاد ابروی بدید
و حاضر شود در فلم ((جنگ)) نقش
اول را بیاکند ، ((متن چکریتی))
کار ((بوگادیه)) آگاهی اندیشیده
بکر تجارتی خوانده است.
((بوگادیه)) در برابری سوال
خبرتکار که در فلم جدیدش کدام
ستاره را در نظر گرفته و جاسوس
داد و ابروی همبازی ((امپتاه))
در فلم جدیدش ((سری نوی))
را کتیده و در قبال بازی لاش حاضر
شده که سن لک گداوه به حق
بپردازد قرارداد مراحل خود را طی
نکرده اما تلخیص همان دارد و این
اصبر شده شد که شکل کار در کمال
پیشگی به حساب ((امپتاه)) -
انتقال داده به لطیف لقب تلخیص
برای اوک همانا ((مردنه معلومی))
است به ارضان آورد.
اعلان قرارداد بوگادیه - ایسن
حقوق هفتاد بی سابقه ایکه ورق
تاری در روند حقوق هنرمندان
صافه در آنصورت همبازی هفتاد
پنجاد ابروی عده - تا پاور -
کردنی برای عده - هم صورت انگیز
بود و هر چه صورتی بود این یک
حقیقت مسلم است که ماجرا را به
همین قطع ساخته است ((سری
بوگادیه)) در رابطه با این موضوع
طی صحابه بی گفت:
ملار انوبل قرارداد مبلغ هفتاد
صد هزار کلا در دیگر همبازی
((امپتاه)) خواهد پرداخت
این مبلغ شامل حقوق پرداخت است
های همبازی فلم است که در داخل
مخارج کوشش صرفه
پخش خبرتکار رسم در زمینه

ساعت مداران بد آری انجمنه
های ابتکار انهن پیشین نمست
در جانب دیگر ((امپتاه)) در
یکی از صحنه هایش گشته است که
اندان میکنند از نزد سیاست نیست
وتوقیف را در این دایره حاصل
نخواهد کرد - بنا با اندرک این
حقیقت او تصور رجعت داده بعد
از این همه تلاش ها و توجهات خود
را صرف کارگردان های هنری اش -
خواهد نمود .
اگر چنین باشد و چنین شود
صرف ها انزیده - مدتی صفا بیرون
شده باشد ((امپتاه)) برای فلم
سازان ما و هنر سینمای ما معساری
است متکرر و ظیف و پرتوان و
نام و عنوان .
علاوه بر این مطالب ، این
اصل هم قابل تأمل است که
امپتاه مردی است صاحب قلب
مهربان و صدور و سحر که هر کس
به او افتاد کند ، آرزای صیح
شاهی دیانت خواهد نمود .

چشم پیش کردم بعد از آنجا م
یک قسمت کار ، سرانجام او استرد
نمودم نزد ملل وانگزه های ناپای
وجود دارد که یکی از این ملل هفتاد
صورتیت ((امپتاه)) در دایره
سیاست است - او روی این صورتها
روزانه ازین ساعت بیشتر در کپار
حاضر شده نمیتواند و گاهی هم آنها
نی افتد در همین پنج ساعت
موجود هم حاضر به کار نشود .
مناسبه - دقیق نشان داده که
با این شکل کار اقتصاد فلم بهیچ
وجه تا من و تضمین شده نمیتواند
هم میباشد که هوای مرطوب شهر
همی ، برای شدید میضی او
اثرات ناگوار دارد از اینرو به
اساس توصیه - دکترین باید اگر
ایقات بیرون از شهر بیس زندگی
نمایند .
باملاحظه این همه دشواری
ها آیا بازم ممکن است صد هسا
لک گداوه را در بدل یک تکت بخت
از این که شانس برد آن خلیسی
قلیل است ، از دست داد ؟

ستاره مبلیونی

پس که چنین است دیگر چنانچه
دازد که از کار پرتر و در خود توجیه
این هنرمند محبوب مردم اتمسفی
کپیبه دنبال آن یکی نیگس
برهم که تهرمندی و توانایی و -
صمیمیت ((امپتاه)) را ندارد .
یک فلما سازگاری خواهد فلم قابل
حساب تهمیه عرضه نماید ، باید
به دنبال تهرمنده قابل حساب
باشد و این تلخیص شخصی من است .
اولیای کرد - حرف های من کلاماً
فیر جانب دارانه واری از هر کس
تعصب است ولی از این حقیقت
هم نمی توان چشم پوشی کرد که
((امپتاه)) بعد از تحمل در حلقه
اکثره خلق هنرا و هنرمند ته دلسر
به سترگه گوری اوس چنانچه د
سند رو سره حرکت نه اجر اکرم کله
چی به تلخیص کی زمانه در
خبره شی نوسیا ته سی زاین شوکی
شوکی او به وینوا و خا و رو کس مخ کورته
رامی اوتی روت و ای ((بعد بی
زویه)) اولی داجی اکثر امسیت
به وقت کی و ای چی به بنویس
تا به ود ریژی - سند رو با یسند
سنگینه و ویل شی
بهریزد خلی میرض دخیبر و
به لری زیاتوی چی - یوه ورغ -
راد یوه تالار کی د قبایلود وزارت
کله چی ما ((د تور
زلفوراته جو کر به بالنتونه))
خلی سند ری دیکاری یا یواس

یک خطر بزرگ صی مواجهه
گت - شش ماه بستری شد تا
صحت یانت - ولی دکترین معالیم
برایش هوشدار داد ندکه امکان
عود تکلیف او نبیاد است - بنه ،
برای حفظ ما هدم از جمله
سجد مرض ، همه ساله عازم
امپتاه میشود و بد اقل دو تا سه ماه
در آنجا باقی میماند که این هم
برای یک فلم ساز معضله - بزرگی
است - از این گذشته ((امپتاه))
گرفتار میضی ضیق النفس ((اسام))
هم میباشد که هوای مرطوب شهر
همی ، برای شدید میضی او
اثرات ناگوار دارد از اینرو به
اساس توصیه - دکترین باید اگر
ایقات بیرون از شهر بیس زندگی
نمایند .
باملاحظه این همه دشواری
ها آیا بازم ممکن است صد هسا
لک گداوه را در بدل یک تکت بخت
از این که شانس برد آن خلیسی
قلیل است ، از دست داد ؟

تعداد اند ، عهده دارند که
نعلار بزرگترین رقم هنر -
((امپتاه)) همانا ((یونو کته))
است - زیرا از لحاظ استحکام بازی
تلخیص های خسته کی ناپذیر برای
بهرتر شدن کار ، نتوانند هنری
ظرافت و بدیهه پردازی در هنر -
تلخیص ، این هنرمند متفرد به خود
است .
((یونو کته)) کوچکترین بی علی
و نشوده کی در کارش نشان میدهد
هنرمند است متواضع که در
این اواخر به تعداد هوشدارانش
انزایش قابل ملاحظه پدید آمده
است - بالخاصه فلم های ((سیت
صورتی)) و ((انصاف)) که از هر
لحاظ شهرت و صمیمیت بی حدود
حصر برای اوارغمان آورد و سحر
کار هنری اش در ذهن بیننده کان
نغز و روح قابل ملاحظه نموده
است .
((یونو کته)) خوش در این -
مورد جانب احتیاط را گرفته چکید
مایلید به ارتش های پیشنهادی و -
پیش کوشان خود اوج بگدایم چه
کارگردان های شان بدیده - احترام
نگاه کنیم ، ما وظیفه داریم در کار
های خود توقع طلب باشیم تا شمشیر
فلسف و انکار بگدایم برای اینکه
هر کس برای خود است .
((امپتاه)) صاحب ((امپتاه))
است و من ((یونو کته)) و ((یونو
کته)) همان است که بوده است
و من وظیفه ندارم جای ، قلم
صمیمیت و هنر و استعدادی دیگر
را تصاحب نمایم .
من عهده دار هر کس در دایره
دانایی و توانایی و ذکاوت و استعداد
کارها کار خود به پیش هر دولی در
پهلوی این عناصر یک نکه زانند
نابیده گوشت وان اینکه انسان
باید صاحب شخصیت باشد ان هم
شخصیت خوب .
من هرگز دخیبر و صباهی نیست

یعنی عده از فلما سازان حاضر
شدند در برابر او از قرار اداهای
شان انصراف به عمل آوردن هر
دیگر کارش را با این هنرمند در -
تعال ارتقای صد درصد حق الزحمه
استقامت دهند .
بعضی از هنرمندان مانند
((متن چکریتی)) بیوسه تلاش
میورزد تا در پهلوی ((امپتاه))
هنرمندی کند و بعضی دیگر مانند
((ریس کیوی)) با صرف اینکه فلم
های ((امر و اکبر ، انتهمی)) و
((اصب)) در پهلوی ((امپتاه))
از فلم های خوب بود درخشش او -
مسرور مشود ، دیگر حاضر نیست
با او کار مشترکی را انجام دهد .
فرض شع دلی اندرین مورد
چنین تهرمه چکید :
((امپتاه)) مدت ده سال
تمام در قلمرو سینمای هند مانند
یک سلطان حکمران داشت ولی
معلوم نیست این حکمران او چقدر
سال دیگر دوام خواهد کرد .
آیا ستاره - بخت ایا بهم در -
اسمان سینمای هند پرستش و -
تلاش خواهد بود یا راه نوبل و
انوبل خواهد رفت ؟ آیا کسی
حکمران هنری را همبستان دهد
صرف خواهد داشت صاحبش را
بدیگری و اگر چکید ؟ آیا ایا
دیواندیشی که دارد توان خوانش
آینده اش را دارد و میچند تصور
کند که در آینده دور یا نزدیک
با چه سرنوشتی قابل مشود ؟
برای همه سوال هلیک در جن
فلم تحت کار ایا سخ خواهد داد
چه اگر در بین این فلم احد قابل
سه - فلم اولیای پذیرش مردم -
نفری و حقاقت هنری چیز هم مظلوم
قرار کرد دیگرمانی وجود نخواهد
داشت که ((امپتاه)) سکین حکم
روای رادر قلمرو سینمای هند از
دست بدهد و بدین تردید نه -
سال دیگر بی خیال و اندیشه
تاج شهنشاهی را بر سر خواهد
داشت .
در فیصورت ، این طبع افتخار
مال کسی خواهد بود که عیالته
پخشش در زمینه مشکل است .

بقیه و صفحه (۱۷)

بیابادی باریزی

هنرمند خیا ساره به ۰۰۰ بجویس
تلخیص امای کی وده ایچی و را
نخله) ماورته ویل : هر چه سری
بوسه ایچی بجو هلمتسه

منظر لویه - حتما به در شی
- ستاسی د حله روشیر به
خوت رسیزی
- به راد یوکی شمیر رانه غلط
شوی خو به تلخیص کی به من

سلوسند رویه حد و کی لیسنه
کری چی اتیا سند ری دهن سزی
سره نبرگی دی
- عزیزه افغان و ایی مالا (۱۰۰)
سند ری به راد یواید ۱۰ سند رو
به شاوخوا کی به تلخیص کی ثبت
کری دی
- ستاسی د (پاریس سر سار
دی خط بی رانی (۱۰۰) سند رو
گنه شمیر خلق خونبوی بیکه چی
زما به نظره به کبوز سر بریستا
سی بوخه زستا و حرکات و سر سره
همناری دی
- کبوز بهرزی دی - دژستا و
حرکاتو به هکله باید و وام جیروز
تولره هیروه نه ده رسید لی او -

توب به وخته کی واری
- داجی زما خونبوی یانه بیبا
هم زه اکثره خلی سند ری سسه
یواسی اویم بلک کورم هم - کله موز
دخیلو سند رو ری وید یوگتسه
ثبت کری پدی - هند اجی برینا وی
زوی من دوار - بینی به یوه موزکی
کری ی اوای چی موزی گت خسو
وید یوته وروا جو چی سند ری یونو
- بیروز صاحب تاسی که دخیلو
هنری افتخارات او و هنر سفر و یوه
هکله ویزی به یوه -
- هنری افتخارات بود ندا -
کاری بداد - د پیلومونه اونقدی
جایی دی - به بهرکی موهمه -
لونه ترلاسه کری پدی - ما ویزی

تراوسه دوه علی دو کراتیک المار
جکولوا کیا و هند ته - اوه خلسر
نیروی اتحاد ته او یو خلس عراق
منگولیا - یولنده اولیناریاته سفر و نه
کری پدی
- تاسی که موز ته یوه به زره -
یوری هنری خاطر وروای به سسه
- و -
- و الله خاطری خود یوری دی -
خو ((سنت نیوزه خروار)) یوه قصه
به تاسی ته و کریم :
کله چی رسمی معجل وی به اول
کی د یور نیکته بوزته راته کیزی - یو
موتری اولی راسی خواهد آجی
محل ختم شی بیابونخو ک زمو
به قصه کی پدی - یوه ورغ سسه

نیو هیوادو کی به موزنی کله قدم
د باندی کینود د جاسره به کری
وی او دجا سره به فلم ارکاغذ چی
زمو امشا به بی نونسله -
- تاسی به شخصی ژوند کی خسه
ارزو لری - عزیزه جان سوال تاسی
ته متوجه دی -
- زره به شخصی ژوند کی خلیسی
هلیس یوره شمیر - دوه زامن لرم
او د لور د درلود لویه نه لرم -
یوایچی ازین د زانوخته روزنه او
لوری زده کری دی
- زره به خه ووام چی له ژوره
- تاسی دخیل هنر سینه والوتسه
تبع سوات لری
- ولی نه - موز لوی کال ته بیو
کسرت لرویی بزمه سند ری به یکی

خدا با عاشقان

بقیه از صفحه (۶۱)
 قطعه نکت طیاره پرواز پایان د پرواز برام بست
 شده بود رسید برام اطلاع داد ند که بیوه زنی
 در درپ هوتل انتظار میباید . به سوی روانه
 شتافتم خانم فخریزگر بود که با سیورت جعلی نور -
 تربیت زبیلی را تکمیل و برام داد . وقتی پول را روی
 کف دستش گذاشتم ، امتناع ننموده ، گفت :
 خیر ، شادوست آقای گالاراستید ، او انسان
 خوبی است . آن شام ، شام خاطر انگیز خوشی
 برام بود ، برای زبیلی تلفون کشیده و گفتم که کار
 هام خلاص شده ، زود برمیگردم .
 - تو در قلب و فکرم این استی . . . تا فرد اصبح ، باول . . .
 -
 بتر از این بارالحن تعدید آسزیدی گفت : به پولیس
 تلفون میکنم تا در محل اقامت کونین زبیلی از سر
 استطاق نماید .
 - میدانم که اینکار ، کار تو نیست بتر .
 بتر اتیم کان بازم را گرفت و گفت : چرا رام نمیشی ؟
 پس بیاهوتل بروم ، میخواهم متفقا چیزی بنویسیم
 و در خلوت هم حظ بگیریم .
 -
 ساعتی پس ، بازم با او در سالون بزرگ هوتل
 ایستاد و نشستند . بتر اما با نام نشسته بود . -
 و بسکی همچنان روی میز قرار داشت . بتر ازین تقاضا
 کرد که برایش سیورت جعلی را نشان بدهم ، از -
 دان آن ابا وزید ، انگار کردم ، اصرار گرانگفت :
 دیدم که بیرون آنرا به توداد ، ناگزیر او را نشان
 دادم ، گفت :
 - هم ، پرواز به سوی برزیل . . .
 از فرانس گارسون ، بخاطر ویسکی سردش تشکر
 نمودم ، آنسور چند فرانسی گوز میز بزرگ
 نشسته ، گرم نوشیدن ، بود ند بلند بلند میخندد ، ند ،
 پرسیدم : متلیک از زبیلی بیخود خوف داری ؟
 چه بگویم ، در موقعیت بدی قرار دادم ، سپس بالحن
 ملتسانه ای گفت :
 لظفا ، به زبیلی خبریده ، که اینجا ، به وین بیاید .
 - این از توان من به دور است . . . خواهش میکنم
 بتر ، بعد نبراد زدم ، از برای خدا . . . مگر از ما
 چه میخواهی بتر ، من زبیلی را دوست دارم ، دو -
 ست دارم ، دوست . . . آخر بسیاری ها اینجا تصور
 نمیکند او زنده باشد .
 بتر گفت : هرگاه مقاصد من بر آورده شود ، تو میتوانی
 به سادگی ، به صوب مطلوب پرواز کنی .
 فکر میکنم این حسادت محض است ، بی شبهه شما
 با زبیلی حسادت میوریزید ، میخواهید او پیش کشید .
 - در هر صورت ، اکنون در جنگ من قرار دارم ،
 من به پولیس خواهم گفت که دنبال تانراها کند .
 -
 به زبیلی تلفون کشیدم : زبیلی ،
 - بلی ، آخر چرا این روزها تلفون نکردی ؟
 عرق از سراسر وجودم جاری بود ، بتر خودش را
 به من سرش کرده بود . . . بعد فکر کردم میگریه
 ندا ای زبیلی آرام بود . . .
 گفت :
 - بورتیتات را میفرستم ، فرد اصبح اول وقت . . .
 زبیلی گفت : خدا با جقدر خوشتردم که کارها
 رو برآوردند ، فقط یک شید یگر ، بعد بهم میرسد .
 من منظور بتر را از آنهمه شله گی نتوانستم درک
 کنم ، بتر بسوی دفتر کویل به اتم خود رفت تا با
 سیورتی که از نزدم گرفته بود ، تسلیم بدهد ، او
 ورقی را در دست داشت که در آن نوشته شده بود :
 این با سیورت بر دست که میخواهد مرا به قتل برساند .
 - چه ، قصد کتر ، او را بده ، نداشتی ، یقیناً
 بقیه در صفحه ()

بقیه از صفحه (۶۱)
 - زن چگونه میتواند دربار
 معاینه خودی پستان بیاموزد ؟
 - زن میتواند این روش را از -
 دکتر یا نترات خاص منوط به -
 معاینه پستان بیاموزد .
 - آیا لخته شدن پستان به -
 فحوم سرطان است ؟
 - خوشبختانه ، اکثر لخته -
 های پستانی سرطان نیستند ولی
 نوشته شده بود ، در پایین لوحه ، منفذ یک صندوق
 نامه ها بود ، بتر با سیورت ام ربه صندوق اندا -
 خت ، به بتر گفتم : تمیذاتی که من زبیلی را خون
 آسا دوست میدارم ، بگو جان ما چه میخواهسی
 تا انجام دهم .
 - بتر فرید : چه میخواهی ، چه میخواهی . . . وقتی
 میگویم از جان تان چه میخواهم که بتر اینجا باشد .
 - خوب ، ازین حرف بگذر ، بگو ویسکی میل داری ؟
 کجا ؟
 - طبعاً ، در کار هم .
 -
 ساعت دوی شب از خواب بیدار شدم ، دیدم بتر
 مصروف مطالعه است ، فرد ای آن صبحانه و قهوه
 صرف کردیم .
 - هیچگونه شواهدی در دست
 قطاری که قرار بود زبیلی بدان بیاید ، تا خبر نمود
 دعا کم خداوند کاری کند که زبیلی نیاید ، از دور
 چراغ کمپوتیف های دیزی را میدیدم ، برخلاف
 نیایش و استعای من ، قطار فرارسید و زبیلی از آن
 فرود آمد ، حامی بکس هایش را انتقال میداد .
 زبیلی شتابزده ، دو پیاده خودش را به من رسانیده ،
 سلام کرد و گفت که متفقا و بیصبرانه در انتظارم
 لحظه شماری میکرد ، است .
 اینجا سرولگه بتر ایستاد و بالحن خوشن زبیلی را -
 مخاطب ساخت .
 لظفا ، با سیورت تانرا بید هید والی فریاد میزنم و پولیس
 را فرا میخوانم ، زبیلی با سیورتش را به او داد ، من
 در حالیکه از آنجا دوری شدم ، به زبیلی گفتم : هرگاه
 بتر تلفون نکردم ، تو بایست نزد پولیس مراجعه کنی .
 زبیلی با سکوت سرش را جانیانید :
 -
 باز هم من و زبیلی بودیم ، تنها با هم ، در تکسی
 متوجه اش شدم که با خود حرف میزند ، در منزل بار
 دیگر بتر ایستاد ، او به زبیلی گفت : در صورتیکه
 جواهرات خود را به من بدهی ، میتوانی پرواز کنی .
 من بداخله کردم ، منظورت از جواهرات چیست ؟
 جواهراتی را که تزئینت به زبیلی معشوقه اش
 هدیه داده بود ، آن جواهرات ارزش کم از کم
 ۱۵۰۰۰۰ شلینگ را داشت ، زبیلی با خون سردی
 تمام گفت : جواهرات را فروخته ام ، با رد بگرد خا -
 لت کردم ، بتر من خوب میدانم که زبیلی هیچگونه
 جواهراتی ندارد ، زبیلی بدون هیچ حرفی
 بکس ترا مقابل بتر ایستاد .
 با عصیانیت فریاد کشیدم : در عوض چند پول میخواه
 - ۱۱۰۰۰۰ شلینگ .
 - من یک حصه پول قیمت آنرا تهیه میکنم .
 - نه ، آخر من زندانی میشوم ، پس (تو ای بی
 مادر میشوی ، از او کی مواظبت کنی ؟ اولیای امسور
 اداره پولیس به موجودیت این جواهرات نزد زبیلی
 پی برده و . . .
 ظاهراً او براه سکوت دعوت کردم ، وقتی تنها شدم ،
 زبیلی گفت :
 - بلی ، سرطان زندگی کودکان
 کمتر از پانزده سال را میسرست
 به هر بیماری دیگر تهدید کرده
 است .

آیا میتوانیم از سرطان

وقوع اکثر انواع سرطان ها تسلسل
 حدود زیادی ثابت مانده است .
 - بلی ، هر چند ، حتی تعداد
 افرادی که دچار سرطان میگردند
 متناسب به عرضان اف سراسری
 می باشد .
 - آیا امروزه تعداد بیشتر
 بیماران سرطانی تداوی میشوند ؟
 - بلی ، از جمله سه تفکیک آنها
 معالجه میگردد و این را میتوان
 بلیک چارم بیماران که در حدود
 سالهای (۱۹۵۰) به این مرض
 صاب بودند ، مقایسه کرد ، این
 رقم را میتوان با تشخیص در مراحل
 اولیه و تداوی عاجل به پنجاه
 فیصد تقییل داد .
 - آیا در نقاط مختلف دنیا انواع
 شخص سرطان بیشتر از انواع
 دیگران وجود دارد ؟
 - بلی ، طویر مثال ، سرطان -
 پستان طویر تقییبی در میان زنان
 جایان به ندرت وجود دارد ، در
 حالیکه در ایالات متحده و -
 برتانیه وقوع آن خیلی بیشتر است .
 سرطان مثانه در اروپا بیشتر معمول
 است ، مردان دنارکی نسبت
 به آمیکایی ها بیشتر در معرض -
 صاب شدن سرطان معده قرار -
 دارند ، سرطان های سرورگن
 در هند بیشتر معمول است .

**بزه های های اجمن
سرطان ایالات متحده**

- اهداف پرگرام های تعلیمی
چست ؟
 - الف) بظنورتجهیک تمام افراد
 جهت اجراء معاینات منظم طبی
 بشمول معاینات سرطانی .
 - ب) آگاهی اجباری افراد از
 زنگال های خطر .
ج) وادار ساختن حتی آنها
 به این امر که به روش های جلوگیری
 عادت کنند .
د) آگاهی پرسونل طبی از
 آخرین روش های تشخیص و تداوی
 سرطان .
 - چرا اجراء معاینات طبی در
 هر سال توصیه میشود ؟
 - بخاطریکه ممکنست سرطان
 را قبل از بروز اعراض آن تشخیص کرد و
 نیز فرصت تداوی عاجل در مراحل
 اولیه از دست نرود .
 - چرا برگه «مرحله اولیه»
 تا کد میشود ؟
 - بخاطریکه سرطان در صورتیکه
 قبل از رشد و انتشار آن به قسمت

میتوانید ملاحظه کنید عبارتند از -
 پارچه های سفید روی پانت های
 دهن ، پارچه های خشک ، ورقه
 ورقه و در دندان روی پوست ، خال
 های تخمیش کننده ، زخم یادرد
 دندانها .
 - هرگاه رباط صوتی بوسیله -
 عمل جراحی برداشته شود ، ممکن
 است شخص دوباره بتواند حرف
 بزند ؟
 - بلی ، سخن زدن از طریق
 موی راعمولاً میتوان ظرف چند
 هفته به بیماریاد داد . هوای
 فوبرده شده بخاطر تولید صوت
 همکنه از دهن میگردد به سبک
 شکل کنترل شده بیرون میگردد .
 وسایل میکاتیکی نیز برای اینکار
 در دسترس قرار دارد .
 - چرا طیبیانی که سرطان راها
 حقه بای تداوی میکنند خطرناک
 اند ؟
 - بخاطریکه تداوی آنها موجب
 آن میگردد تا قبل از تداوی منظم و
 عاجل وقت کراتنهای بیمار تلف
 شود ؟ از دست دادن این فرصت
 میتواند منجر به مرگ بیمار گردد .
 - چگونه میتوانند اینگونه دکتر
 حقه باز را شناسید ؟
 ۱) تداوی اومعمولاً شکل سوزنی
 داشته و در انحصار اها همکارانش
 قرار دارد .
 ۲) او از اعان ، اشتنار ، -
 تبلیغ ، تصدیق نامه ها و جوییز
 نه از راههای ژورنال های
 معتبر طبی بمضورات انباشته های
 خود استفاده میکند .
 ۳) او بیمار را از شروه با
 یتشگان معتبر و ایدارد و او را -
 مایوس میسازد و ادعا میکند که پیسه
 ((اعتدالست به او)) لطمه وارد
 میشود .
 ۴) حامیه کنندگان عمده او را
 کسانی تشکیل میدهند که معمولاً
 دوکتوران وارد نبوده و عملاً با
 طبابت سرکار ندارند .
 ۵) شواهدی در دست نیست
 که بیماران به اصطلاح ((معالجه
 شده)) توسط او اصلاً سرطان -
 داشته اند و اخیر .
 - چگونه میتوان افراد بیشتر را
 از سرطان نجات داد ؟
 ۱) تشخیص زودتر .
 ۲) تداوی عاجل و متناسب .
 ۳) پژوهش پیشیانی از
 انجمن سرطان به دانشمندان
 و ابر اتوارها تحقیقاتی کمک میکند
 تا در راه طرق جدید و بهتر تشخیص
 و معالجه سرطان تحقیقات لازم
 بی انجام دهند .
 - پایان -

زنی با هزار و یک نام

کانتست ۱۱۰
 باشند این مزده ، هر سه همبگر رادر -
 آفرش کشیده می بودند و عمره های شادی شان
 گوش نك را گرفتند ، از آن به بعد فعالیت اتصاد
 دوگانه با این امر توجیه میشود که چگونه عمل نسو
 سارساک را میتوان تسبیح کرد ، در هر حال یک پای او
 لب گیر است و کانتست پای دیگر را خطا داد ، از قضا
 سارساک بی برای مردن هیچ جمله بی شان ندهد
 روز روز شادابتر میگردد و از عروس خود هم بهره گفنی
 می برد ، ساهی اتحادیه هدر میرود ، نهرا با گذشتن
 هر روز سارساک مدعی میشود که ((خود را چون سی ساله
 ها حتی بیشتر جوان می باید)) با ادامه این توضیح
 سارساک به بتول میگفت : ((متاسفم که از همه صد
 یک حرف ساده لوح و نیم مرده برآمده می توانی ،
 ناگزیر کار ران بخرده میگردم تا او هر چه زودتر
 نه سرای دیگر بفرستم)) ولی بتول موافقه نکرد ، جواب
 میدهد : ((خبر . . . نرمان از خدای ترسم ، تو کار
 او را بمن واگذار ، من او را در میان بانوان خود با شحق
 لذت وصتی بخلاکت میرسانم)) این گفتوگو رادر تصر
 خده ، علعان و آشنه های شونده نهادارد ،
 نمشود رانی را پنهان داشت ، از جانب سارساک -
 افندی روز بروز جرات و ترسند تر شده ، نه تعابسه
 بتول خانم اکتفا میکند ، بلکه خده ، خانم آشنه سز
 و رختشوی نیز در گوشه و کارا اتاقها در هلیزها مورد هجوم
 جدی بی قرار میگردد ، جنس بکر باحالی بر آشفته
 به بتول طعنه میزند که بی مرضه تو کار را طول میدهر
 ومن ناگزیرم او را صوم هاخنه کم ، ولی بتول جوا ح
 میدهد که نه ، دست را بخون کیف این پیرمرد
 الوده نکن ، ارتش آنرا ندارد ، این خوبی عمل ترا
 جنایت خواهند خواند ، من تهر به دارم ، میدانم
 که امثال او فقط در روزهای پلان زندگی دچار
 چنین حالتی میشوند ، بیش چیزی نمائند ، هفتم
 دندان روی چکر بگرار . . .
 عاقبت آنچه بتول خانم بشیخی میگردد ، فرارسید
 یکسب نزدیکی های صبح سارساک جدی جان -
 بانوان بتول خانم ، تگان تگان خورده من و هن کرد
 و در همان حالت از نعمت جان محروم شد ، در لحظه
 جدی بی آخین لذت و لطفات زندگی را طی میکند ،
 جنس بکر ازشت مرد نیمه بازاتاق خواب ، انتمسول
 می پرسید : ((در ؟ کارش تمام شد ؟ یا نه برای
 کک وارد شوم ؟ ختم شد ؟ خواهد مرد ؟
 حالانکه آقای من ، آنروی ورق چیز دیگری بود ،
 مانزد یگان او جیبان را بدستی میدانم ، سارساک
 جدی واقعا دیگر چیزی در ساطت نداشت ، جمعه
 ایکه میگفت تمام ثروت اصلی اش در آن جاداشته و در
 بانک نگهداری میشود ، خالی بود ، اینک در همان
 قصری که ران اقامت داشتند ، چیزی دیگری در
 جان نبود ، اگر بتول قهلا آگاه میشد که سارساک
 جدی را پیش واقعا نه کشیده ، دیگر منتظر
 اونی شد ، هراه خود میرفت ، در حالیکه بیچاره
 جدی ، سخاوت آخین روزهای عمرش با خوشبختی
 تمام با د بهمن جهت جمعه صدقاری خاندا نی
 زنی را به بانک سپرد ، مرحوس بتول را هم
 دست میداشت و هم این زن دماری از روزگار اهر آورده
 بود ، که باید در داستانها بنهند ، در دل تصمم
 گرفت : ((ورق با این زن بانی میکم که بعد از مرگ
 من ، تا زنده است فراموش نکند ، اگر بتوانم چشمن
 بانی را به روز بزنند ، انجام دهم ، مرا هرگز نا ایستی -
 فتاح پاشا زاده جدی بی نگین)) ، یگانه ارشع اش
 که قصر انسانی او بود ، آنرا هم تمسوخست به بتول
 بقیه در صفحه (۶۲)

سباوون و کودگان

کودگان عزیز !
 بدینوسیله برای همه تنان
 موده می دهم که مجله سباوون
 از همین شماره به بعد ((سباوون
 کودگان)) را نیز به منظور فراهم
 آوری خاطر شما به نشر می رساند
 که کار سود مند و ستودنی ایست
 مبنی بر بذل توجه به نسل باننده
 شما. شما که سر از همین شماره
 بجایی در سباوون یافتید ، پس
 بکوشید مجله را در وقت زمانش
 بدست آرید و سباوون خودتان را
 با دقت کامل مطالعه نمایید .

همچنان یاد آوری شوم که برای
 صفحه تان بنویسید و بیاورید
 و مطالب آفرینش تان را به
 آدرس ما ارسال دارید .
 درین صفحه مطالبی نه در
 باره شما ، بلکه از شما و برای
 شما به نشر می رسد .
 آرزو مند هستم ، مقصدی صفحه
 را در تهیه و فغانندی هر چه بیشتر
 آن با مطالب ، نقاشی ، رسامی ،
 کارتون و همچنان نظریات
 و مشاهدات سالم و به درد بخور
 تان یاری رسانید .

قازها و قوها

ترجمه: نرگس

بود نبود یک مرد و یک زن بود
 انها یک دختر و یک پسر داشتند .
 مادر به دخترش گفت : من
 ویدرت برای کاری روم ، تو مواظب
 برادرت باش ! از حویلی دور برو
 و هوشیار و عاقل باش ! مادر بازگشت
 برایت دستمال سرمی خریدم
 پدر و مادر یکجا رفتند اما دخترک
 فراموش کرد که والدین اس به او
 چه امر نموده بودند . برادر خود را
 بالای سبزه هازیر کلکین نشانده
 و خودش دوید ، دوید به کوچه
 رفت .

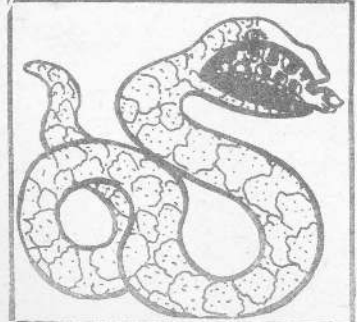
قازها و قوها پرواز نمود ، پسرک
 را گرفته او را بالای بالهای شمان
 با خود بردند . زمانیکه دخترک
 به خانه بازگشت ، دید که برادرش
 نیست . وارخا شده ، این
 طرف و آن طرف دوید . اما از برادرش
 اثری نبود . دخترک برادرش را -
 صدا زد ولی جوابی نشنید و به گریه
 شروع نمود . زیرا امید آنست که چه
 نوع جزا را والدین اش به او خوا -
 هند داد .

بطرف مزرعه دوید و دید
 که قازها و قوها از دور پرواز
 و بزود ترین فرصت عقب جنگلهایی
 انبوه غایب می شوند .
 در همین لحظه درک نمود
 که آنها برادرش را با خود برد هاند .
 از زمان های قدیم در سار
 قازها و قوها حکایت میکردند که انها
 اطفال خود را در زدی نمود با خود
 می برند . دخترک تصمیم گرفت
 تا انها را تعقیب کند . بنا شروع
 کرد به دویدن در راه دید که
 تنور ایستاده است .

- تنورک ، تنورک ! بگو
 قازها و قوها که چرا پرواز نمودند ؟
 تنور گفت : اگر بولانی سوخته
 از آرد جو در را بخوری ، برایت
 میگویم .
 - دخترک گفت : او هو بولانی
 از آرد جو در سوخته را کی خورده
 است ؟ من بولانی از آرد گندم
 را در خانه با با جانم نمی خورم .
 تنور به او نگفت که آنها به کجا
 پرواز کردند . دخترک به دویدن

بوامارچی دیو پهل دهمولوسه
 حال کی و هغه وخت می د -
 شرانو دیو هیدل و لولپاره دیو گه
 رسم کره باید هغوی تسمه
 توضحات و کمر ل شی .
 دویم انصوری داس و .

شرانورا پهل چی دیو دسار
 خلاصه یاترین گیده بوخواییز دم
 اوخیل تول حواس باید جغرافیسی ،
 تاریخ حساب اود زین گرامر اود ستور
 ته وارم .



په کتاب کی راغلی و : دیسوا
 ماران خهل بنکار همداسی سلامت
 بی له دی چی هی توی ترستوی
 تهری . وروسته بیاتش کولی چی
 له غایه و خولجی . اووه شپز
 هاشتی ترخوی هغه هضمی
 کرا و خوب کوی .

دای چی ولستل ، بیاسی
 نود هغه شه په هگله چی
 په منگله کی پیچیزی په گلی
 دول فکر کوی . وروسته می پنسل
 را و اخست اوخیله هلموئی انصور
 و کینی . زمانو پهل انصور
 په دی دول و .

خیله شاهکاری شرانوته
 ضوده اوخته می وکره چی
 تاسو یعنی داهیزی ؟
 جواب می را کی : خو ، خولی هلمد
 خلك و هروی ؟
 زمانو خولی ته وه ، سو



چپرسی شهرزاده

شوی و دیو بوامار انصوری تسمه
 استرگو شوی پهن و جوان بانده می
 اخوله لگولی وه . هغه انصور
 داس و .

هغه وخت چی شپز کلن دم د
 واقعی کسویه نوم کتاب کی می
 چی دپراخ منگل به هگله لیکل



من رفت و بطرف شام نزد يك ميشد
 د فمتا ديد كه يك خانه
 چوبي كهنه باپايه هاي نازك
 و يك كلكين كه يك طرف، د يگر
 طرف شورى خورده ايستاده است.
 در خانه جاد و گريسر نشسته
 و با سيب هاي نقره ي بازي ميكرد.
 دخترك در خانه داخل شد
 و گفـت :
 سلام مادركلان !
 سلام دخترك، چرا اينجا
 آمده اي ؟

ادامه داد در جايي د بلكه
 درخت سيب ايستاده است.
 درخت سيب د درختك سيب
 بگو قازها و قوها به كجا پرواز نمودند ؟
 - بعد سيب و خشي مراه خور
 من به تو ميگويم .
 - دخترك گفت : در خانه
 يدركلان سيب باغ راني خوردم .
 لذا درخت سيب اورا كمك نكرده
 رنگت كه آنها به كجا پرواز نمودند
 دخترك به جستجو ادامه داد و
 بعد رايي كه دران شير ترش جر-
 يان داشت رسيد .

من از اباها و نعرها گفـتيم
 و پيراهن خود را تر نموده ام . آمدم
 تا اينجا خود را گم كنم ،
 بنشين هر جايي كه دلست
 ميخواهد .
 جاد و گريسيك دوك رابه او
 داده و خود از خانه بيرون شد .
 دخترك به تابيدن سرد و زشروع
 نمود . د فمتا از زير اجاق موشكي
 دويد و به دخترك گفت :
 - دخترك د دخترك !
 شير بروج رابه من بده من دعوي

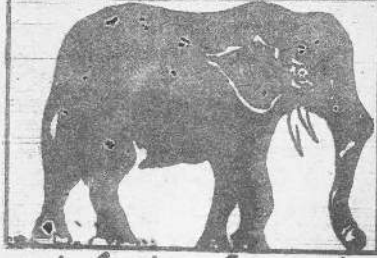
- دخترك به دريا گفـت :
 دريا گفـت ، دريا گفـت آيا ندیده اي
 كه قازها و قوها به كجا پرواز
 نمودند ؟
 - برايـت خواهـم گفـت در صورتی
 كه از شير ترش من بنوشي .
 دخترك گفت : من در خانه
 با پايه قيقاق راني خورم ، شير
 ترش ترا كي خورده است ؟
 دخترك مدت مدتي ديدي بالاي
 مزه و جنگل دويد . روزگوتاه شد .

بتوك موضوع مهم را ميگويم ، دخترك
 رنج رابه اوداد و موشك گفـت :
 جاد و گريست تا حتم را گم كنم
 و او تراي شويده و بعد ادرتـ
 داخل نموده ، كباب ميكند و ميخورد ،
 دخترك بدون حرکت نشسته و گريه
 ميكرد . موشك به او گفـت و انتظار
 مكش و برادرت را بگير و من موش
 تودوك را گرفته ، سره و زبي تا بسم
 دخترك برادرش را گرفته و فرار نمود
 جاد و گريه كلكين . آمده و پرسيد
 دخترك ابي تا بي يانه؟ موشك

جواب ميدهد : من تا بسم ، مادركلان !
 جاد و گريست را گم و داغ نمود
 آمد تا دخترك را بخود بد اينجا
 ببرد . ديد كه در خانه هيچكس
 نيست . جاد و گريست پاد كشيده . قازها
 قوها عقب دخترك پريد كه طفلـك
 رادريشت مي برد . دخترك بسا
 برادرش تا دريائي كه در آن شير
 ترش روان بود ، دويد ، ديد كه
 قازها و قوها عقب آنها پرواز اند .
 دخترك به دريا گفـت :
 دريا گفـت عزيز من ، ما را اينهان كن !
 بقيه در صفحه (٧٤)

دي . داسي فكري كوي چي دا موضوع
 د دي سببند شوي د همنوي به
 هلكه به باور پيدا كرم .
 هرگله مي چي لهمنوي خنـه
 كرم چوي لزشه رضاه به نظر
 رافلي دي پيدا كوي او خيل لومر ني
 انوروي و بنودلي دي خورگورم
 چي رشتار شتاسوي و پاندي -
 خلاصه زي اوگه نه ؟ خواهه هم
 د معمول به خيزمابه خواب كي -
 رانتوتق دي : ((داخولر ده)) هغه
 وخت گم نه ديواله مارا نوشه -
 خيري كوي اوته مي ديگرا ولس
 نه خورلي بنگل اوته له ستور و
 خنـه همان مس چي د گلف
 بروج ، سياست او دويل دولشمانو
 به هلكه و بنوشه هغه . هم له دي
 امله چي له بومعقول سري سره
 مي اشنايي پيدا كوي د پيرزيات
 خويش شوي دي .

چه راني هم لجه خدمت راتسه
 وكم . اكن مي شوي به يونظر
 سره د اينزونا خنـه دچين تپير
 وكرم . كه سوي دشني به زره كي
 لالهانده شوي وي جغرافيه و سره مي له
 پير نژدي خنـه ليد لس
 له همدن لري خنـه ده چي
 زه په خيل ژوندكي له پيروشو
 خلكوسره سروكار لرم . له پيروشانو
 سره مي ژوندكوي دي او همنوي
 له پير نژدي خنـه ليد لس



اوه دي تيكه مي دانسي كوي له
 چكلن كارشنه چارچاپيره خط
 راويكود اوله دي نه چي لسوي ي
 نقاشي مي دهمنوي خويشه شوي نه وه
 خوابدي شوم . فتمان ، كه همنوي
 وي . هيشكه په شه نه پوهي سري
 اولوشمانويه هم ستره كوونكي ده
 چي تل همداسي همنوي نه توضيحا
 وركوي .
 ميووشوم چي عانه بهل كار
 پيدا كرم ، هغه داويچي لرشم او
 پيلوق زده كرم . ووايي اوگه نه چي
 تراوسه پوري مي تولي دنيا ته
 اولوتق كوي دي . اورنهار شتاسوي



معمولاً مراحل اولیه سرطان با درد همراه نیست، درد در مراحل بعدی که امکان تدابیر کمتر میسر است، ظاهر میگردد. پس حتی اگر احساس بیماری هم نمیکند، معاینات منظم طبی را فراموش نکنند.

آیا اشعه میتواند موجب سرطان گردد؟

بلی، ولی نه زمانیکه از اشعه بصورت درست درموارد طبی و ستوما نولوژی استفاده گردد. اشعه اکس و اشکال دیگر تشعشع زمانی خطرناک است که از طرف پروستات غده مسکلی یا تالوارد مورد استفاده قرار گیرد. قرار گرفتن بیش از حد در برابر اشعه ایکس یا مسولات فیزی انرژی اتوی میتواند در سرطان بخصوص شکم Leukmia کمک کند.

آیا اشخاصی وجود دارند که از ابتلا به سرطان معافیت داشته باشند؟

تخمیر، سرطان مرزی رانسی شناسد. این مرزها چه ملی، چه نژادی هم باشد. سرطان انسانان مربوط به هر گروه اتیک و رنگ را مورد مطالعه قرار میدهد. هر چند برخی از این گروههاک یا نژاد در مقابل اشکال مشخص سرطان حساس اند.

سرطان چگونه تشخیص میشود؟

داکتور چگونه میتواند به شما بگوید که دچار سرطان هستید؟

از طریق اجزای معاینات اندواظی و تاریخچه بیماری و معاینه فیزیکی توأم با بیوپسی (Biopsy)

بایوپسی چیست؟

بایوپسی عبارتست از گرفتن نمونه کوچکی نسج که از طرف پاتالوجست لاکتر متخصص این رشته، تحت میکروسکوپ معاینه میشود.

آیا متخصص امراض سرطانسی بگانه دکیمت که قادر است در جریان معاینات صبی شما بگوید که ممکنست سرطان داشته باشید؟

تخمیر، هر لاکتر در تشخیص سرطان تعلیمات اساسی را فرا گرفته است. همپتان او از طبقه ژورنال ها و نشریات که از طرف انجمن های طبی و انجمن سرطان ایالات متحده به نشر میرسد، از آخرین انکشافات پیرامون سرطان آگاهی دارد.

پس معاینات مکل را در کجا اجرا کنم؟

این معاینات را میتوان در مطب یا اکثر بیمارک صبی محل، مانند شفاخانه یا کلینیک انجام داد. در صورتیکه داکتر خانواده کی نداشته باشید، از انجمن طبی محل کمک بخواهید.

دینک معاینه مکل معمولاً چه چیزها شامل اند؟

الف) صاحبه طبی.

ب) معاینه منطبی بدن همراه با معاینه قلب، مجاری خونی ریه ها، دهن، بینی، گوش ها چشمها، گلو، امعاستم اعضای تناسلی و ستانها.

ج) معاینات خون، ادرار و حجرات رحم و امعاست دیکر صحت. در صورتیکه داکتر لازم بداند، اجزای پروکتوسکوپیدو سکوپک Proctosigmoidoscopic یا معاینات اکسیرز.

پروکتو Procto چیست؟

پروکتو عبارتست از معاینه امعای مستقیم و ناحیه های تحتانی آن. لاکتر وسیله تنوب روشن که پروکتوسکوپیدو سکوپ یا میشود این ناحیه ها را مشاهده میکند. چرا پروکتو اینقدر مهم است؟

نیز ادرار حدود ۷۵ درصد سرطان های کولون و امعای مستقیم را بدین ترتیب تشخیص

تدابیر عاجل

سرطان را چگونه معالجه میکنند؟

سرطان را با برداشتن ناحیه سرطانی یا از رات سرطان معالجه میکنند. طوریست که در سرطان پستان جراح ناحیه سرطانی را بر میدارد. در برخی از اشکال سرطانی ادویه های مختلفی برای انبهن بردن حجرات سرطانیسی تجویز میگردد.

آیا معالجه با تشعشع در تمام انواع سرطان ها موثر است؟

تخمیر، نتایج تدابیر به نوع و محل ناحیه سرطانی و مقدار تشعشع که میتواند طور صافظی از آن استفاده شود، وابسته است. آیا معالجه با تشعشع محفوظ است؟

بلی، هنگامیکه توسط داکتری که دین رشته تخصص داشته باشد، مورد استفاده قرار گیرد. این داکتر را رادیوتراپیست میگویند.

ایمژوتوب رادیواکتیف چیست؟

ایمژوتوب (برادر) کیمیاوی هر

شده باشند و از این تسهیلات استفاده می توانند، معجزه نباشند.

آیا تمام مواد کیمیاوی که میتوانند سرطان را تخمین نمایند برای تدابیر موثر اند؟

تخمیر، اکثر مواد کیمیاوی نسج سرطانی را تخمین خواهد کرد ولی بسیاری آنها حجرات نورمال را نیز تخمین خواهند کرد. بعضی مواد کیمیاوی حجرات سرطانی نسبت به حجرات سالم بیشتر تخمین میکنند. این مواد موجب کاهش درد گردیده و زندگی بیمار را حتی برای سالها طولانی تر میسازد.

آیا ممکنست رشد سرطان را کاهش یا توقف داد حتی اگر در بعضی موارد معالجه غیر ممکن باشد؟

بلی.

درباره ((واکسین)) سرطان چه ؟

ممکنست روزی از اینروزی بعضی از

آیا میتوان سرطان...

عصر خاص است. مانند دیوات آهن، ایودین و غیره. ایوتوب رادیواکتیف اشعه انرژی مشابه به اشعه اکس را از خود خارج میسازد. بعضی از اشعه ها قادر اند اند حجرات سرطانی را تخمین نمایند.

هورمون چیست؟

هورمون ماده کیمیاوی است که توسط غدوات تولید شده و با ان فعالیت اعضای دیگر تاثير دارد. بعضی از هورمون ها را میتوان بصورت صفتی تولید کرد.

آیا هورمون ها میتوان سرطان را معالجه کرد؟

تخمیر، ولی معالجه با بعضی هورمون ها ممکنست زندگی بیمار را طولانی تر بسازد و در برخی بیماران موجب کاهش درد گرداند و قیاح سرطان پیشرفته پستان یا پروستات. آیا سرطان را میتوان در هر شفاخانه بصورت موثر تدابیر کرد؟

تخمیر، شفاخانه بایست اطاق عملیات داشته باشد و نیز لابراتواری با خاطر اجزای معاینات میکروسکوپ و تشخیص نسج و نیز تجهیزات اکسیرز که برای تشخیص و تدابیر سرطان مناسب است، دسترسی کامل داشته باشد. علاوه بر این شفاخانه باید با دکتورا و تکنیک به همین منظور تهیه

اشکال مشخص سرطان با استفاده از واکسین جلوگیری نمود.

آیا هورمون میتواند موجب سرطان گردد؟

دانشندان قادر گردیده اند تا برخی از سرطان ها را با هورمون در حیوانات ایجاد نمایند ولی تا هنوز هم تنها این شک و تردید وجود دارد که مبادا هورمون موجب بروز بعضی از سرطان ها در انسانها گردد. پیرامون رابطه میان هورمون و سرطان تحقیقات زیادی ادامه دارد.

آیا امیدی هست که تمام سرطان ها معالجه خواهند شد؟

بلی، تدابیر جلوگیری از اهداف عمده تحقیقات پیرامون سرطان است.

آیا در حال حاضر میتوان بیماران بیشتری را از سرطان نجات داد؟

در حال حاضر یکی از سه نفر مبتلا به سرطان را نجات میسازد. دهم ولی ما میتوانیم امروز با وسایل و تسهیلاتی که در دسترس داریم با تشخیص در مراحل اولیه و تدابیر عاجل این رقم را به پنجاه درصد (از جمله دو نفریک نفر) برسانیم.

دیگران را چگونه میتوان نجات داد؟

باین اشعنان که تمام افراد معاینات صبی سالانه را بشمول معاینات سرطانی اجرا نمایند و با ظهور زنگال های خطر سرطان عمل نمایند.

سرطان در مردان

آیا مردان بیشتر از زنان در اثر بیماری سرطان می مردند؟

مردان در حدود نسبت ۵۵ بر ۴۵.

آیا میدانیم که چرا اینطور است؟

سرپی که برای انجمن سرطان امپکاسورت گرفته نشاندهنده آن است که مردان کمتر معاینات صبی می پردازند، بصورت اگر احساس سلامتی کنند. علاوه بر سرت مرگ ناشی از سرطان پستان بین مردان قابل توجه به سرت امپد. هیچک با الیورود، زنان به زنگال های خطر توجه بیشتری میدارند و سرطان بیشتر در زنان در ناحیه های مانند رحم و پستان حمله میکند که دسترسی بیشتر برای تشخیص و تدابیر آن وجود دارد.

چرا مردان مانند زنان بصورت منظم به معاینات صبی نمی پردازند؟

برخی آنها ((کارمندان)) حساب میکنند که فشار کار مانع آن میشود. علت هریه باشد، عدم اجزای معاینات منظم منجر به مرگ های ناگهنگام میان مردان گردیده است.

سرطان های خیلی معمول در مردان کدام اند؟

سرطان سر و گردن، پوست جهاز هضمی ریه، بیشتر از سه پنجم تمام سرطان های مردان را تشکیل میدهد.

سرطان در زنان

اشکال خیلی معمول سرطان در زنان کدام اند؟

سرطان پستان، اعضای تناسلی کولون، امعای مستقیم و پوست از جمله سه چهارم تمام سرطان ها در زنان مصوب میگردد.

هرزنی چگونه میتواند خودش را از ابتلا به سرطان پستان محفوظ نگاهدارد؟

بعضوان بخشی از معاینات صبی سالانه، بایست پستانها از طرف داکتر معاینه شود. بایست همپتان روش مناسب متن پستانهایش را بیاموزد و برای معاینه خودی پستانهایش ماه یکبار در منزل از این روش استفاده کند.

بنیه در صفحه (۹۲)



درمنا فال گزسته لیم

متولدین ماه حمل :

د شواری هامیگرد . شکیبایی خوب یک قعه شریں وگفتنی است که میتوان انرا تمام عمر قعه کرد . شما قدرت بزرگی برای اندیشیدن ن دارید و خویست که استعداد خود را آزمایش می کنید . اینکه گاهی اندوهگین میشوید ، قابل تشویش نیست ورنه مشکل است از ز ش خوشی را بدانیید .

متولدین ماه میزان :

بهار یک بنجره است به سوی یک باغ . شما این بنجره راه سوی زنده گی باز کرده اید . خوب کرده اید . هرگز از محبت و مهریاتسی نسبت به دیگران پشیمان نمیشوید . همینکه قادر شدید حساب دت و بد بینی را از خود دور کنید . کار بزرگی کرده اید ، اصلاً مثل اینکه با بلیدی مهاجنگ کرده باشید و فاتح این جنگ باشید .

متولدین ماه ثور :

برای زنده گی کردن ، هر خانه بی زیاست . و اما باید بدانید که شما اید پال های عالی دارید و آنرا عملی کنید . دیدار تازه برایتان ارزشمند است . این دوستانی را که در محیط خود یافته اید از خود مرزحانیید .

متولدین ماه عقرب :

دل به تماشای خوشی های دیگران داشتن از روی بزرگی هر انسان بزرگی است . بلی در اطراف زنده گی شمارنج و فقر زیاد است اما همینکه شما یک قلب را از روند میسازید و یک دست را می گیرید و وظیفه خود را انجام داده اید خاموشی شما است . دیدار عاشقانه را رد نکنید و خود خواه نباشید .

زادین ماه جوزا :

هر انسان مثل شما از رویش گیاه و برگها دلشاد میشود . شما احساس عالی دارید که از مردن انسان رنج می برید . سعی کنید عمواره مثل اینکه هم اکنون به خدمت انسان های نیازمندی شتابید در خدمت هممنان باشید . خوشبختی چیزی جز همان بدیده ها نیست که شمارا دلشاد میسازد .

متولدین ماه قوس :

برنده های خوشخوان راهر کرد دست دارد اما کمتر کسانی حاضر میشوند این برنده ها را در قفس نگاه دارند . لطفاً همین حالا این برنده ها را از قفس رها سازید . امیدواری شما نسبت به آینده معقول و به جاست . آینده شما بسیار خوشبخت است و سعی کنید با د شواری های زنده گی و مبارزه کنید .

متولدین ماه سرطان :

شما خنک طبیعت استید ، اما دل تان می خواهد دیگران با شما برخورد مهربان داشته باشد اما فراموش کرده اید که این انتظار را آنها نیز از شما دارند ، خویست که زود ، زود متوجه اشتباهات تان میشوید اما باید اشتباهات را جبران کنید نه تکرار .

متولدین ماه جدی :

باتوانایی که دارید میتوانید دل های نامهربان را رام سازید . سعی نکنید شما هم با اطرافیان تان خشونت داشته باشید خشونت آنها ناشی از برخورد زشت خود شماست . بروید و یکبار دست صمیمیت را دراز کنید . در این ماه تضمین به نامزدی دارید ، مبارک است .

متولدین ماه اسد :

در دل تان امید های بزرگی دارید . انسان به اندازه امید ی زنده گی مینماید که دارد . تشویش و رنج را از خود دور کنید و بخاطر زنده گی کردن راه زنده گی را پیدا کنید . دیدارهای تازه در زندگی شما نقش خاصی خواهند داشت ، سعی کنید بسیار سخت گیر نباشید .

متولدین ماه دلو :

سحر خیزی در روزهای بهار برای شما نشاط و استواری میبخشد . در معامله هایی که پیشرو دارید وقت کنید ، ممکن کوچکترین اشتباه شما باعث زیان های جبران ناپذیر شود . دل تان می خواهد بایک از دوستان قدیمی خود ملاقات کنید بهتر است عجله کنید .

متولدین ماه سنبله :

آرامش خود را حفظ کنید . کارهای زنده گی چیزی نیست که بدون همه و شروفونابه سر برسد شما باید با جنجال های زنده گی عادت کنید و تحمل زیاد داشته باشید ، چرا از خود راضی استید ، دوست منتظر تان را بیشتر منتظر نسازید به سوی او بروید .

متولدین ماه حوت :

تضمین شما برای ترک گفتن خانه وزنده نه معقول نیست . بعتر است در فکر ثبات زنده گی و تفکر خود باشید . دل بستگی های زیادی به خانواده دارید که خوب است . به صحت تان توجه زیاد داشته باشید . زود خشمگین شدن به زیان شماست .

از بوجی خنده...

بقیه از صفحه (۲۰)

سرطان ناشی از نوارها اطلاع دادی و با معرفی پرونیس در گرانمایه غضنفر، کشور را با امریکا مقایسه کردی، عدم از طرح سوال این بود که بیستم درین روزها چی کشف های تازه داری؟

— معرفی (کودک پنج ساله اندانی که در فاکولته درس میخواند) چاپ شد.

حالا بایک مختصر جوان در بوهندتون عوایی و چند دانشمند بر افتخار طب در تماس شدیم و هم صاحبی مفصلی با تعدادی از طنز نویس های برجسته کشور انجام داده ام که عنقریب چاپ خواهد شد.

— یک کپ که، همان که تکیه کلام طنزهای شماست، ایادلت نمیخواهد درباره همکار هایت در مجله سیاهون باز هم طنز بنویسی، اگر میخواهی درباره کی؟

— درباره خودت.

— چرا اینقدر کوفتی استی مگر من چیزی خاصی نام که مورد توجه طنز شما باشد؟

— والله، شما هم راست میگویید، نی بابا چیزی ندانم.

— خوب، ظاهر ایوبی، کوتاه بگو که تو دکتر میشی یا ژورنالیست طنز نویسی؟

— هر دویش.

— یعنی که دو تریبوزه به یک دست میگیری؟

— نی، دو تریبوزه به دو دست میگیرم، به خاطر این که خداوند بزرگ با دادن دو دست این نعمت را ارزانی داشته اند.

— در مورد رابطه طب با نرهای عفتگانه، حرف قایل ترییدی ندانم، هر انسان میتواند عنرمند نیز باشد.

— باز هم آیا نگرانی کنی که این دو بخش کار، در ایوبی سیلین های جدا از هم اند.

— ظاهراً همینطور به نظر میرسد، اما اگر وقت شود رابطه های ضروری بین طب و هنر موجود است.

اگرچه در کتابها، کپ های زیاد وجود دارد که ضرورت هنر و ژورنالینگ را در طب به اثبات میرساند، اما کوتاه برایت میگویم که همین حالا در کشورهای میگردیم پیشرفته با استفاده از موسیقی بیماری های جسمی و روحی را تداوی میکنند.

— استفاده از نقاشی، روان انسان ها را میباشگافند و به کمک ژورنالینگ و ادبیات، صحت عامه کشور های شانراستد سعی میکنند. و شما این حرف را فراموش نکنید که این همه علاقه مندی به ادبیات و ژورنالینگ، شاید به خاطر خدمت به آینده های طبابت کشور ما باشد.

مسلك مقدس طبابت و مسلك بسیار وسیع و بسیار پرهیاست و طب معالجوی (که شما انرا داکتر میگویید) صرف یک بخش است.

— قبول، اینرا بگو که تا چسی وقت با سیاهون همکاری ات را درام میدی تا ما به این درجه علاقه مندی به این مجله جقدر است؟

— تا وقتی که من و سیاهون و

جود دارم.

— یگان کلانکار مای رادر.

این روزها در نشریه اخبار هفته من بینم اینرا بگو که خودت چسی معجزه داری که خواننده های گرامی، هم در مجله هم در اخبار به کارهای زیاد علاقه میگیرند؟

— هیچ، این همه صحبت های مردم ما، صرف نتیجه بزرگواری و لطف بی پایان خودشان است، ورنه، من ادم حقیر و فقیر سرا با تقصیر، هیچ کاره نیستم.

— شما شاکسته نفسی کنید انتاب به در انگشت پنهان نمیشود.

— نی جدی میگویم، با او شنید من چیزی نیستم.

— اگر واقعاً اینطور است پس این همه سوالهای من بیجا بود، من نکر کردم با آله مستعدی رو برو هستم.

— شماره فک خودتان میگدام دلنشان با یسکل تان ولی من اندر همه یون لطف و محبت مردم بزرگ ما استم که اگر کوهی از هسقی باشم، باز هم در برابر بزرگواری احترام و مهربانی که از جانب مردم عزیز خود دیده ام، ذره ی بی نی نیستم. به ایمن خاخرنم سرا! با تقصیر، تقصیری

تقصیر.

— راستی، در صفحه سیوز خند هفته اخبار، هم خودت استی و هم ریسمان شیرافاتیونی حالا اینرا بگو که شیرافاتیونی کیست؟

— جای که کلانکار باشد شیرافاتیونی را میبراست منتها انشانی کم که او کیست.

— نکند که او سایه تان باشد.

— شاید بخود هم اشتباهی هستم.

— تا حال چند طنز نوشته کرده باشی؟

— یگان ۲۰۰ پارچه.

— ثوره چند سال؟

— تقریباً یازده سال.

— خوب محترم ظاهر ایوبی محصل صنف ششم فاکولته طب معالجوی انستیتوت طب کابل و ژورنالیست مجله سیاهون، ازین که حاضر شدی به سوالات ما جواب ارایه کردی از شما تشکر.

— از شما هم تشکر که برایم وقت دادید که در این بزرگم اشتراك کم و کپ های خوش درام بگیرم.

— کدام بزرگم.

— اوه بیخشین، صاحبی.

— بلی، فکرتان را بگیرید که کدام اعنگه فرمایش ندید.

زنی با هزار و یک نام

بقیه از صفحه (۲۱)

تعلق بگیرد. اینجهت صبح شی که بتول وجنس بکر قصد خفه کردن او را داشتند و کمال ناسخه را فرخواندند و صیت نامه خود را تحویل دادند. نظر به این صیت نامه جمعیه صدقه کار امانت در بانک را با مستحقاتش به بتول صیت کرده و قصر را هم به مرسه خیره اهدا کرده بود. هرگز تصور میکرد در جمعیه موعود به ارزش میلیونها جواهر و طلا آلات نگهداری میشود. حال آنکه مرحوم جدی بی جمعیه را پرازیته و در میان پنبه بی نی دلایان فو العاده مستعمل، گفته واز کار رفته را، جایجا ساخته بود. مرحومی به وکیل که در آل بیماری کنار او حاضر شده بود، می گفته که در زندگی فقط دو چیز از من بجا خواهند ماند یکی این قصر و دیگری هم جمعیه ایست که شروت خانوادگی مادر آن نگهداری میشود. سارساک بدینگونه در دل سل قصل میکند که چون شاهرا قصر ارزش چندانی نداشته باید بموسه خیره وقف گردد. ولی جمعیه از قصر شهرت آن به بتول برسد تا او هایل تریتب این زن انتقام گرفته باشد و بتول با دیدن محتوی جمعیه بی بهره مقصود. شوخ مرحوم این بوده که تو مرا مثل این نی از پوست و گوشت جدا فرسوده کردی. و بعد همیشه او را بخاطر بیایرد. علت اینکه آخرین روزهای زندگی او را با سر حالی و شادایی سپری کرد، همین رنایت نهانی از طنز پروژه انتقام بوده است. همیشه در نظر من آورد که بعد از مرگم چه واقع خواهد شد. ۱۰۰۰ شاره هنوز بدن او سرد نشده. بتول و عاشق چه شاح او نزد وکیل می شتابند.

بعد در مسکه که بتول وارث منحصر بقدر بودن خود راه اثبات رسانید، نزد حاکم قاضی شهر. و صیت نامه را قرائت میکند. بعد در محضر هیات جمعیه صدقکار امانت بانک را می گشایند و آن دو حریف و دیگران منتظر اند از آن جمعیه ملیونها ثروت بیرون آید. وقتی حاکم نی فرسوده قلیان را از میان پنبه ها خارج و به بتول تعارف میکنند: ((بفرمایید خانم، میراثی که بشما میرسد، ایمن است ۱۰۰۰))

وجنس بکر که با دیدن این تحفه نزدیک جنون است خطاب به بتول میگوید: ((سارساک مجدی بتو گفته بود که محتوی جمعیه، کاملاً کفایت حال ترا میکند. اینک برادر و میراث گرانهای شوهرت راه شادمانی صرف کن!))

معلوم میشود علت اینکه سارساک جدی حتی در بستر مرگ، دست از لخبند بر نمی داشت، تصور از ایا افتادن جنس بکر و بتول، در چنین لحظه بی او را شادمانی داشته است ولی چنانکه گفتیم هر وقت سارساک در هر کاری که توجه میشد، نتیجه برعکس میداد. درین مورد هم قضیه چنانکه همیشه خود حساب میکرد، جیبان نهایت، زیرا روی لفظ ساده لوجی وسطی گرفتن کارها که عادتش بود یا اینکه در لطفات سکوت نپاش گرفته یا چشمور، بجای آنکه بخود جمعیه بانک راه همسرم بتول و قصر راه موسه خیره بدهید)) چنین ثبت شده بود: ((قصر راه همسرم بتول و جمعیه راه فلان

موسه خیره بسیاری)) ولی بیچاره بعداً ایمن وصیت فراموش او شده هدین ترتیب قصر به بتول و قلیان فرسوده به موسه خیره اهدا شد.

بعدها فرزندم، جنس بکر، بتول را و داشت تا آن قصر انسان را فرسود. به اتان عنینم. عزیز کم که ۱۰۰۰ این حریف چندین بعد پولها را بجمع زده تا پدید گردید و بتول در میدان بی پرو پوست باقی ماند. از آن موقع به بعد تاکنون هیچ معلوماتی درباره بتول خانم ندارم و خودش راهم ندیده ام، درباره قصر باید بگویم بعد از این که چندین بار دست بدست شد بالاخره در اثر ارشادات ایتداریکی از بزرگان ما، بنسنام ((کلبه اعیان)) دایر گردید منضم چند بار در عیانت های رقص که در کلبه اعیان)) داده شده، رفت ولی چون دیر زمان نیست با مسافل اشرفی قطع رابطه کرده ام، اخیراً به آنرفها سری نمی زنم، فرزند این از هانم بیرو است. درین حرفی نیست. شما باید به کلبه اعیان رفته از اعیان آن، سراغ خانم بتول را بگیرید، فکر میکنم آنها حتماً درباره اینک ((لقه شیرین)) نعل کجاست و چه میکند، به شما معلومات میدهند.

گفتید از خوشاوندان شماست؟ علت اینکه به سراغ بتول خانم برآمده اید چیست؟ ۱۰۰۰ یعنی یک رشته خانواده کی ۱۰۰۰ تنها ۱۰۰۰ و هرگز او را ندیده اید، اینطور نیست؟ یعنی خوشاوند نزدیک شما ۱۰۰۰ بسیار خوب فرزند ۱۰۰۰ خدا نگهدار ۱۰۰۰ سعادت همراه ۱۰۰۰

حیرانفونگی حافظه

د (۲۹) مخ پاتی

((زه له دې لخواه څخه بلې کوشې ته تم ، تاسې دېوش داني پلاستيکي کړي چې بېلابېل رنگونه ولري ، په يېو رسسي کي لېږندی کړي . که چېرې ورته ستاسې داسې سره سم راوړئ ، يوازې يوه شېبه ورته کوږم اوږد مه يادونه کول رنگونه پاله کي اها له پي لېږي څخه په پرله په پي ډول يادوم)) لکه څنگه چې وليدل شول نهېکوف په خپل ذهن کي دکړي يوه پېچلې ترکيې د حفظ کولو له پاره يوازې څو شېبې فکر وکړ .

نهېکوف دخپل دغې تجربې پيتراز داډول څرگند کړ :
 ((دکار داسانتهاله پاره په ذهن کي په هر رنگ باندې ديو څوم نوم زدم ، د بلکي په توگه ابي - رنگ يعنې کوټه ، نهېرنگ يعنې پشو ، تورنگ يعنې ميز او داسې

نور په رسسي کي لېږندی و شو رنگونه کوږم ايه ذهن کي يې په همافوتاکوښانديو بدلېم . د حفظ کولو دغه لاره زمانه پاره بهرته اسانه تايه يې مېمه عدد ونېاندې يې هم د هغې دښه حفظ کولو له پاره درنگونو نومونه اېښي دبلکي په توگه صفر يعنې سپين ، يوه يعنې ابي دو يعنې ټپ او داسې نور . په معوي صورت د شعرا لوازده کولو پروسه د رنگونو د بدلېدونکو ترکيېو ترڅخه جوړېږي او هغه وخت يې وروستي نتيجه تر لاسه شي نورنگونه بيرته په خپل ذهن کي د عددونو په لړي بدلېم فکر کوږم چې د شعور خارکو المعاده نو په همدغه نځي کي مشخص کوږي)) .

دغه اړختم نوري تجربې د سپين هم بهر تر ايه اساني سره ترسره کړي . همدارنگه د بېلابېلو تجربو سره سم وروښ اوونې د نظم څخه

تړدو زېم هېڅ کال بهرې پرته له کچه فاره ټاکلې شي اولکې کله د سترې پېښې د اهام ثابتې - چې د پېچلو شمېراتيکي مساوودل سره يوځای په يوه وخت کي دوسې اله هم غزل کېدای شي لکه څنگه چې لېدل شوي دي - نهېکوف د پېچلو مساويو سره مساوي دوسې بېلابېلې الي هم غږوي .

نهېکوف هڅه کوي ثابتېه کړي چې هر انسان کولای شي - داډول وړتيا پيدا کړي اولکه همدغه کله تل داسې نظرونې . سه خبره داده چې داډول - استعداد د يې ساري استعداد په نامه نه بلکي د هغه استعداد په نامه ياد کړي چې دتېښتو په نتيجه کي يې وده او پرمختگ کړي او همدارنگه ، نهانوي چې ((هغه څه چې په نځي کي به يې ساري اوتارکو المعاده په نامه يادشي بهر لږ به وليدل شي .

کوکچه تابه خال

په ازمېنه (۶۲)

يك روزگه دلې پراغم بود خواست نزدك پدېرم آدرس مكل او راكوفتم برلم گهتدچه مېكم ، گهتېم كاش دارم وقتي بگويم رفت ((او)) در مقابل آمد غزال در آفوش بود ، سلام كرد ، گهت با لني قير مادرت مبروي ؟ گهت : ني ، با لني جسم به روح پدېرم مبرم ، برابري گهت كه من درجه عالم ، چه بي وفايي هاي كه اين دنيا دارد ، همه لش در - تقدير من خالصه شده اند .

اوپتر من مي ديده ام هاي گهت : توچه زندگي پر از شيبه و فرازي دارم ، واقعا تو ۰۰۰ حرفت را - بهيدم و گهت : زندگي به غصه نبي اريزه ، اگه هر چه ميكنم ، بين چقدر آرام مي گذرانم .

بخانه پدېر رسيدم شام بود ، آسمان تيره بود ، برف در كوچه ها پاتي بود ، باد سرد به گونه هاي من وهيد ، نزدك دروازه نمرت رسيدم ، كوچه دروازه راه بارتكك نبودم تا آنكه پيسري دروا گشود ، اسم پدېر را گزفت ، با مانتاتي كه داشت گهت : فرماين انا شريف دارم ، پدېر من چولي رفت ، چولي كوچكي بود ، خيلي پاك بود ، در - دهليز رسيدم ، خيلي پاك و منظم بعد آن دروازه اتاق صالون را گشود ، پدېر من اتاق يا گداشتم عكس در اتاق نصب بود ، يك مزر كه حدود شصت سي ساله را داشت بطرف خيره شدم گمان كردم ،

پدېر است . در چوكي زندگي كه در پهلوم قراردا شستم ، در بازيد برخاستم ، زن نسبتا جواني داخل شد به او سلام كردم ، او هم سلام كرد و رسيد چكاراي داشت گهت فبا اتاي ۰۰۰ كار دارم . ايشان تشريف نداشتند . گهت مي آيند ، رفت و لخواه يي بعد صداي يك مرد در دهليز پيچيد ، دستگيره چرخيد آنطرف در پدېر بود بداخل خانه آمد ، حوت زده بطرفم نگريست ، سلام كردم ، دستش را بوسيدم او كه چشم از چشمم بر نميداشت پرسيد : شما اسم تان ؟ باليخندي گهت : من يادگار مهم تان هستم ، چشم هاش برق داشت ، سر انا نشناخت ، به افوشم گزفت سراپايم را لرزيش فراگرفت ، رهم را بوسيد و گريه كرد . پرسيد چرا و قتهاي قبل تيامدي .

گهت : پدېر ، نميتوانم پدېر بگويم اما بهرحال مرا - بهنخ ، من براي تو خاعري يك دردم كه - سر - براي تو بگويم آمده ام ، قصه زندگي ما را برابري گهت ، غم هاي ما ، درد هاي ما ترسيه ام دارم و برابري دادم گهت : پدېر ، تو ما دم را در بدبختي انداختي و نوا و را بدبخت ساخت اما او خوشبخت بود و مرگ به نوا رهش لېختد زد ، تقدير او به شديروم گنجاييده شد در بين او من بودم ، من براي باقي غمنايش در ايسن دنيا ماندم و امروز مرا شوهري مثل تو رانده است ، پدېر تخن كه به ما دم زرع نمودي در من دروي كي .

پدېر را بخندا سپاريدم و تنها به تيارش يكار رفت ، يادريكي نخواهم رفت و بر ما دارم باتسي غمنايم را نخواهم بخت .

و به خلبور ظلم بار زندگي زان كم و ما دريبي سي باشم تا بايد روزي غمناور باشم و در زندگي مېك اميدي .

په نا آشنا وكي آشنا

د (۲۳) مخ پاتي

شعري داسرو لېس فرمايد چې دې د ستم او استعمار پرضد چينسي وهي او د خوشاله اوسو کاله راتلونکي زيري وړکړي . خلک ميازي ته را بېرلي او د سکوت او جو پتيا توږ غرونه نروي .

نېټو د ((تورو)) په درد ، در - ديد ، خوله ((سپينو)) سره يي هم د پيښي نه درلوده . هغه دا بار تا پدې نه پخلاکيد ونگي د پيښي و .

دغه ستر شاعر ، طبيب او - سياستدار د ۱۹۲۹ کال د اکتوبر په مياشت کي د اوه پنځوس کلنې

په عمر به داسې حال کي چې شپه او روځ دخپل وطن او وطنوالو په خدمت لگياري ، مر شو .

زده شو وپيل شو .

اوه لرگين قايقي وپيل شو انسانانويه متروک وروا هه اوه بناوونکي . . .

له هېڅ ډول نښې پرته وپيل شو د هغې وروستي پيښي سکي د يو پر څلوروي برخې لپاره وپيل شو .

د لاري په دور وکي يې په توريه ن د سپکاري گوند پريوتې .

هغه تراني چې دراسيم او ابار - تايد پيښي لږ زوي څولم وهلسي نووستان د ازادې لپاره د مبارزې ډگر ته را يوځي .

د پوستکي بزوره شپه يي ايين سهار ناست دي . او هغه يي اطاعت کولو ته مجبور کړي خداي او خلکو ، هغه له لاسه ورکړي دي : وطن او د (اوسيدو) تصور . . .

وقتي کودک درآب . . .

په ازمېنه (۳۱) خلقيت پېر د ازيم

که امروز در جهان ميليون ها انسان وجود دارد که آبيازي نسي توانند وموتب خطرناک ناشي از اين حقيقت همه روزه صد ها انسان را بکلم مرگ مي کشاند ما را معتقد به آن مي سازد که طريقه چارکونسي ارزش هلي نمون آن را دارد .

در اتناتي تولد د خترک (ايبا) ناينده سازمان بين المللي حفظ الصحه دوکتورواگر هم حضور داشت او در باره د ابيازي درآب نظر مثبت داد . ولي دو - کتوران ولادي و نسايش اتحاد شوروي اکثرا مخالف چنين نوع

ولادت مي باشند ، آنها مي گويند : در صورت تولد درآب طفل از ماحول (باستو ريزه) به ماحول غير باستو ريزه باز حرارت مسافتد به حرارت غير مساعد گري نماند و بر علاوه اگر مادر طفل در اتناي ز ابيازي د چار خونريزي گردد د چلور مي توان به او کمک کرد ؟

اماد ر واقعيت امر در حالت تولد هادي آيا طفل در ماحول باستوريزه تولد مي گزند در واقع است که به مشک مي توان آنرا باستو ريزه نماند ، به علاوه تمام تولدات در شناخانه صورت نسي گزيند . مساله دم تخمير حرارت است که بهر صورت حرارت هوا از حرارت داخل رحم مادر تفاوت کيفي دارد . راجع به

خونريزي چنانچه قبلا مذكور شد مي تولدات که درآب صورت گرفته ، شايد شرايط تولد درآب خونريزي را کاملا نفي مي کند . دکتوران ولادي و نسايشي نه تنها بايد نظريه چارکونسي (تولد درآب) را رد ، نمايند بلکه راجع به آن تحقيقات بيشتر را انجام دهند و کوشش نمايند تا نظريات خود را راجع به آن ارايه بدارند .

مستدي يوي عکاسي جهان نما

عکاسي محافن خوش شاعر طيور رنگه وسياه وسيندي مي يديرد .

د رس شهر مزار شريف متصص شناخانه ملکي شمال روزه شريف .

نيلون ۲۲۹۴

در ارتب نامه ها و مطالب ارسالی شما

خواننده گان گرام و عزیزان ما:
قبل از همه از تخریب نسلت
مجلسه خود بوزش میخواهم که بیه
نسبت کنی بد کافد بان مواجحه
بودم در مورد نامه هایتان
باید گفت که همه روزه نامه بر محیط
شما به اداره مجله می رسد . نامه
انرا مطالعه نموده و در حرسبان
نظرات و پیشنهادات و انتقادات
شما قرار میگیرم از آنجا که تعداد
نامه های دوستان بی نهایت
زیاد گردیده برای ما مقدور نخواهد
بود که همزانه را بطور جداگانه
باسج بد هم جداگانه هارا
بخیزند و نموده و نام های دو-
ستان ارتباط میگردید به جاسان
رسانه و مطالب ارسالی دوستان
در حالی که قابل چاپ باشند در
ستون ها و صفحات معینه
نشر کنیم البته نامه های که

حاشای نقاط نظریه ها را جا-
لب باشند بطور جداگانه چاپ
خواهد شد
دوستانیکه نظرات شان را رایج
کردند اند:
یاسمین مباح لطیفی زهره تریش
آرین سعیده دلف محمد
اسامیل برهان ابدالی عادل غویب
شفیقه عافی مصطفی محمد فیروز
خواننده گانیکه بر این مجله
مطالب خوب ارسال داشته
اند:
یاسمین مباح لطیفی هنگامه
منزل زینب منزل محمود منزل
لیلا نوب گلپ زاده تریا محمد زاده
محمد اسمعیل برهان ابدالی
توریک امیری محمد الرحمن محمد
عصیر غفر سعید سوربار و
دوستان شان حکم وداع
غلام نقشبندی مرمون حبیب الله
میر گل محمد الاحمد ثابته و عادل
اختر میر محمد سعید سعید
مجله ازلیله لاکرگاه . نایله

فوت خیال محمد حمیدی و شکلیا
حبیب زوی رابعه رحیم صدیق
موند فوزیه میراد سوسن
نجوا شامیرین شمس نایب خیل
لیلامید نسیر زهرا احمدی
مونه حکیمی ماریان عزیزی زرمه
توخی فوزیه احمدی فوزیه
نغمسار زولیا بهار انزلی زاده
مید الوهاب تمم نکره آذر
هارون سعید لعل خان نایب
بلقیس موسی عبدالناصر شرفی
محمد سورحبیب ماریان نوروش
عادل زهره فزونی نیله کوس
هستانی مریم زهره مزار شریف
نسیرین حید رحیم نیلی و احدی
غلام محمد قادر برهان جولسری
سحر الزهرا احمد الله خازن
ماریا بلقیس احمدی عزت الله
محمد فوزیه بهار عبد الواحد
بیبا شکیارا امیر ایهه مقبل
بنامه عبد الرزاق ماهون عبد الحکم
سحر احمد لطفا احمد زوی نثار

مستوره لیلما عرفان - محمد
نصیر احمد نصیر الماسر - سیاه
انوشه تادری رسوان (حلی)
لوری برید من محمد ثوبت سیاه
غفیه سیلا فوزیه خلیلی
فرحناز شربت سید رحمن بساوری
حمیده کاتر فریبا سحر فلو را
آقای فوزیه خلیلی مریتا خلیلی
منیره بروان محمد حسن سراسر
محمد طیب لسیان عمایسون
غلام سخی ذبیح الله
خواننده گان که بر شهای شان
با ما بدرمان گذاشته اند:
هنگامه منزل محمد سیلا سوربار و
دوستان شان حکم وداع غلام
نقشبندی مرمون حبیب الله
سحر الزهرا احمد الله خازن
ماریا بلقیس احمدی عزت الله
محمد فوزیه بهار عبد الواحد
بیبا شکیارا امیر ایهه مقبل
بنامه عبد الرزاق ماهون عبد الحکم
سحر احمد لطفا احمد زوی نثار
محمد هاشم حشمت نوزنیا
محمد هاشم حشمت نوزنیا
محمد هاشم حشمت نوزنیا

مطالب ارسالی شما:
روزی شخصی مادر کلان خود را
زود انستیرد و دکتر بعد از معال-
جته گفت
- مریم شما بر بنی روحی دارد
باید که مریس کند
- نواسه گفت آخر دکتر صاحب
مریم شما صاحب نواسه و نواسه
است چطور مریس کند ؟
- مادر کلان با خشم زیاد میگوید:
اونچه (تومبانی یاد کن صاحب !
بلقیس موسی
گفتم خیالی بوده
گفتا به خواب بینسی
گفتم گوشت گو سفید
گفتا در آب بینسی
گفتم که در خون نایان سفید
چگونه باشد
گفتا که منده ات را در ریج و
تسای بینسی
از فلورانس شینم
مستوره لیلما عرفان
نصیر احمد نصیر الماسر
انوشه تادری رسوان
لوری برید من محمد ثوبت
غفیه سیلا فوزیه خلیلی
فرحناز شربت سید رحمن بساوری
حمیده کاتر فریبا سحر فلو را
آقای فوزیه خلیلی مریتا خلیلی
منیره بروان محمد حسن سراسر
محمد طیب لسیان عمایسون
غلام سخی ذبیح الله
خواننده گان که بر شهای شان
با ما بدرمان گذاشته اند
هنگامه منزل محمد سیلا سوربار و
دوستان شان حکم وداع غلام
نقشبندی مرمون حبیب الله
سحر الزهرا احمد الله خازن
ماریا بلقیس احمدی عزت الله
محمد فوزیه بهار عبد الواحد
بیبا شکیارا امیر ایهه مقبل
بنامه عبد الرزاق ماهون عبد الحکم
سحر احمد لطفا احمد زوی نثار
محمد هاشم حشمت نوزنیا
محمد هاشم حشمت نوزنیا
محمد هاشم حشمت نوزنیا

مطالب ارسالی شما:
کسانی که چوبی خون شان زیاد
است خیلی مفید است همچنان
کسانی که مبتلا به امراض شکم
استند خوردن زرد کوسه
شده چه به علت داشتن فسولین
در زرد کوسه مفید شده است
نیله (کوهرستانی)
خونچال خان مینبه
مطالب ارسالی شما:
کسانی که چوبی خون شان زیاد
است خیلی مفید است همچنان
کسانی که مبتلا به امراض شکم
استند خوردن زرد کوسه
شده چه به علت داشتن فسولین
در زرد کوسه مفید شده است
نیله (کوهرستانی)
خونچال خان مینبه
مطالب ارسالی شما:
کسانی که چوبی خون شان زیاد
است خیلی مفید است همچنان
کسانی که مبتلا به امراض شکم
استند خوردن زرد کوسه
شده چه به علت داشتن فسولین
در زرد کوسه مفید شده است
نیله (کوهرستانی)
خونچال خان مینبه
مطالب ارسالی شما:
کسانی که چوبی خون شان زیاد
است خیلی مفید است همچنان
کسانی که مبتلا به امراض شکم
استند خوردن زرد کوسه
شده چه به علت داشتن فسولین
در زرد کوسه مفید شده است
نیله (کوهرستانی)
خونچال خان مینبه

نامه های از فاریاب

باغلقه بی که به مجله سایون
برایم میزنه در تالار ریست
آوردن آن با تمام مشکلات
میانم به نسبت اینکه مادر دور
دست ترین مناطق کشورند که
مینامیم که تمام ولسوالی دولت
آباد فاریاب میباشد در منطقه
ما هم بسیار جوانان با احساس
و با دین و در من خود اربان
مجله سایون استخوان جوانان
مانند درها دارند دل شان
میخواهد فائولته بخوانند و یا
شامل مسافت مالی گردند اما
درین مورد که نسبت عدم مساعد
بودن شرایط و نرسیدن کفایت
و در نتیجه ما به آن حسرت میکنیم
زود وارد بیا رنگین و پرتلاطم
جوانان املایند دارند چشم
مد در رایت کوزه این نادیده
راه سایونگی از حد ما جوانان
روشن شادانه خود شما خوشتر
میخوام در هفته شان بیاید
بنام (خواننده گانیکه خوانند
سخن بچید) باز بنامید
خواه شدم بیلحده بیاید
بنامه ایوان ارتباط
دست فرزند اما در هر حالت
باز در اردیبه مجله سایون
باز نما بد مجله و لایحه
آمل بنامه بیاید اما به قدر
من خود در وای سران و در
بزرگای و اعصاب برای محسوس
دستور در این هفته
همه و بنامه ایوان ارتباط
ایام بزرگان ایوان سال
مفید در زمینه بر ممانعت بگردند

لحظه های دروزار شریف



بمیرا حقت خوانند استاد جوهرشور
دریت بلخ
بان را در باره مجله سایون
جزبه سایون و اوضاع
می باشد من خود یکی از
علامند سرسخت این مجله داشته
همه راستی مطالب خوب و قابل
استفاده دارد
من خوب راجع به خرید
و فروش این مجله اگر گفتندی
داشته باشی
بمک یاب است به شماره انسا
بعد از دوسه ماه بدست
می آید به بسیاری مشکلات و فروش
این مجله از بازار سیاه هم تیسر
کرده یعنی به شماره حتی سه
۶۰ امتحانی می رسد
به همدت یکی از علامند
سرخسخت این مجله اینطور
نویسم که اگر امکان داشته
باشد مجله سایون از روس
کتاب فروشی یخفرو ولایت بلخ
به تمام فدات مجله سایون
حجندیان مزار شریف را زده می
کنند که قدر در طرفین روز
فروشی رسد

اختراع حالب

متذممن آلمان دو کورا تیک
تکنجه بی را اختراع نموده اند
که به مقاصد مفید استعمال میشود
این تکنجه مری را مریر نسود
بلکه به نوع مایع جیبنا را قویتر
می کند
کف این سلاح جدید در کارخانه
نجات و خدمات اجتماعی موارد
استعمال وسیعی پیدا خواهد
نمود
تکنجه با مواد شویند دار
مارت های مختلف با در لوله
تست خمیس مراد که با هم سرش
می بندند فلز خوب نیست
آسی و تیزی بر گاری شده به طرف
سوی مریر نشمار می شود
از سوختن بدن نه ثانیه دو خور
شی مذخورتان به هم می پیوندند
که به اصطلاح دیر مرگ ندارند

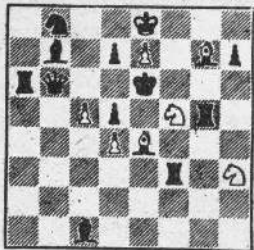
اختراع حالب

مطالب ارسالی شما:
کسانی که چوبی خون شان زیاد
است خیلی مفید است همچنان
کسانی که مبتلا به امراض شکم
استند خوردن زرد کوسه
شده چه به علت داشتن فسولین
در زرد کوسه مفید شده است
نیله (کوهرستانی)
خونچال خان مینبه
مطالب ارسالی شما:
کسانی که چوبی خون شان زیاد
است خیلی مفید است همچنان
کسانی که مبتلا به امراض شکم
استند خوردن زرد کوسه
شده چه به علت داشتن فسولین
در زرد کوسه مفید شده است
نیله (کوهرستانی)
خونچال خان مینبه
مطالب ارسالی شما:
کسانی که چوبی خون شان زیاد
است خیلی مفید است همچنان
کسانی که مبتلا به امراض شکم
استند خوردن زرد کوسه
شده چه به علت داشتن فسولین
در زرد کوسه مفید شده است
نیله (کوهرستانی)
خونچال خان مینبه
مطالب ارسالی شما:
کسانی که چوبی خون شان زیاد
است خیلی مفید است همچنان
کسانی که مبتلا به امراض شکم
استند خوردن زرد کوسه
شده چه به علت داشتن فسولین
در زرد کوسه مفید شده است
نیله (کوهرستانی)
خونچال خان مینبه
مطالب ارسالی شما:
کسانی که چوبی خون شان زیاد
است خیلی مفید است همچنان
کسانی که مبتلا به امراض شکم
استند خوردن زرد کوسه
شده چه به علت داشتن فسولین
در زرد کوسه مفید شده است
نیله (کوهرستانی)
خونچال خان مینبه

اختراع حالب

مطالب ارسالی شما:
کسانی که چوبی خون شان زیاد
است خیلی مفید است همچنان
کسانی که مبتلا به امراض شکم
استند خوردن زرد کوسه
شده چه به علت داشتن فسولین
در زرد کوسه مفید شده است
نیله (کوهرستانی)
خونچال خان مینبه
مطالب ارسالی شما:
کسانی که چوبی خون شان زیاد
است خیلی مفید است همچنان
کسانی که مبتلا به امراض شکم
استند خوردن زرد کوسه
شده چه به علت داشتن فسولین
در زرد کوسه مفید شده است
نیله (کوهرستانی)
خونچال خان مینبه
مطالب ارسالی شما:
کسانی که چوبی خون شان زیاد
است خیلی مفید است همچنان
کسانی که مبتلا به امراض شکم
استند خوردن زرد کوسه
شده چه به علت داشتن فسولین
در زرد کوسه مفید شده است
نیله (کوهرستانی)
خونچال خان مینبه
مطالب ارسالی شما:
کسانی که چوبی خون شان زیاد
است خیلی مفید است همچنان
کسانی که مبتلا به امراض شکم
استند خوردن زرد کوسه
شده چه به علت داشتن فسولین
در زرد کوسه مفید شده است
نیله (کوهرستانی)
خونچال خان مینبه
مطالب ارسالی شما:
کسانی که چوبی خون شان زیاد
است خیلی مفید است همچنان
کسانی که مبتلا به امراض شکم
استند خوردن زرد کوسه
شده چه به علت داشتن فسولین
در زرد کوسه مفید شده است
نیله (کوهرستانی)
خونچال خان مینبه
مطالب ارسالی شما:
کسانی که چوبی خون شان زیاد
است خیلی مفید است همچنان
کسانی که مبتلا به امراض شکم
استند خوردن زرد کوسه
شده چه به علت داشتن فسولین
در زرد کوسه مفید شده است
نیله (کوهرستانی)
خونچال خان مینبه
مطالب ارسالی شما:
کسانی که چوبی خون شان زیاد
است خیلی مفید است همچنان
کسانی که مبتلا به امراض شکم
استند خوردن زرد کوسه
شده چه به علت داشتن فسولین
در زرد کوسه مفید شده است
نیله (کوهرستانی)
خونچال خان مینبه
مطالب ارسالی شما:
کسانی که چوبی خون شان زیاد
است خیلی مفید است همچنان
کسانی که مبتلا به امراض شکم
استند خوردن زرد کوسه
شده چه به علت داشتن فسولین
در زرد کوسه مفید شده است
نیله (کوهرستانی)
خونچال خان مینبه

تشریح



سفید ۱۰ مهره:

Ch3 - Pd4 - Fe4 - Pc5 -
Cf5 - Tg5 - Ta6 - Pe7 -
Fg7 - Re8.

سیاه ۹ مهره:

Cb8 - Eb7 - Pd7 - Ph7 -
Db6 - Re6 - Pd5 - Tf3 -
Fc1.

سفید بازی را شروع و در دو

حرکت سیاه را مات میکند

پرسش اولی

لاله ام لاله، نقشه نام کو بر

صورت خالص آیا غم و بس

چون جرس بیخبر زمزمزل و راه

همه تن ناله سر اغم و بس

این شعر مربوط یکس از

شاعران مشروطه خواه است که

اخیراً مجموعه اش چاپ گردیده

وید سترس علاقمندان قرار گرفته

است، بما بنویسید که شاعر

آن کیست و در این مجموعه چند

شعر او گنجانیده شده است.

۱- از جمله وسایط

جاد و گری - در آغاز انسانها

ها میگویند.

۱۱- خالی نیست - در -

شت نیست.

۱۲- کوتاه پشتتو -

معکوس آن کوشش است - دانه

قیمتی - صومعه

۱۳- آواز خر - همیشه

آنها لعنت میکنند - بی بردن

۱۴- گوشت آن حرام است -

بنگه می خورد - خدا یا.

سازگاری

حسین

۱۱- دشت - معکوس

آن هوشیار است - از مردم بول
خیرات میخواهد.

۱۲- خوشنود - سرنا -

۱۳- انصار - فرار

تاگهانی حیوان - غضروف
اصطلاحی.

۱۴- صبح -

۱۵- هنرمند بزرگ کلاسیک

کشور - امروز پشتو - ناشنوا

۱۶- معکوس آن نخ

است - دزدی.

۱۷- خالیکاه - بخشش

یکم - بومیان جمع آنست.

۱۸- مفرد جواهر -

معکوس آن عددیست - راه
عسودی.

۱- مفکوره - اندوه - آنچه

لذیذ دارد.

۲- شادابی - کار -

نصر - بافشاری احقانه.

۳- معکوس آن یکی از دریا

های کشور - خانه - بزرگ -

از جمله د خانیات ندیم - خوگرفتن -

ضمیر غایب.

۴- بین شب و عصر - لشکر

ندیده کی - دو

۵- بیخ و ریشه - سه صد و

شصت و پنج روز - آبیازی - د و

باره.

۶- سکوت - فاعل آن

ضارب است -

۷- مخاطب متکلم - مداوا

صاحب باور

۸- معکوس آن کرایشی

نیست - ترسیده - در هر دو

مشو.

۹- بلی - جزای بی سر

گونه را ترمیند - بر باد.

۴- د یوز - نفس پشتو

معکوس آن مادر بزه است

مشکوک آن فاعل است.

۵- تند رست.

۶- لیلیو مادر آن است -

الهی - معکوس آن آهسته

است.

۷- راعمه - شعر

(اصطلاحی) - شعری منسوب

به یوسف مصر.

۸- مراسم بعد از عروسی -

دشمن شیشه.

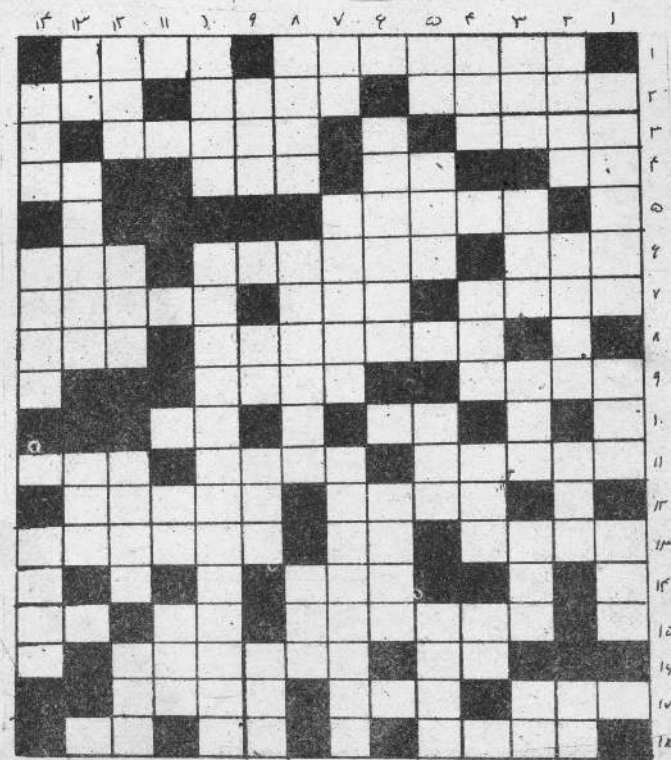
۹- گل نشکفته - معکوس

آن شب مانده است.

۱۰- فساد - کلمه

حلول

- افسی: کج : اند به
- ۱- عمه در جستجویش
 - استند - بخت.
 - ۲- آرزو - بعد از هجران
 - ارزش و بها.
 - ۳- سخن چین - خو -
 - شحال.



حل کنید و جایزه بگیرید

ارتباطها را پیدا کنید

چند جفت زن و شوهر به بار رفتند ، در آنجا جمعا ۴۴ بوتل فانتانوشیدند ، خانم صد یقه ۲ بوتل فانتانوشید ، خانم سیوزی ۳ بوتل ، خانم فتانجان ۴ بوتل و خانم بیرون ۵ بوتل فانتانوش جان کردند . آقای غلام مسای و یاخان محتن شان فانتانوشید . آقای احمد ۲ برابر خانم محترم شان فانتانوش کرد . آقای محمود ۳ برابر خانمشان و آقای یوسف ۴ برابر خانمشان بوتل های فانتانوا را سرکشیدند .

حال بر شماست که بگویید ونویسید کدام خانم با کدام آقای ارتباط همسری دارد ؟

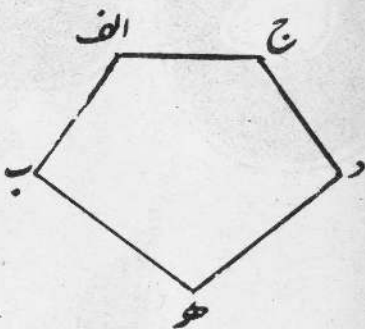
آرتازت و آمد نماید ، در آنصورت فاصله زیاد تری را نسبت به فاصله بین شهر (ب) به شهر (ج) طی خواهید کرد . جمعا مسافه از شهر (الف) از طریق شهر های (ب) و (ج) به شهر (د) و از آنجا از طریق شهر (ه) دوباره به شهر (الف) ۲۲ کیلومتر است و اینقدر نیست میدانم که یکی از این دوراه بشهر (د) ۱۴ کیلومتر کوتاه تر است .

باشند ن این جواب کله در سرور چرخ خورد و خواهان رهنمایی از خواننده گان مجله سباورن شد ، لطفاً او را رهنمایی کنید و همچنان جواب دهید که فاصله بین هر شهر چند کیلومتر است تا اداره ترافیک در آنجا لوحه های رهنمایی نصب کند .

موجود است ، انتخاب یکی از آنها باشماست ، یا از طریق شهر (ب) و (ج) به شهر (د) میرسید .

اهم از طریق شهر (ه) به شهر (د) میرسید . ولی باید بدانید که : از شهر (الف) به شهر (ه) به اندازه ۱ فاصله زیاد تر است نسبت به اینکه از شهر (الف) به شهر (ج) ۱۰ از شهر (ه) به شهر (د) بر عکس فاصله نزدیک است نسبت به اینکه از شهر (ب) به شهر (د) میروید . از شهر (ب) به شهر (ج) را به اندازه دور تر است نسبت به اینکه از شهر (الف) به شهر (ب) میروید . اگر فاصله بین شهر (ج) و شهر (د) را به ۳ حصه تقسیم کنید و فقط یک حصه

رهنمایی کنید



به شکل فوق دیده و به معنای ذیل جواب ارایه دارید : در شهر (الف) در دوری از کسی برسید که چگونه از کوتاهترین راه به شهر (ب) رسیده می تواند در جواب شنید : (ا) از دورا هیکه

سرگرمی

سرگرمیهای این هفته را محمد حسین در جشنواره اختتامی مجله اسپاوری فرستاده است .

و (صالح) به تشناب رفتند و ((مهداشانی)) جهت خریداری لیمونات رفت .

در زمان کسی که دیگران بیرون بودند ((صالح)) با ((محمد رحیم)) و ((نجار)) در مورد فوتبال صحبت میکردند . در حالیکه ((مامور)) با ((احمد فواد)) و ((ظفر)) در مورد اداره کارش صحبت میکرد .

اینبود تمام معلومات ، حال بر شماست تا در یک جدول اسم ، تخلص و وظیفه هر یک را بشکل درست جایجا کنید و زرد راهه اساس جدولی زمانی که در فوق آوردیم ، پیدا میتوانید . آنهم طوری که ببینید کی درین میان برای لحظه یسی در اتساق تتفا مانند تاکه توانسته به الیوم تکت پستی دستپردی کند .

سرگرت دود کنند .

— ساعت ۹ ار ۷ : ((آهنگر)) با ((ظفر)) و ((حسب الله)) جهت خریداری لیمونات بیرون رفتند .

— ساعت ۷:۴۲ : ((بدخشی)) نیز جهت خریداری لیمونات بیرون رفت .

— ساعت ۷:۲۵ : ((دهور)) به اتاق پهلوی برای ادای نماز شام رفت و بعد از ده دقیقه برگشت .

— ساعت ۷:۲۷ : ((غلام سخی)) با ((سلیمان)) به دهلیز رفتند تا سرگرت بکنند .

— ساعت ۷:۲۹ : ((نجار)) جهت خریداری لیمونات ، ((احمد فواد)) به تشناب ، ((عنیزی)) برای چای دم کردن رفتند .

— ساعت ۷:۳۳ : ((نادری)) جهت خریداری لیمونات رفت و همچنان ((باغبان)) به تشناب رفت .

— ساعت ۷:۳۷ : ((شا هیور))

دارند با مطالعه دقیق معلومات زیر معلوم نمایند که کدام یک از هفت نفر عضو جمعیت تکت پستی فوق را دیده ، وظیفه شما تنها یافتن دزد نخواهد بود شما از معلومات زیر اسما ، تخلص و وظیفه هر یک را نیز تعیین کنید .

برای یافتن دزد برای ما مهم نیست که کی باکی در کجا شسته بود ولی بدانیم که رهبر جمعیت ((نادری)) تخلص میکرد . در اتاق در دوطرف ((هتیر)) عضو دیگر جمعیت ، ((محمد نادری)) هکن دیگرشان که ((دهور)) بود شسته بودند ، ((ظفر)) وظیفه اش ((باغبانی)) است و اسم او ((حسب الله)) نیست . از ((شاهپور)) شغل اش ((نجار)) است و ((بدخشی)) شغل ((سلیمان)) را داشت .

— ساعت ۷:۵۰ : پروانی با مامور و ((محمد رحیم)) به تشناب رفتند .

— ساعت ۸ ار ۷ : ((هتیر)) و ((لم)) به دهلیز رفتند تا

در یک جمعیت کلکسیونر تکت های پستی هفت نفر هفت دارند از قضا روزی همه آنها جمع شدند تا تکت های پستی جدیدی را که جمع نموده اند به هم دیگر نشان دهند ، بعد از آنکه همه با تکت های جدید آشنا شدند هر کس الیوم تکت های پستی اش را در گوشه یی گذاشت و همه سرگرم گنگو و قطعه بازی شدند ، وقتیکه سرگرمی و قطعه بازی را آغاز کردند ساعت هفت و پانزده ار ۷ دقیقه بعد از ظهر بود ، ضمن سرگرمی آنها برای خریداری بعضی از ضروریات شان بنوبه خود برای لحظه یی از اتاق بیرون شدند . ساعت ۷ و ۴۰ دقیقه (۷:۴۰) زمانی که بعضی از آنها میخواستند خانه بروند ((هتیر)) یکی از اعضای جمعیت دید که یکی از تکت های بسیار قیمتی اش را کسی از الیوم او دزدی کرده ، حال شما وظیفه

سیریلارگان



Pelargon
پلارگون نستله

صوت پرچون از نزد بکتین
دکانهای نزلستان، وطبور
مسده از طاهر لغینند در کوچی
بارکیت در شتاب ناما بیست

صحت طفل تا نرا تضمین میکند

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروش جمشید که تازه به فعالیت آغاز نمود به بر علاوه قرطاسیه باب، اخبار هفته، مجله، سپا و سایر جراید و مجلات را بدسترس مشتریان گرامی قرار میدهد.
آدرس: مارکیت جوار مکتب اهلته، مرهم.

تابش ویدیوکست

کست های آموزشی و کت های ویدیویی دلخواه تا نرا از آرتاش ویدیو کست بدست آرید

آدرس: قرطاسیه فروشی تابش
محمدرحمان دات

فروشگاه روشن



اجناس لوکس، لوازم آرایش و شیار مورد نیاز
خانواده ها را عرضه میدارد
آدرس: زرغوه میدان

خریداری از شرکت

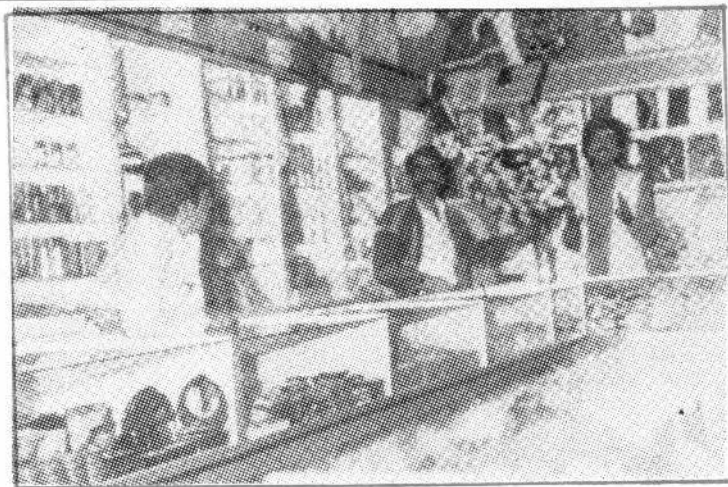
عبیدیان لستد

یعنی طهمان و صرفه جویی

مفصل
نمزل دوم سرای خورد هزارگل مقابل مسجد خشتی
و با تجارتخانه حاجی سفیانه

انواع جنرالور و داتر بپ های بترونی
و دیلی خوندا، روپین، کپوتایان، ار
ورزه، مات آنها از با اعتبار ترسین
کسی های چهارم به قیمت عالی
مناسب بطور عمده در چون به فرد و ش
میرسد
آدرس: شرکت عبیدیان لستد
دوم جاده میوند، مقابل حمام جاده

آدرس: شهر نو
مقابل رینگ بنداری



از لیدام تازه ترین
اجناس مورد
پس از زمان استقاوه
نمایید هر زمان و به
مفاد شما

فروشگاه روشن

صنایع ملی را تقویه نمایید

فروشگاه

بزرگ افغانان

بزرگترین مارکیت فروش بوتها ساخت وطن

۱۰ هزار افغانی جایزه

فقط با خرید یک جوره بوت

و بار هم

۵ هزار و ۲۰۰ هزار افغانی

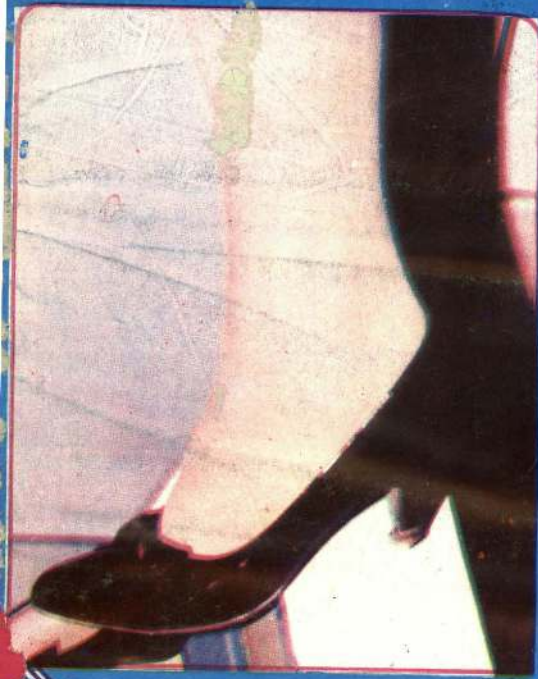
افغانی جایزه نقدی

صرف با خرید یک جوره بوت

بوتهای ساخت وطن با بوتهای خارجی رقابت میکند
بخرید و امتحان کنید

مشتریان محترم بله های خرید را نگهداری کنید و

در روز قرعه کشی که بعد از اعلان میگردد آنرا با خود داشته باشید



بزرگترین فروشگاه بوتها در صنعت شهران است
فدای خوب قیمت مناسب

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**